

باسمه تعالی

مقام معظم رهبری (دامت برکاته):... «بایستی کاری کرد که هم طلبه، فهمیدن مطلب باشد، نه فهمیدن عبارت. هیچ هنری نیست در این که ما عبارت را جوری مغلق بگیریم، یا (اگر تعمداً هم مغلق نگیریم) بی مبالاتی کنیم که عبارت بشود مغلق، تا طلبه مبالغی وقتش صرف این کار بشود. این چه هنری است؟ این چه لطفی دارد؟ چه خیری در این نهفته است؟ نخیر، عبارت را آنچنان واضح بیان کنیم که آن کسی که استعداد فهمیدن مطلب را دارد، راحت تر از عبارت، مطلب را بفهمد. استاد هم برای تفهیم عبارت دچار مشکل نشود و فقط مطلب را بیان کند.»

آدرس تلگرامی :
@ARABICLITERATURE

از بیانات مقام معظم رهبری در دیدار جمعی از اساتید، فضلا، مبلغان و پژوهشگران حوزه های علمیه کشور (۱۳۶۸/۹/۸)

تلخیص نموداری

صرف ساده (بخش عربی)

ویرایش بهار ۱۳۹۵

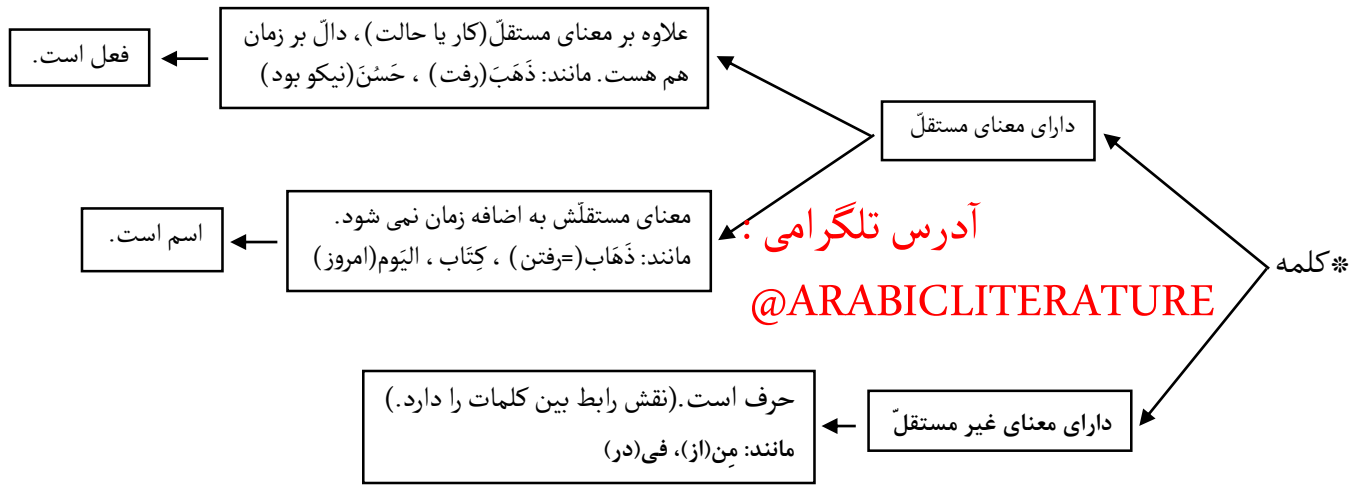
آدرس تلگرامی :
@ARABICLITERATURE

تهیه و تألیف: مهدی زراعتی رخساندل

آدرس تلگرامی :
@ARABICLITERATURE

کلیه حقوق برای نگارنده محفوظ است

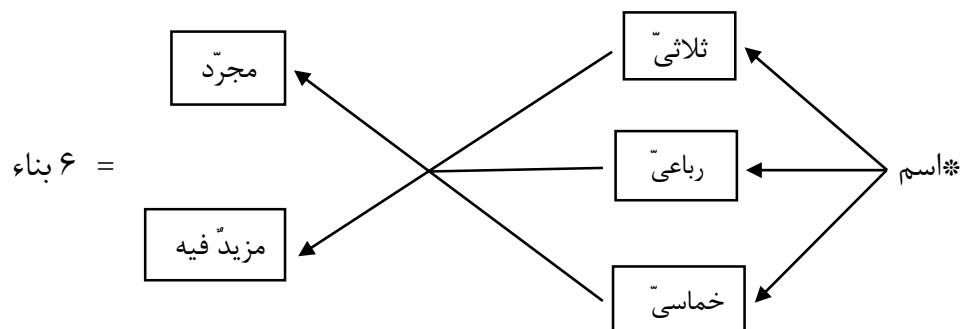
۱- اسم چیست؟



نکته:

* با دقت در تعریف های بالا، مشخص می شود که: کلمه ای که فقط دالّ بر حالت یا کار بدون بیان زمان وقوعش باشد (مانند: ذَهَابٌ)، یا فقط دالّ بر زمان باشد (مانند: أمسِ)، فعل نیست (بلکه اسم به حساب می آید).

۲- ساختمان اسم (از نظر حروف اصلی و زائد)

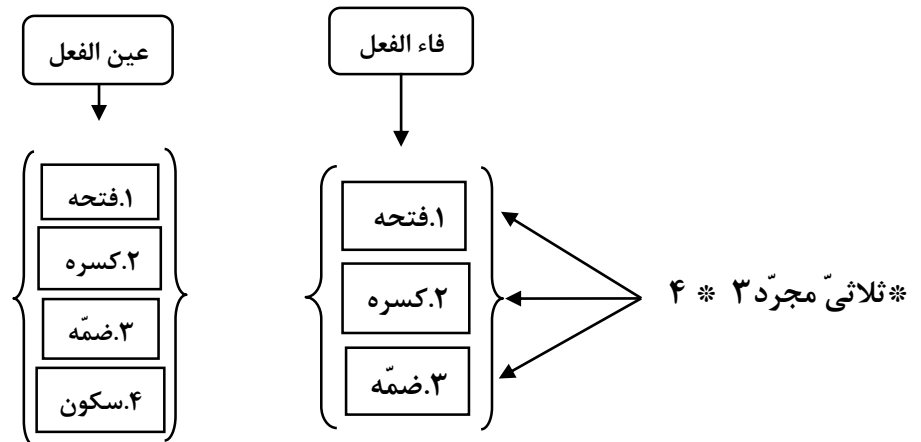


نکته:

* گاهی پیش می آید که یک اسم از ابتداء بر یک یا دو حرف وضع شده باشد که اختصاص به اسم های مبنی مانند ضمائر و اسماء اشاره و امثال اینها دارد. (در علم صرف پیرامون حروف و أسماء مبنی بحث نمی کنیم)

۳- وزن های ثلاثی مجرد (۱)

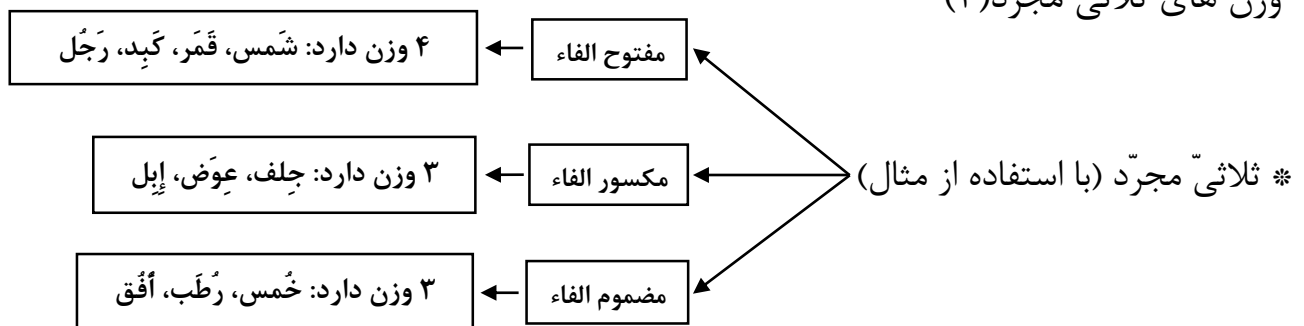
آدرس تلگرامی :
@ARABICLITERATURE



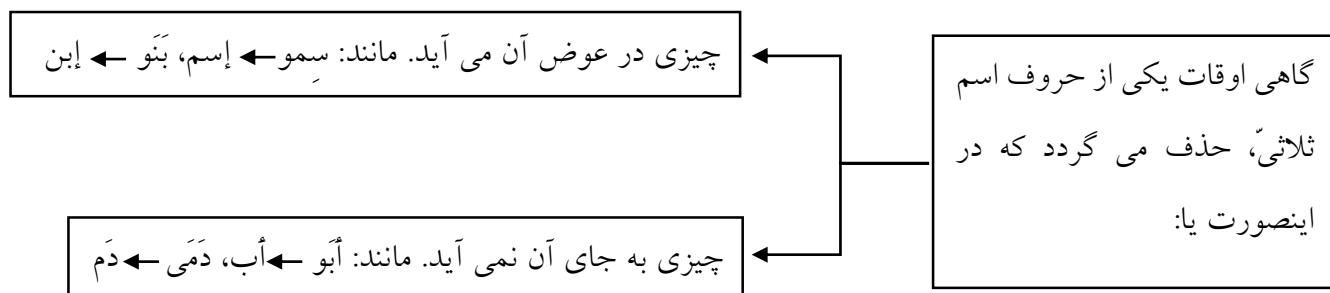
نکته:

* نزدیک بودن حرکت ضمه و کسره در یک کلمه، موجب ثقیل شدن تلفظ آن کلمه میگردد. از اینرو ما از دوازده مورد بدست آمده که حاصل ضرب ۳ (نوع حرکت فاء الفعل) در ۴ (نوع حرکت عين الفعل) بود، دو مورد را حذف میکنیم که همان دو موردی است که ضمه و کسره در کنار هم می آیند و عبارت اند از: (مکسورالفاء و مضموم العين و بالعکس). بنابراین اسم ثلاثی مجرد دارای ده نوع وزن رایج است. (۱۰=۲-۱۲)

۴- وزن های ثلاثی مجرد (۲)



۵- ثلاثی محذوف الحرف:



۶- وزن های رباعی مجرد

۶ وزن رباعی مجرد عبارتند از:
فَعْلَل، فَعْلَل، فَعْلَل، فَعْلَل، فَعْلَل، فَعْلَل

- زَبْرَج
- جَعْفَر
- بُرْثَن
- دِرْهَم
- قِمَطْر
- جُخْدَب

*رباعی مجرد (با استفاده از مثال)

آدرس تلگرامی : @ARABICLITERATURE

۷- وزن های خماسی مجرد

۴ وزن خماسی مجرد عبارتند از:
فَعْلَل، فَعْلَلِل، فَعْلَل، فَعْلَل

- سَفْرَجَل
- جَحْمَرِش
- قِرْطَعَب
- قُدْعَمِل

*خماسی مجرد (با استفاده از مثال)

نکته:
*از آنجایی که کلمات ثلاثی، رباعی و خماسی مزید فیه، دارای وزنهای بسیار زیاد و گوناگونی هستند فلذا مورد بررسی و شمارش قرار نمی گیرند.

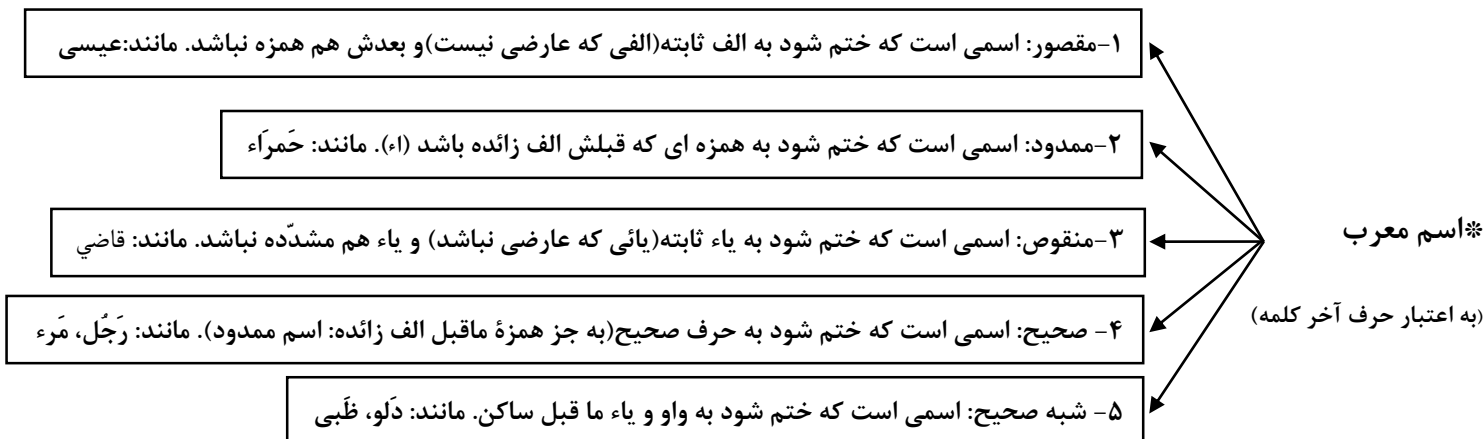
۸- تقسیمات اسم

- تقسیم اسم به اعتبار مصدر یا غیر مصدر بودن
- تقسیم اسم به اعتبار جامد یا مشتق بودن
- تقسیم اسم به اعتبار مذکر یا مؤنث بودن
- تقسیم اسم به اعتبار متصرف یا غیر متصرف بودن
- تقسیم اسم به اعتبار معرفه یا نکره بودن
- تقسیم اسم به اعتبار معرب یا مبنی بودن

*یک اسم، دارای ملاک های گوناگونی برای تقسیم بندی است:

۹- اسم معرب

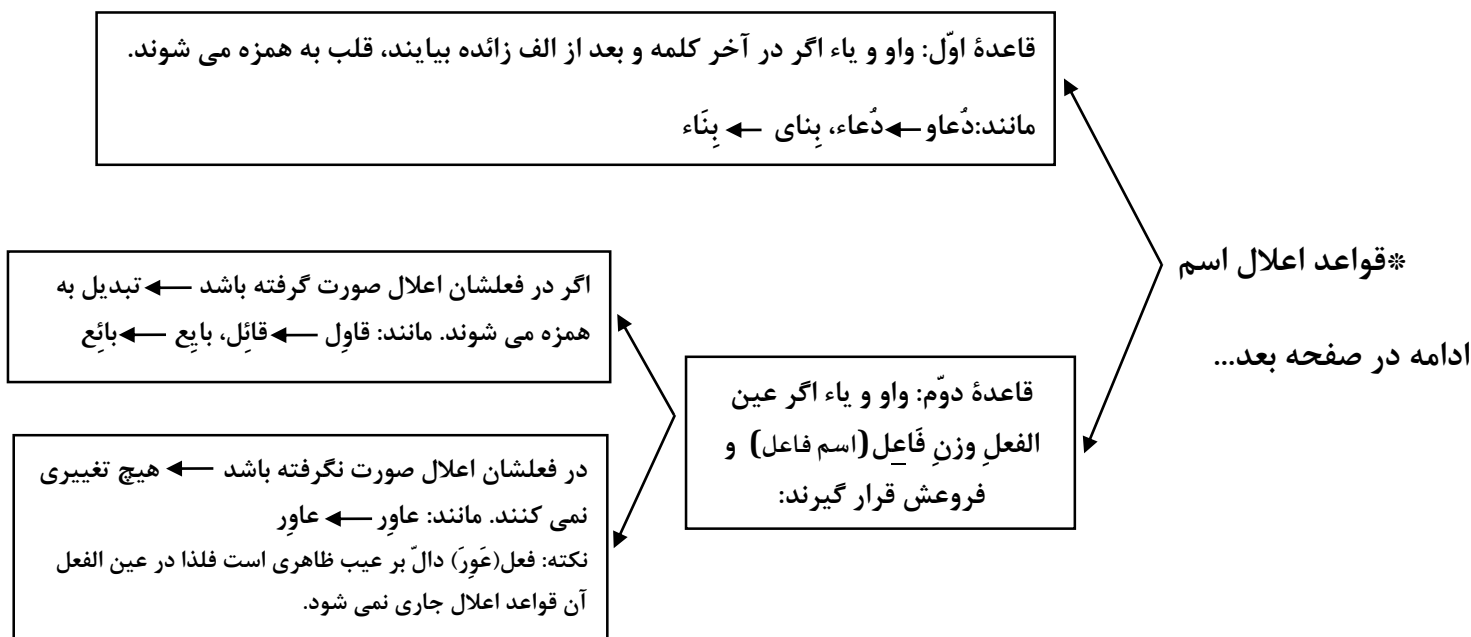
(مبحث اسم معرب به دلیل مهم و نیز کم حجم بودن، در ابتدای مطالب آمده است.)



* اصطلاح "صحیح" و "منقوص" در این باب به اعتبار حرف آخر کلمه است و این غیر از اصطلاح "صحیح" و "ناقص" در بحث های گذشته است که به اعتبار دیگری (کلّ حروف اصلی کلمه) بود و نباید تشابه اسمی موجب خلط (قاطی شدن) مبحث شود.

آدرس تلگرامی : @ARABICLITERATURE

۱۰- قواعد اعلال مخصوص به اسم



* درباره قاعده دوم لازم است دو نکته بیان شود:

الف: منظور از فروع وزن فاعل: (فَاعِلَانِ، فَاعِلُونَ، فَاعِلَةٌ، فَاعِلَتَانِ، فَاعِلَات) می باشد.

ب: فعل اجوف (معتلّ العین) دو حالت دارد: یا در ماضی آن اعلال صورت می گیرد (مانند: قَوْلَ ← قَالَ) که در اینصورت، قاعده در اسم (وزن) فاعل آن فعل جاری می شود (مانند: قَاوِل ← قَائِل) و یا در ماضی آن اعلال صورت نمی گیرد (مانند: عَوْرَ ← عَوْرٌ) که در اینصورت قاعده، در وزن فاعل آن جاری نمی شود. (مانند: عاور ← عاور)

۱- حرف عله در مفرد آن جمع، مدی زائده باشد. مانند: عَجُوْز ← عَجَائِز (عَجَاوِز بوده است)

در این مثال، واو در مفرد این جمع، هم زائده است و هم مدی. فلذا این واو (در جمع) قلب به همزه گردید.

قاعده سوم: هرگاه پس از الف جمعی که بر وزن فَعَائِل، فَوَاعِل، مَفَاعِل، فَعَالِل، مَفَاعِيْل، فَوَاعِيْل، فَعَالِيْل و امثالهم می باشد، واو و یاء قرار گیرند تبدیل به همزه می شوند. مشروط به اینکه آن جمع، یکی از دو حالت مقابل را داشته باشد:

۲- الف جمع بین دو حرف عله واقع شود. مانند: اَوَّال ← اَوَائِل (قبل و بعد الف، حرف عله باشد)

نکته درباره قاعده سوم: اگر وزن جمعی بود که پس از الف آن، حرف عله باشد ولی هیچکدام از دو شرط مذکوره را نداشته باشد، حرف عله تبدیل به همزه نمی گردد. مانند: جَدَوَل ← جَدَاوِل (جَدَائِل نمی شود)

ادامه صفحه قبل...
*قواعد اعلال اسم

قاعده چهارم: هرگاه دو واو در اول اسم جمع شوند، اولین واو تبدیل به همزه می شود. مانند: وَوَاصِل ← اَوَّاصِل (در صورتیکه واو دوم، حرف مدی منقلب از حرف زائد باشد این قاعده جریان نمی یابد).

آدرس تلگرامی : @ARABICLITERATURE

قاعده پنجم: هرگاه واو و یاء در یک کلمه یا شبه کلمه (شبه کلمه: مضاف به یاء متکلم) باشند و هرکدام که زودتر آمده ساکن و غیر منقلب باشد، در اینصورت واو کلمه تبدیل به یاء می شود. مانند: سَيُوْد ← سَيِّد، مَرْمُوى ← مَرْمِيّ (مَرْمِيّ)

در مثال اول (سَيُوْد) یاء زودتر آمده که هم ساکن است و هم از ابتدا به همین شکل بوده (و چیز دیگری نبوده که تبدیل به یاء شده باشد). بنابراین واو کلمه تبدیل به یاء شده است. در مثال دوم هم واو زودتر آمده و چون ساکن غیر منقلب است بنابراین واو کلمه تبدیل به یاء می شود.

قاعده ششم: واوی که قبلش کسره و بعدش الف باشد (ـِ وا)، در دو موضع قلب به یاء می شود (ـِ یا):

۱- مصدر اجوف (اگر در ماضی آن مصدر، اعلال رخ داده باشد). مانند: صِوَام ← صِیَام
* اگر در ماضی اعلال رخ ندهد، در مصدر هم واو تبدیل به یاء نمی شود.

الف: حرف عله در مفرد آن جمع مکسر، ساکن باشد. مانند: ثُوب ← ثِیَاب
* حرف عله در "ثُوب" ساکن است.

۲- جمع مکسر از اسم اجوف، به یکی از این ۲ شرط:

ب: حرف عله (واو) در مفرد اعلال شده باشد. مانند: دار ← دِیَار
* لفظ "دار" در اصل "دَوْر" بوده است که بر اثر اعلال تبدیل به "دار" شده است.

آدرس تلگرامی :
@ARABICLITERATURE

قاعده هفتم: واو ماقبل مضموم (ـُ و) اگر در آخر اسم بیاید، قلب به یاء می شود.

مانند: تَرَجُّو ← تَرَجِّی (← تَرَجِّی: پس از تبدیل واو به یاء، ضمه قبل از یاء) هم به کسره تبدیل می شود.

* اگر در یک کلمه هم امکان اجرای قاعده سوم عمومی اعلال (به بخش فارسی صرف ساده مراجعه کنید: ص ۱۱۰) و هم قاعده هفتم اعلال خصوصی اسم وجود داشته باشد، قاعده هفتم خصوصی اسم را مقدم می کنیم. به عنوان مثال در کلمه (تَرَجُّو) که امکان اجرای هر دو قاعده وجود دارد ابتدا قاعده هفتم اعلال خصوصی را پیاده می کنیم و واو را تبدیل به یاء می کنیم (= تَرَجِّی) و سپس قاعده سوم عمومی اعلال را اجرا کرده و حرکت ضمه را از یاء حذف می کنیم (تَرَجِّی).

قاعده هشتم: هرگاه واو، لام الفعل صفتی بر وزن "فُعلی" باشد، قلب به یاء می شود.

مانند: دُنُو ← دُنِی

* کوفیون معتقدند که اگر واو، لام الفعل وزن "فُعل" قرار بگیرد تبدیل به یاء می شود. مانند: عَلُو ← عَلِی

قاعده نهم: مطالعه اش اختیاری است.

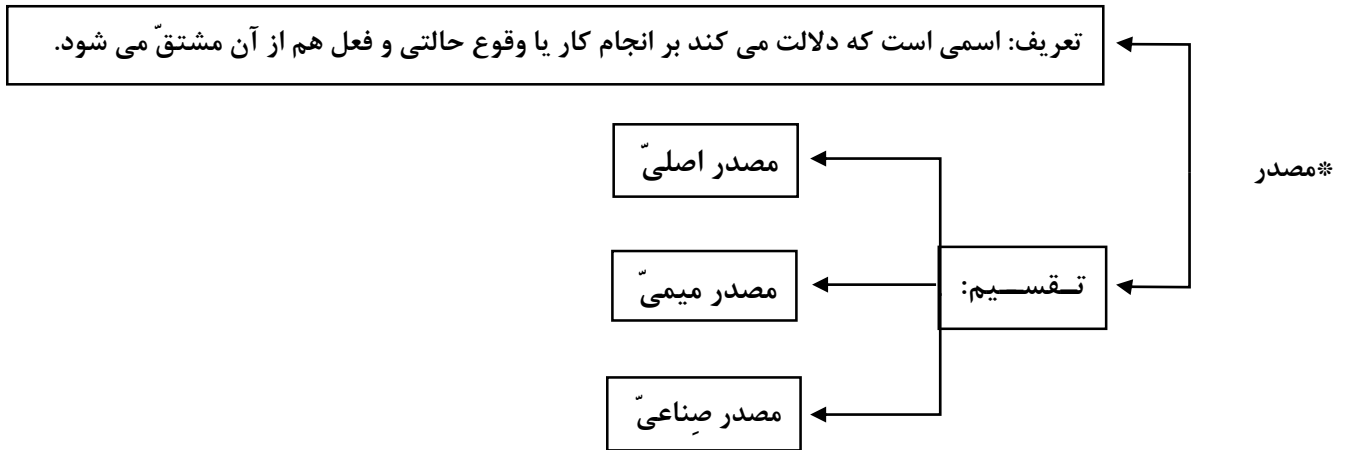
قاعده دهم: ضمه (قبل از یاء) تبدیل به کسره می شود. (مگر اینکه یاء، فاء الفعل باشد که در اینصورت

تغییر نمی کند) مانند: تَدَاعِی ← تَدَاعِی

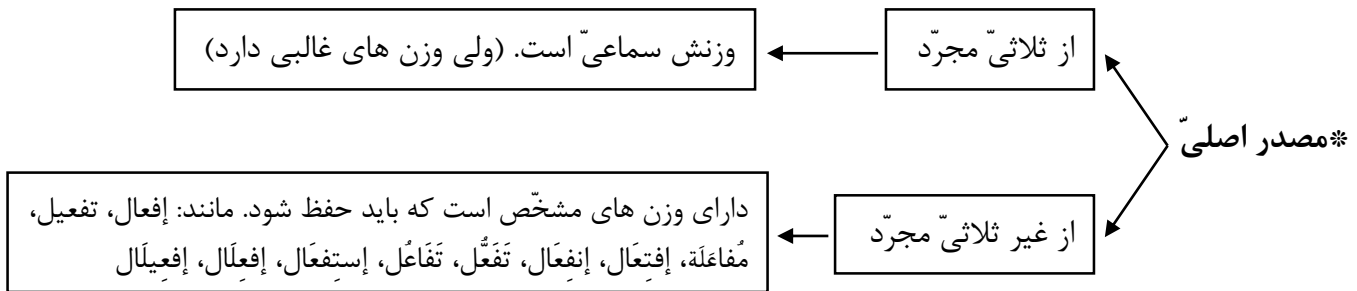
ادامه صفحه قبل...

* قواعد اعلال اسم

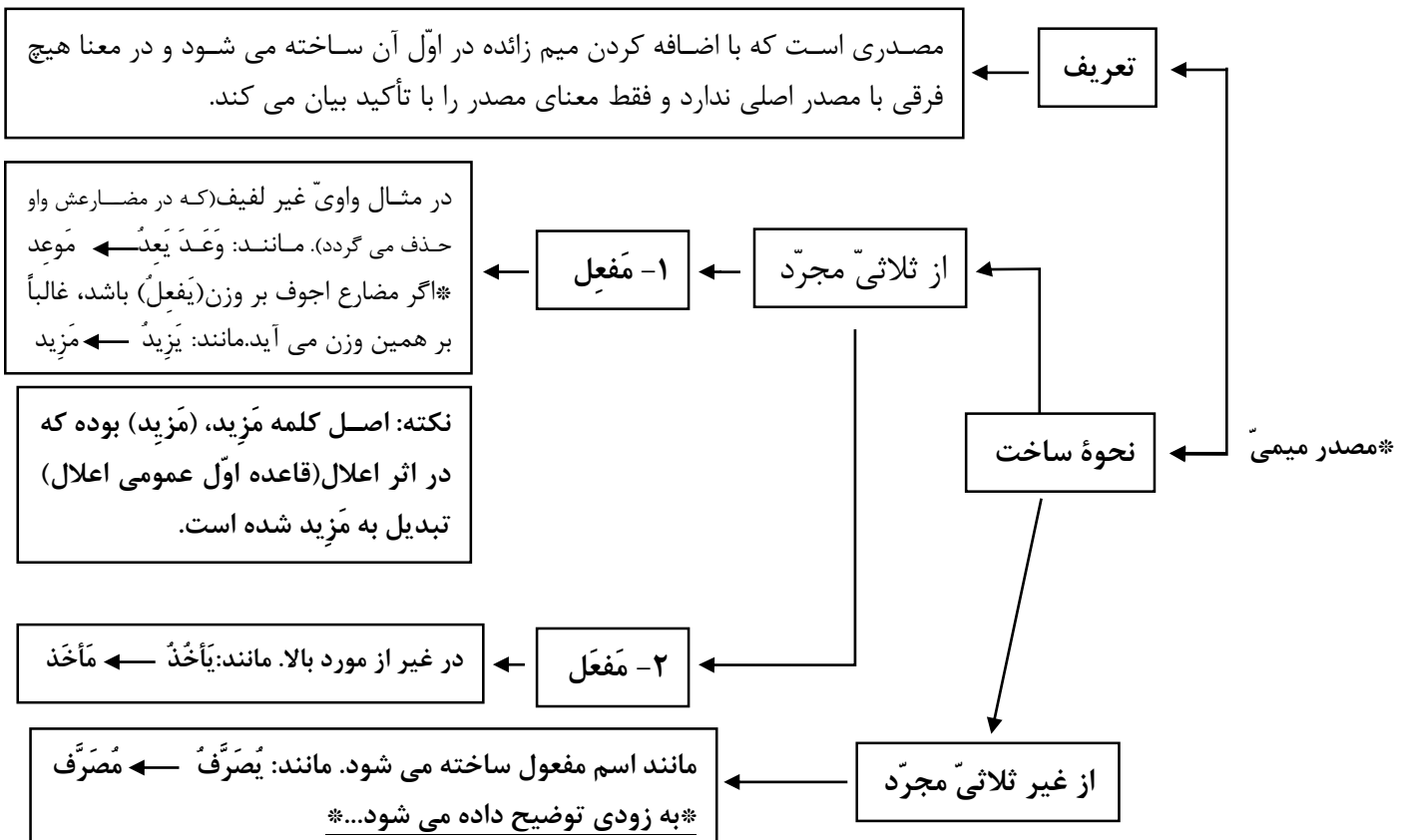
۱۱- مصدر و غیر مصدر



۱۲- مصدر اصلی



۱۳- مصدر میمی



۱۴- نکته (مصدر میمی)

۱- گاهی مصدر میمی در ثلاثی مجرد از آوردن یک میم در اول کلمه و یک تاء در آخر آن ساخته می شود. مانند: مَسْأَلَةٌ

۲- همانطور که گفتیم اسم مکان گاهی همانند اسم مفعول ساخته می شود با این فرق که اگر از متعدی به حرف جرّ بخواهیم اسم مفعول بسازیم در اسم مفعول هم حرف جرّ می آوریم (مانند: يَتَدَحْرَجُ بِهِ ← مُتَدَحْرَجٌ بِهِ) ولی اگر بخواهیم از چنین فعلی اسم مکان بسازیم همراه آن، حرف جرّ نمی آید. (مانند: يَتَدَحْرَجُ بِهِ ← مُتَدَحْرَجٌ)

۳- مصدر میمی (در غیر ثلاثی مجرد) هر چند از فعل مضارع ساخته و گرفته می شود، لکن جزء أسماء مشتقّ (که بعداً نام برده می شود) به حساب نمی آید و جامد است.

*نکته

۱۵- مصدر صناعی

تعریف: اسمی است که ساخته می شود از یک لفظ تا یک معنای وصفی خاص (شبيه معنای مصدری) به آن بدهد. مانند: إنسان ← إنسانیّة (انسان بودن)، جاهل ← جاهلیّة (جاهل بودن)

ساخت: از اضافه کردن یاء مشدده و تاء در آخر اسم ساخته می شود. مانند: رَجُلٌ ← رَجُلِيَّةٌ

*مصدر صناعی

۱۶- مصدر مجهول

۱- اگر از فعل معلوم گرفته شود ← مصدر معلوم. مانند: ضَرَبَ ضَرْباً (زد زدن)

۲- از فعل مجهول گرفته می شود ← مصدر مجهول. مانند: ضُرِبَ ضَرْباً (زده شد زده شدن)

*مصدر

نکته: مصدر معلوم و مجهول هیچ فرق لفظی با یکدیگر ندارند و تنها به وسیله قرائن، قابل تشخیص هستند.

۱۷- مصدر مرّة

تعریف: برای بیان یکبار اتفاق افتادن فعل یا حالت، مورد استفاده قرار می گیرد.

از ثلاثی مجرد ← بر وزن فَعَلَةٌ. مانند: ضَرْبَةٌ (یکبار ضربه زدن)

از غیر ثلاثی مجرد ← مصدر اصلی + ة. مانند: إِكْرَامٌ (مصدر باب إفعال) + ة = إِكْرَامَةٌ (یکبار اکرام کردن)

ساخت

*مصدر مرّة

۱۸- مصدر هیئت

تعریف: مصدری است که برای بیان هیئت فعل یا هیئت فاعل می آید.

از ثلاثی مجرد ← بر وزن فَعَلَة. مانند: إِجْلِسَ الامیر (بنشین شکل نشستن امیر)

از غیر ثلاثی مجرد ← وزن مشخصی ندارد و از روی قرائن دیگر فهمیده می شود. مانند: أَكْرَمَ إكرام الامیر (اکرام کن همانند امیر)

ساخت

*مصدر هیئت

نکته: * اگر یک مصدر به خودی خود و به صورت تصادفی بر وزن مصدر مره یا هیئت باشد، به هیچ وجه از آن مصدر معنای مره و نوع برداشت نمی شود. بلکه برای استفاده معنای مره و نوع از چنین مصدری، راهکارهای ذیل وجود دارد:

۱- اگر بخواهیم معنای مره را (از چیزی که خود به خود بر وزن مره است) بفهمانیم: پس از مصدر یک صفت دال بر (یکبار) می آوریم. مانند: رَحْمَةٌ ← رَحْمَةٌ وَاحِدَةٌ (یکبار بخشایش)

۲- اگر بخواهیم از چیزی که خود به خود دارای وزن هیئت است، هیئت و نوع را بفهمانیم: پس از مصدر یک صفت (دال بر نوع فعل) می آوریم. مانند: حِكْمَةٌ ← حِكْمَةٌ آلِهِيَّةٌ (حکمت خداوندی)

* گاهی پس از آنکه مصدر مره ساخته شد، یک صفت دال بر یکبار هم برای آن آورده می شود تا مره را تأکید کند. مانند: ضَرَبْتُ ضَرْبَةً

۱۹- اسم مصدر

تعریف: اسمی است که دال بر نتیجه و حاصل مصدر است. مانند: الغسل = پاکیزگی (نتیجه شست و شو)

ساخت: دارای وزن خاصی نیست بلکه گاهی هم وزن مصدر است (مانند: الحَبَّ = علاقه) و گاهی وزنش با مصدر مغایرت دارد. (مانند: الغسل = پاکیزگی {مصدرش بر وزن فَعَلَ (غسل) است})

نکته:

* از هر فعلی، اسم مصدر وجود ندارد. بلکه برخی از فعلها اسم مصدر دارند و برخی هم اسم مصدر ندارند. بنابراین ساختن اسم مصدر، سماعی است.

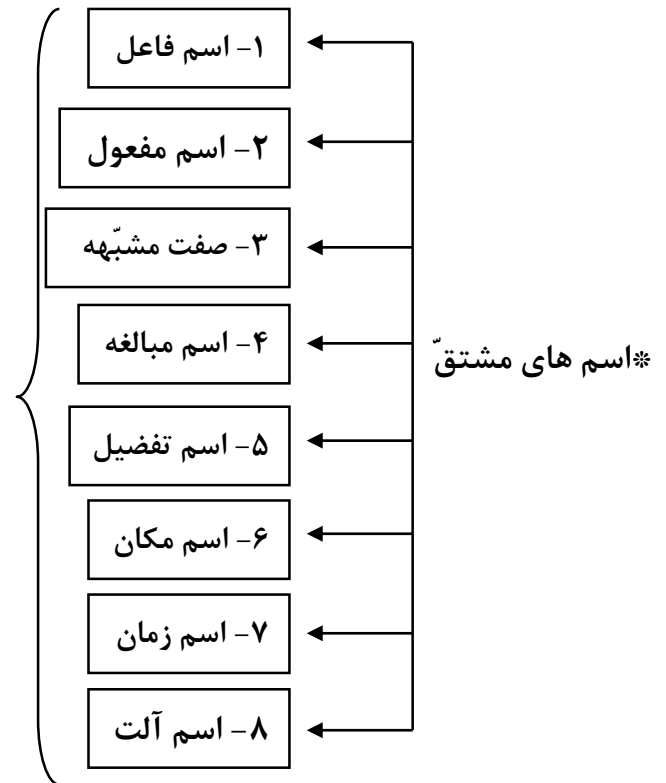
۲۰- جامد و مشتق

جامد (اصطلاح صرفی): اسمی است که از فعل، مشتق نشود. مانند: رَجُلٌ، رُجَيْلٌ

مشتق (اصطلاح صرفی): اسمی است که از فعل، مشتق شود. مانند: مَضْرُوبٌ، ضَارِبٌ

*اسم

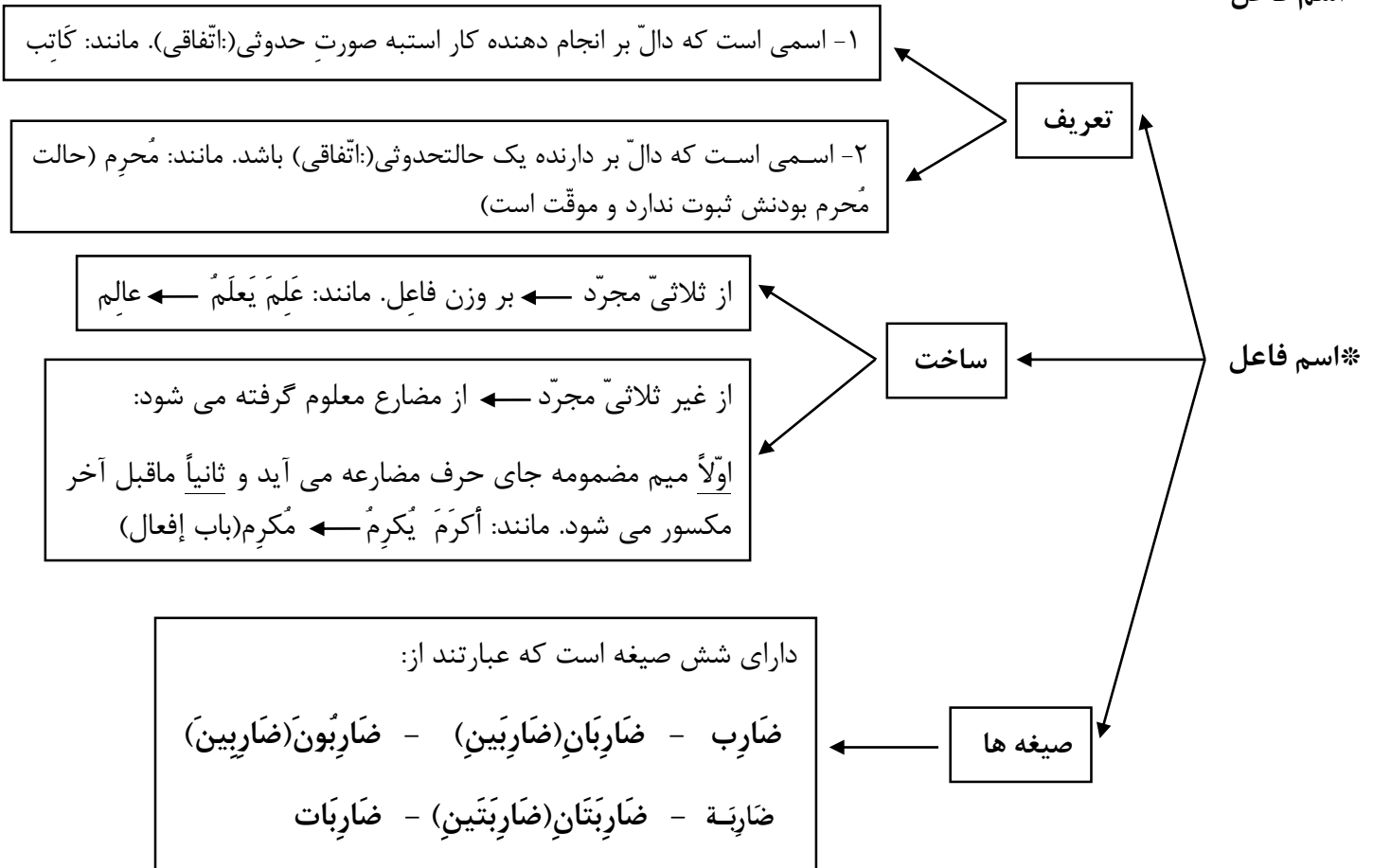
۲۱- اسم های مشتق



نکته ۱: به هر اسمی که یکی از موارد هشتگانه مذکور نباشد، "جامد" می گویند.

نکته ۲: این اسمها از فعل مضارع گرفته می شوند، بنابراین در ساختن این اسمها، ملاک و خمیرمایه، همان فعل مضارع می باشد.

۲۲- اسم فاعل



نکته (صیغه های اسم فاعل):

*۱ برای جمع مذکر سالم دو حالت وجود دارد که یکی رفعی و دیگری (موارد داخل پرانتز) نصبی و جرّی است.

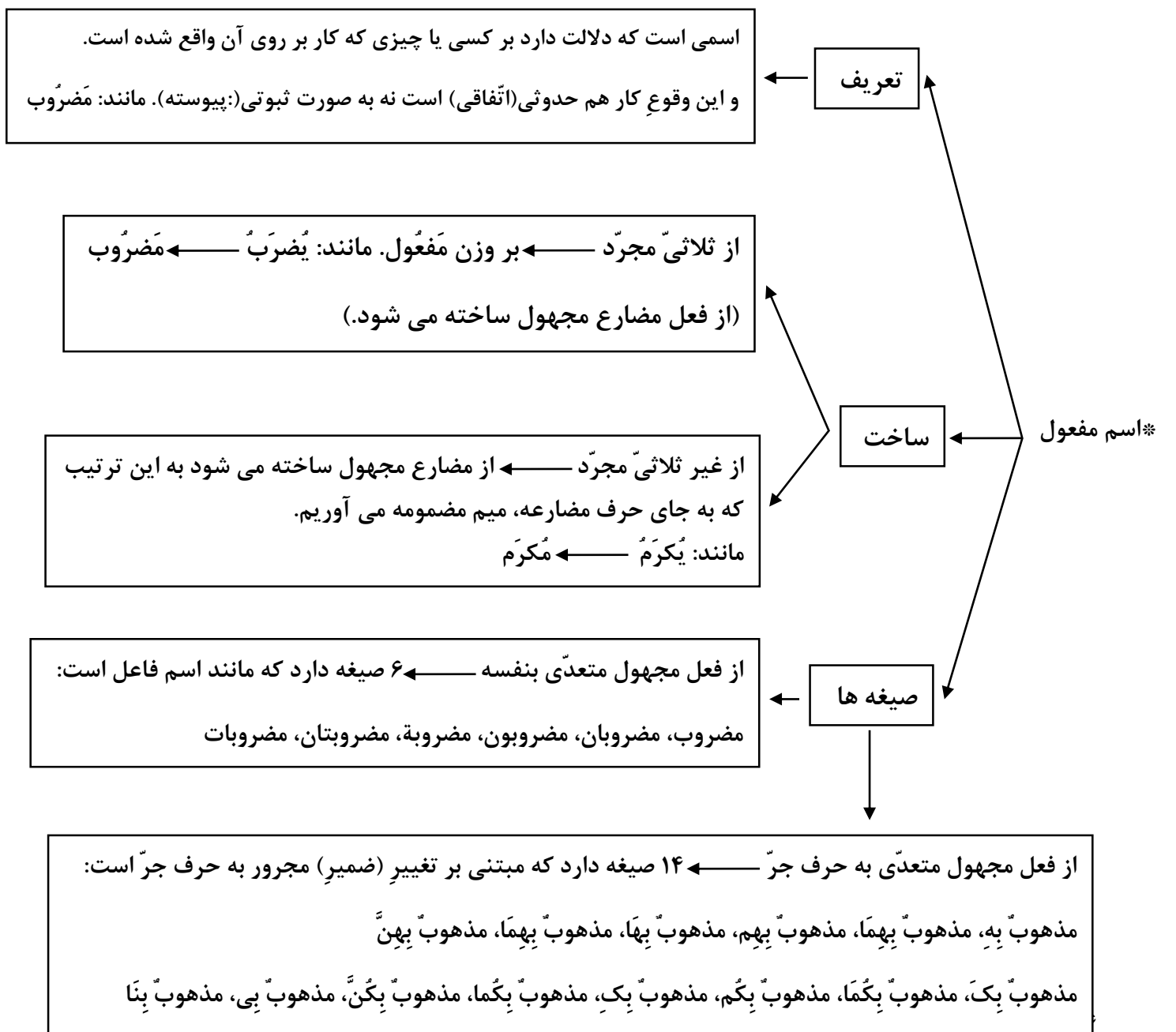
*۲ تنوین در مفردها و نون در مثناها و جمع مذکر سالم، در هنگام اضافه شدن حذف می گردد.

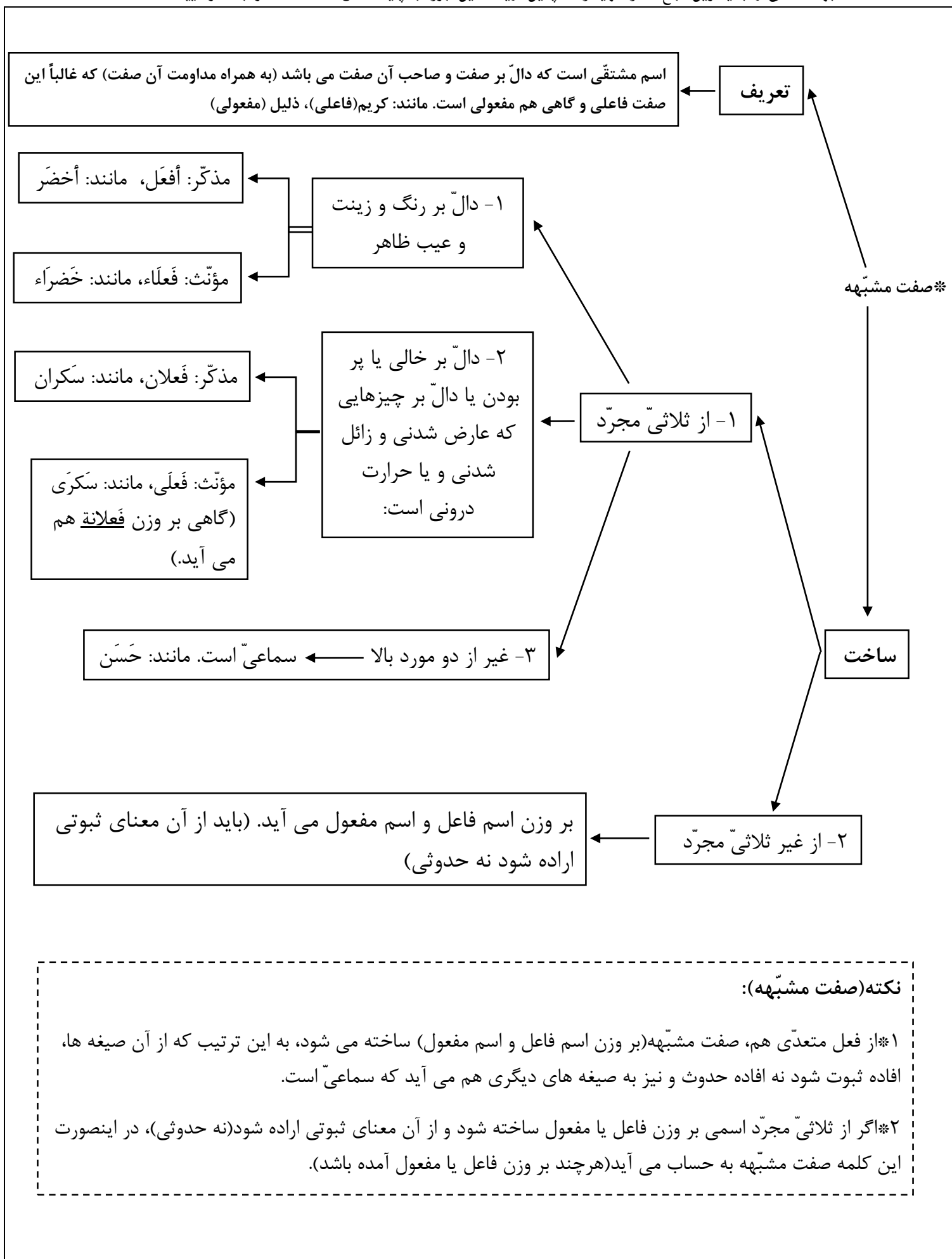
مانند: مَعْلَمُونَ + زید ← مَعْلَمُو زید (نون از مَعْلَمُونَ حذف گردیده است)

*۳ هر آنچه بر وزن اسم فاعل باشد ولی دالّ بر حدوث نباشد بلکه دلالت بر ثبوت داشته باشد (مانند: طاهر = پاک)،

دیگر اسم فاعل حساب نمیشود بلکه صفت مشبّهه محسوب می گردد (ولو اینکه ظاهراً بر وزن اسم فاعل آمده است).

۲۳- اسم مفعول





۲۵- صیغه های صفت مشبّهه

برخی از صفات مشبّهه ۶ صیغه دارد (همانند اسم فاعل)

* صیغه های صفت مشبّهه

برخی دارای پنج صیغه است (زیرا در جمع، به جای دو لفظ (جمع مذکر سالم و جمع مؤنث سالم) از یک لفظ (جمع مکسر) برای جمع (مؤنث و مذکر) استفاده می گردد.)

مانند: کریم، کریمان، کَرَمَاءَ، کریمه، کریمتان، کَرَمَاءَ (جمعشان یکی است)

* گاهی اوقات، مؤنث شدن صفت مشبّهه به وسیله تاء نمی باشد بلکه به شکلهای دیگری است. (مانند: أحمر ← حَمَاءَ)

** برخی از صیغه های صفت مشبّهه برای مذکر و مؤنث به یک شکل استفاده می گردند و صیغه جدا برای مؤنث و مذکر ندارند.

۲۶- اسم مبالغه

اسمی است که یا:

دالّ بر کثرت وقوع فعل از کسی یا چیزی است. مانند: تَوَّاب (بسیار پذیرنده توبه) و یا:

دالّ بر کثرت دارا بودن صفتی توسط کسی یا چیزی است. مانند: کُبَّار (بسیار بزرگ)

تعریف

* اسم مبالغه

ساخت

- از ثلاثی مجرد زیاد و از غیر ثلاثی مجرد کمتر و یا بُندرت ساخته می شود.

- وزنش سماعی است ولی از ثلاثی مجرد غالباً برون فعل می آید. مانند:

عَفَّار و گاهی بر وزنهای دیگری می آید. مانند: فَعَل، فَعِيل، فَعُول، مِفْعَل و...

- از ثلاثی مزید فیه از باب افعال کم ساخته می شود (مانند: أَحَسَّ يَحْسُ ←

حَسَّاس) و از بابهای دیگر بُندرت ساخته می شود. (مانند: بَشَّرَ يَبْشُرُ ← بَشِير)

۲۷- نکات اسم مبالغه

۱- اسم مبالغه هم مانند اسم فاعل قابل مثنی و جمع شدن می باشد. مانند: عَفَّارَان

* نکات اسم مبالغه

۱- در برخی اوزان هنگام مؤنث شدن، تاء اضافه می شود:
مانند: فَعَّال (حَمَّالَة)، فُعَّال، فِعَّیل

۲- اسم مبالغه

۲- در اکثر صیغه های مبالغه، مذکر و مؤنث برابر است.
مانند: مِفْعَل، مِفعال، مِفْعیل، فُعُول (رجل صبور، امرأة صبور)

*نکته: گاهی هم یک (تاء) به آخر اسم مبالغه می چسبد که برای تأکید مبالغه است (نه برای تأنیث). مانند: عَلَّامَة

۳- گاهی اوقات یک یاء مشدده به آخر اسم می چسبد که بیانگر مبالغه می باشد. مانند: واقعی، دائمی.

۴- گاهی اوقات وزن «فَعَّال» برای مبالغه نیست بلکه صرفاً حرفه یا دارا بودن چیزی را می رساند. مانند: عَطَّار (عطر فروش)، ظَلَّام (صاحب ظلم).

۲۸- اسم تفضیل

اسم مشتقی است که دلالت می کند بر موصوف و زیادی وصف آن بر غیرش. مانند: أَكْبَر

تعریف

وزنش "أَفْعَل" است برای مذکر (مانند: رجلٌ أَعْلَم) ولی برای مؤنث گاهی از همین صیغه (أَفْعَل) استفاده می گردد (مانند: هندٌ أَفْضَلُ من بکر) و گاهی از وزن فَعْلِي. مانند: هندٌ الْفُضْلِي

وزن

* اسم تفضیل

چیزی که از آن اسم تفضیل ساخته می شود، باید هشت شرط داشته باشد:

۱- فعل باشد.

۲- ثلاثی مجرد باشد.

۳- معلوم باشد.

۴- مثبت باشد.

۵- تام باشد.

۶- متصرف باشد.

۷- قابل تفضیل باشد.

۸- دال بر رنگ، عیب، زینت نباشد.

به عنوان مثال (يَعْلَم): فعل ثلاثی مجرد معلوم مثبت تام متصرف قابل تفضیل غیر دال بر رنگ و زینت و عیب ظاهری است. بنابراین می توانیم از آن، اسم تفضیل بسازیم و بگوییم: أَعْلَم

ساخت

۲۹- ساخت اسم تفضیل از فاقد شروط

۱- اگر اسم باشد: ← ابتدا یک أفعل می آوریم که باید مانند (أشد، أقوی، أكبر، أكثر، أعظم، أحسن، أقل، أضعف، أصغر، أحقر، أقیح و ...) باشد و بعد از آن، همان اسم را (که می خواستیم از آن، اسم تفضیل بسازیم) به صورت منصوب می آوریم. به عنوان نمونه از «مال» نمی توان اسم تفضیل ساخت چون اسم است. بنابراین مثلاً می گوئیم: (أقلّ مالاً یا أكثر مالاً)

۲- فعل هست ولی رباعی یا مزید یا ناقص یا دالّ بر رنگ و عیب ظاهر و زینت است. ←
 * همانند کار بالا را انجام می دهیم تنها به جای اسم، مصدر همان فعل غیر قابل تفضیل را می آوریم. مثلاً از يَتَصَرَّفُ (باب ثلاثی مزید) اسم تفضیل ساخته نمی شود که در اینصورت یک (أفعل) می آوریم و سپس مصدر «یتصرف» را (به صورت منصوب) پس از آن می آوریم و می گوئیم: «أكثر تصرفاً»

۳- فعل هست ولی مجهول یا منفی است. ← ابتدا یک أفعل (مناسب با معنی) می آوریم و در مرحله بعد یک مصدر مؤول می آوریم. فرق مصدر صریح با مصدر مؤول این است که مصدر صریح همان لفظ مصدر است (مانند: ضرب، ذهاب و ...) ولی مصدر مؤول در واقع یک جمله است که در ابتدای آن یک حرف مصدری آمده و آن جمله را به تأویل مصدر می برد که به آن «مصدر مؤول» می گویند. (حرف مصدری + جمله = مصدر مؤول).
 مانند: زيدٌ أشدُّ ما ضُربَ من بکرٍ. ← أفعل (أشد) + مصدر مؤول («ما»ی مصدری + جمله).

۴- فعل است ولی غیر متصرف یا غیر قابل تفاضل است ← راهی برای ساخت اسم تفضیل از آن وجود ندارد.
 مانند: يَعْلَمُ (از بین می رود) ← نمی توانیم بگوئیم: أعدم (از بین رونده تر)

* ساخت اسم تفضیل
از اسم فاقد شرطهای لازم

نکته مهم:

چیزی که همه شرائط ساخت اسم تفضیل را دارد هم می تواند از ترکیب (أفعل + اسم منصوب) ساخته شود.

مانند: يَعْلَمُ ← أكثرُ علماً

۳۰- وجوه استعمال اسم تفضیل

۱- بعد از آن (من + مجرورش) بیاید. مثال (علیُّ أَفْضَلُ من غیره و هندُ أَفْضَلُ من غیره) ← در این صورت، اسم تفضیل همواره مفرد مذکر می آید. (یعنی نه مثنی و جمع می شود و نه مؤنث بلکه برای همه حالات با یک لفظ (أَفْعَل) می آید.)

* گاهی (من و مجرورش) حذف می گردند ولی در معنا لحاظ می شوند. مانند: الآخرة أبقى (من و مجرورش لحاظ شده و در تقدیر گرفته شده اند) (الآخرة أبقى من الدنيا) وگرنه لفظ ابقى باید مؤنث می آمد، زیرا خبر برای آخرة (= مؤنث) می باشد.

۲- مضاف به نکره باشد (مضافٌ الیه آن نکره باشد). ← همانند مورد اول می باشد (یک لفظ برای همه موارد مثنی و جمع مؤنث و مذکر) مانند: (أبوذرٌ أَصْدَقُ رَجُلٍ و هندٌ أَصْدَقُ إِمْرَأَةٍ)

۳- «ال» تعریف بگیرد. ← باید با موصوفش مطابقت کند. (یعنی در مذکر و مؤنث بودن و در مفرد و مثنی و جمع بودن همانند موصوف باشد). مانند: زیدان الافضلان، الفاطماتین الفضلیین

۴- مضاف به معرفه می شود (مضافٌ الیه آن معرفه باشد) هم می توانید در تمام موارد، مفرد مذکر بیاورید (مانند موردهای اوّل و دوّم) و هم می توانید آنرا مطابق موصوف بیاورید (مانند حالت سوّم)

مانند: زیدانِ أَفْضَلِ الطُّلّابِ یا أَفْضَلًا الطُّلّابِ، هندانِ أَفْضَلِ النِّسَاءِ یا فُضَّلِيَا النِّسَاءِ

* اسم تفضیل

۳۱- اسم مکان

تعریف: اسم مشتقی که دالّ بر محلّ انجام کار است. مثال: مَسْجِدٍ (محلّ سجده)

* اسم مکان

ساخت: (از فعل مضارع ساخته می شود)

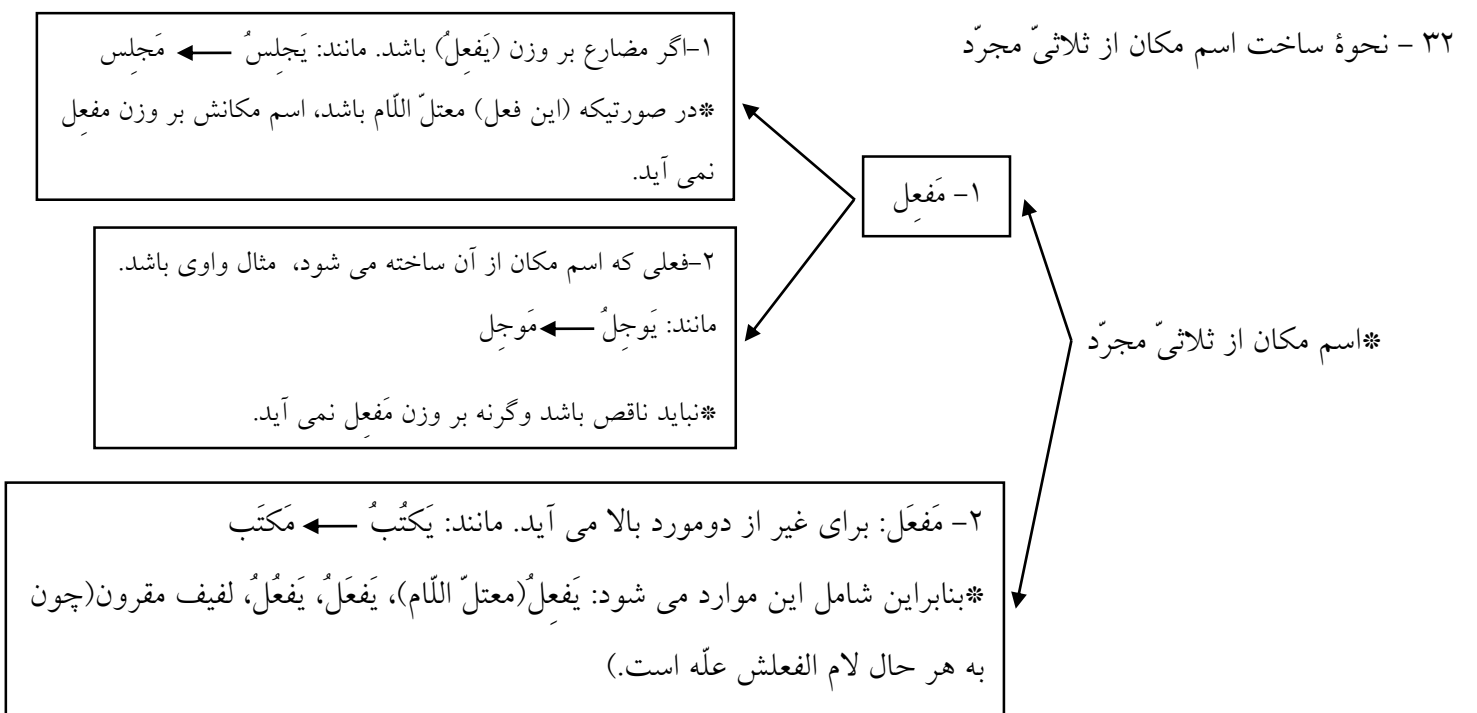
از ثلاثی مجرد

مَفْعَل
مَفْعَل

از غیر ثلاثی مجرد

هم وزن اسم مفعول. مانند: مصلی (اسم مکان از باب تفعیل)

۳۲ - نحوه ساخت اسم مکان از ثلاثی مجرد



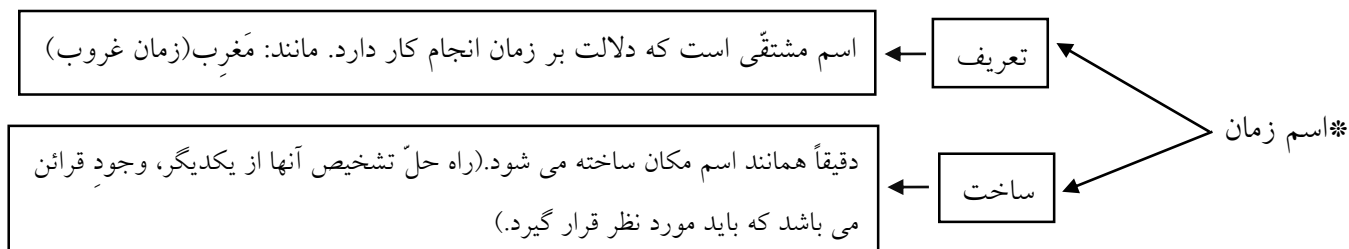
چند نکته مهم:

* ۱- گاهی به آخر اسم مکان «تاء» می چسبد. مانند: مَزْرَعَة، مَحْكَمَة، مَقْبَرَة.

* ۲- با توجه به اینکه اسم مکان (در غیر ثلاثی مجرد) همانند اسم مفعول ساخته می شود اما اگر از فعل متعدی به حرف جر ساخته شود غالباً حرف جر در اسم مکان نمی آید (در حالیکه در اسم مفعول، عین حرف جر تکرار می شود).

* ۳- گاهی از برخی اسمهای جامد ثلاثی، صیغه ای بر وزن «مَفْعَلَة» ساخته می شود که دلالت می کند بر زیادی وجود آن چیز (جامد ثلاثی) در یک محل. مانند: مَكْتَبَة (جایی که کتاب زیاد است)، مَأْسَدَة (جایی که در آن شیر زیاد است).

۳۳- اسم زمان



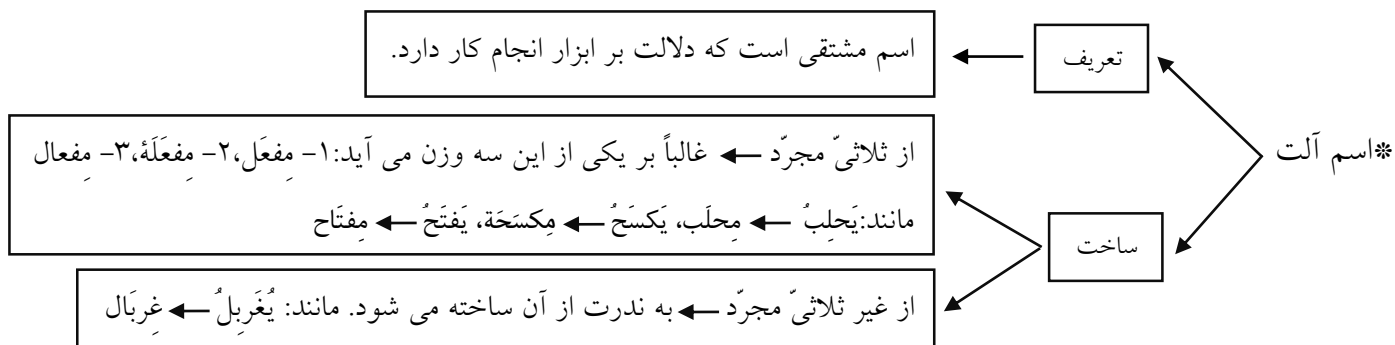
* چند نکته:

۱- گاهی به اسم زمان هم تاء تأنیت می چسبد ولی در مقدار استعمال به پای اسم مکان نمی رسد. مانند: مَيْسَرَة (وقت آسانی)

۲- ساختن اسم از ثلاثی جامد که در مورد اسم مکان گفتیم، در مورد اسم زمان جاری نمی شود و اختصاص به اسم مکان دارد.

۳- گاهی اسم مکان و زمان بر وزن «مِفْعَال» هم شنیده شده اند. مانند: مِيعَاد، مِيلَاد.

۳۴- اسم آلت



* نکته:

* اسم آلت در ثلاثی مجرد دارای وزنهای مختلفی است که غالباً استفاده ندارند: فاعِلٌ، فَعَّالَةٌ، فاعِلَةٌ، مُفْعَلٌ، مُفْعَلَةٌ (مانند: خَائِمٌ، ثَلَاجَةٌ، مُنْخَلٌ، مُكْحَلَةٌ)

* اسم های جامدی وجود دارند که از ابتدا برای آلات انجام کار وضع شده اند ولیکن جزء اسمهای آلت (که هم اکنون درباره آن بحث کردیم) به حساب نمی آیند. مانند: قَلَمٌ، سَاطُورٌ، سِیْفٌ، سِکِّينٌ.

۳۵- جامد و مشتق، موصوف و صفت

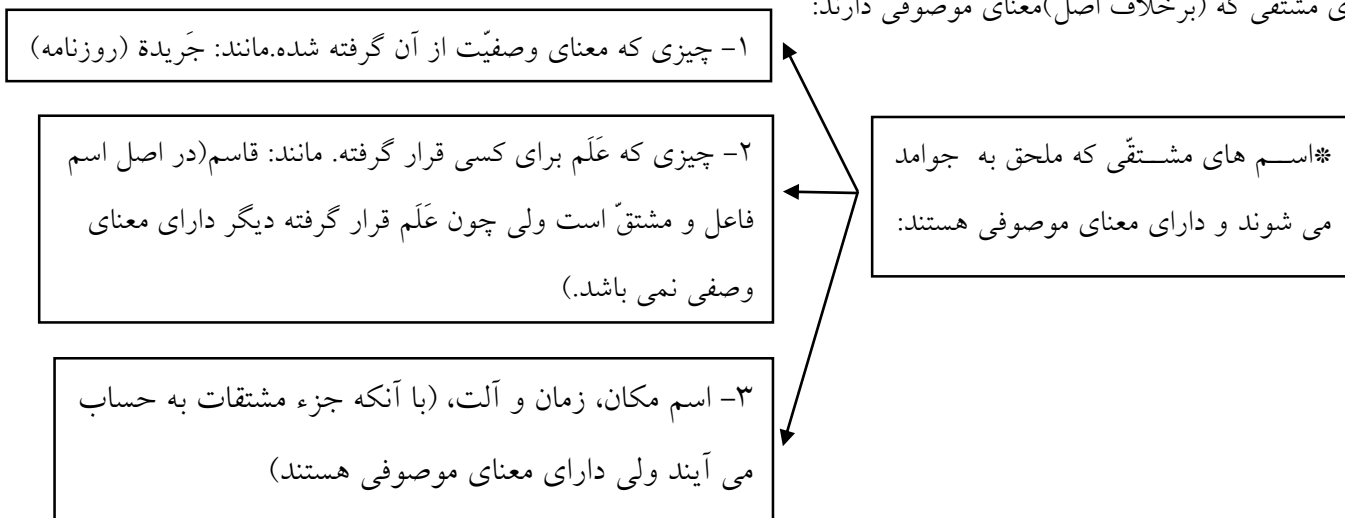
* نکته:

* ۱- کلیه اسم های جامد، معنایشان به گونه ای است که می توانیم صفتی برایشان بیاوریم و صفتی را بر آنها حمل کنیم، فلذا می گوئیم که اسمهای جامد دارای معنای موصوفی هستند.

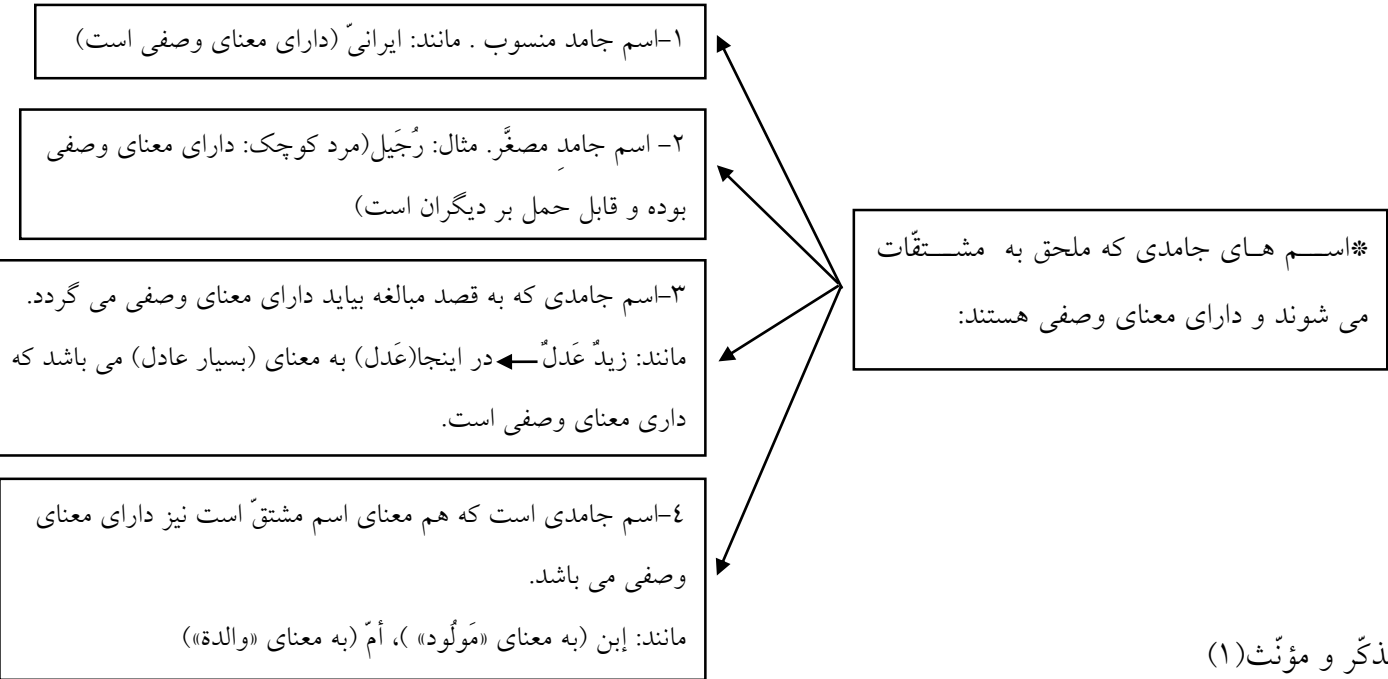
* ۲- کلیه اسم های مشتق معنایشان به گونه ای است که می توانیم آنها را بر چیزی دیگر حمل کنیم و آن را صفت چیز دیگری قرار دهیم. به چنین معنایی اصطلاحاً (معنای وصفی) می گویند.

* ۳- برخی از جوامد، استثنائاً معنای وصفی دارند و برخی از مشتقات استثنائاً معنای موصوفی دارند.

۳۶- اسمهای مشتقی که (برخلاف اصل) معنای موصوفی دارند:



۳۷ - اسمهای جامدی که (برخلاف اصل) معنای وصفی دارند:



۳۸ - مذکر و مؤنث (۱)

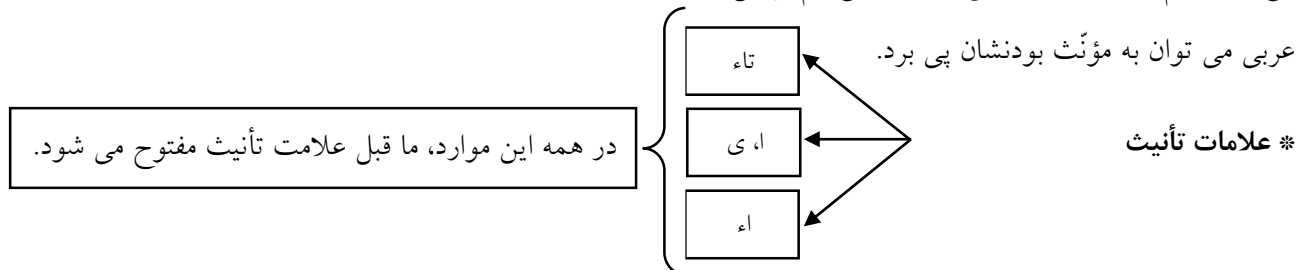
* در زبان عربی، اسمها هم (مانند جانداران) به دو دسته مذکر (نر) و مؤنث (ماده) تقسیم می شوند.

۱- اگر صاحب یک اسم مذکر، واقعاً مذکر باشد، آن را "مذکر حقیقی" و اگر واقعاً مذکر نباشد آن را "مذکر مجازی" می گویند. مثلاً لفظ "زید" مذکر است و صاحب آن هم حقیقتاً مذکر است (بنابراین مذکر حقیقی است) و همچنین کلمه "یوم" مذکر است ولی صاحب آن لفظ، حقیقتاً مذکر (نر) نیست (بنابراین لفظ «یوم»، مذکر مجازی به حساب می آید).

۲- اگر صاحب یک اسم مؤنث، واقعاً مؤنث (ماده) باشد، آن را "مؤنث حقیقی" و اگر واقعاً مؤنث (ماده) نباشد، آن را "مؤنث مجازی" می گویند. مثلاً کلمه "فاطمه" مؤنث است و صاحب آن هم حقیقتاً مؤنث است (بنابراین مؤنث حقیقی است) و همچنین کلمه "شمس" مؤنث است ولی صاحب آن حقیقتاً مؤنث (ماده) نیست (بنابراین مؤنث مجازی به حساب می آید).

۳- لازم به ذکر است که اسم مذکر دارای علامت خاصی نیست ولی اسم مؤنث دارای سه علامت مشخص است که از آنها می توان اسم مؤنث را تشخیص داد و گاهی هم برخی اسمهای مؤنث دارای علامت تأنیت نیستند که از استعمالات زبان

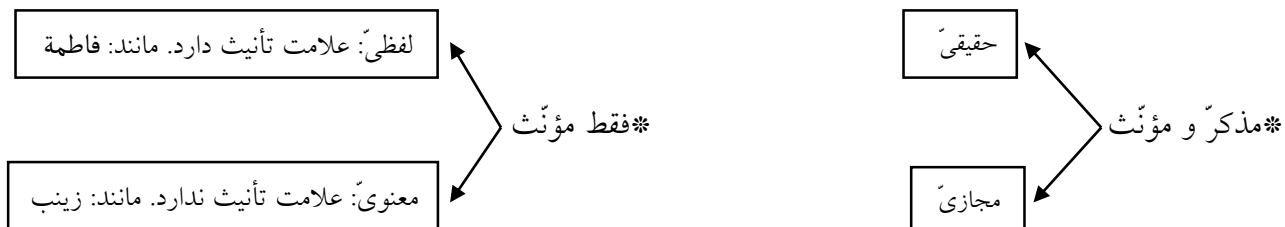
عربی می توان به مؤنث بودنشان پی برد.



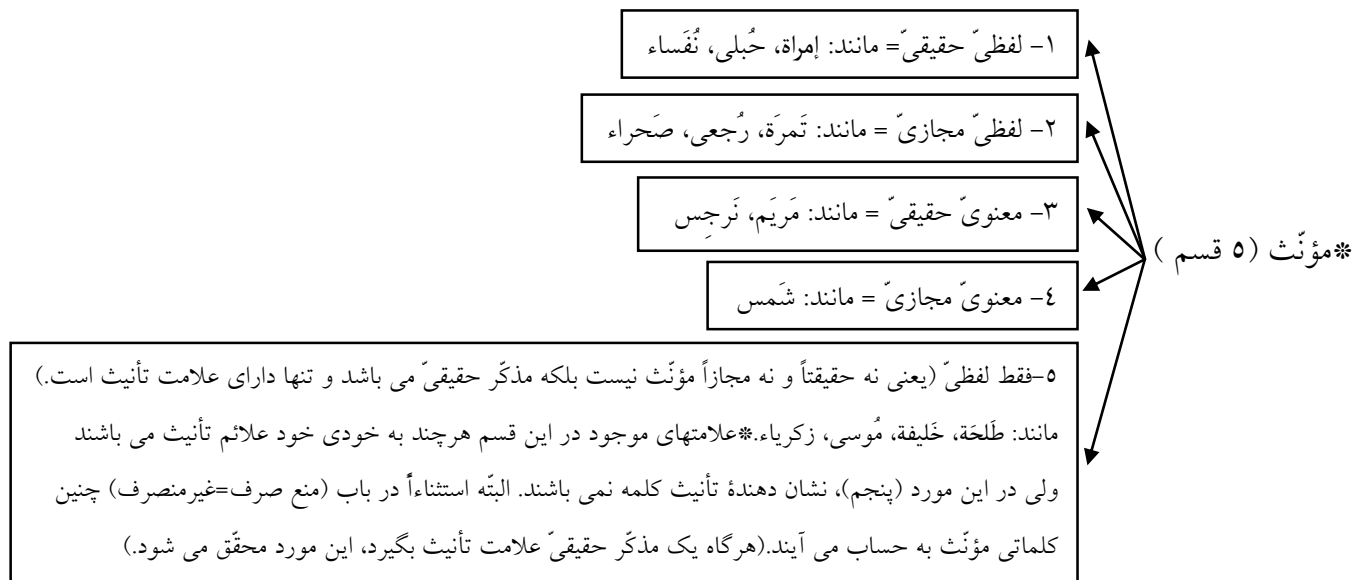
۴- اگر این سه مورد، جزء حروف اصلی کلمه باشند یا منقلب از حروف اصلی کلمه باشند یا برای الحاق یا برای تکثیر حروف کلمه آمده باشند (در انتهای کتاب درباره اش توضیح داده)، دیگر جزء علائم تأنیت محسوب نمی شوند.

مانند: وَت، سَبَت، رِضا، أَفَعَى، مَرَمَى، قَرَأَ، دُعَاءَ، رَمَاءَ، وَءَوَّأَ، أَرطَى، قَبَعَثَرَى، حِرْبَاءَ.

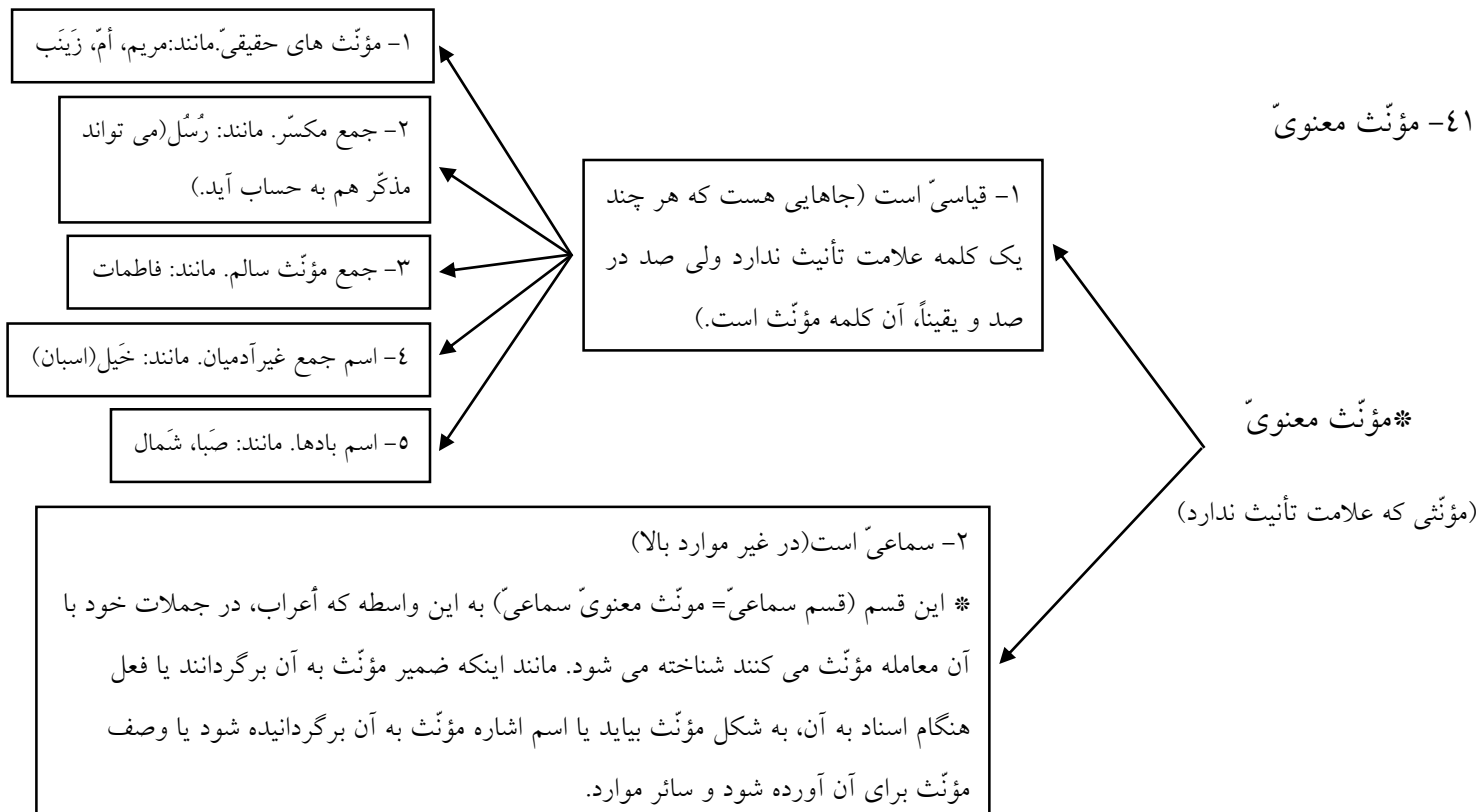
۳۹- مؤنث و مذکر (۲)



۴۰- اقسام مؤنث



۴۱- مؤنث معنوی



* نکته:

* لازم به ذکر است که از میان اعضای بدن انسان، بیشتر اعضای زوج بدن انسان حکم مؤنث را دارند (مانند: عین، اذن، کف) و برخی از اعضای زوج هم حکم مذکر را دارند (مانند: مرفق، ساعد) و برخی هم جائز التذکیر و التأنیث هستند (مانند: عضد) ولی اعضای غیر زوج غالباً مذکر هستند (مانند: رأس، نُخَاع، وجه، فم) و برخی از آنها هم دارای حکم مؤنث (مانند: یمین، یسار) و برخی هم جائز التذکیر و التأنیث می باشند. (مانند: لسان، عنق)

۴۲- مواضع قرار گرفتن علائم تأنیث (۱)



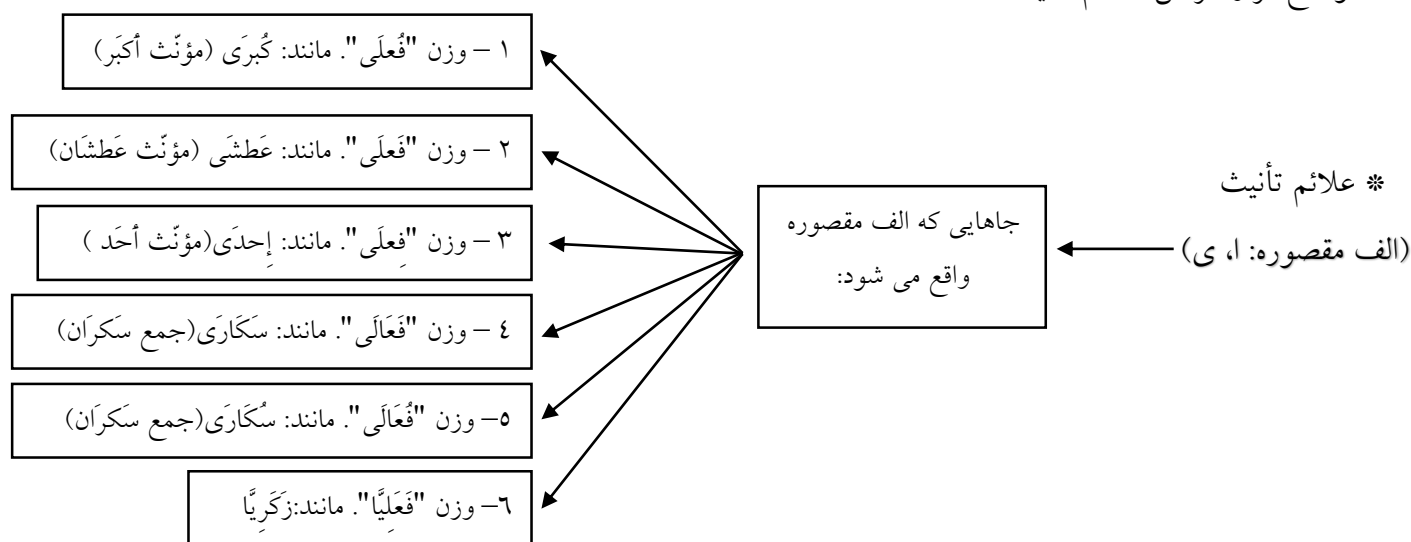
نکته:

*** در بسیاری از موارد، تنها فایده ای که تاء تأنیث می رساند همان تأنیث (لفظی) است و معنای بیشتری را بیان نمی کند.

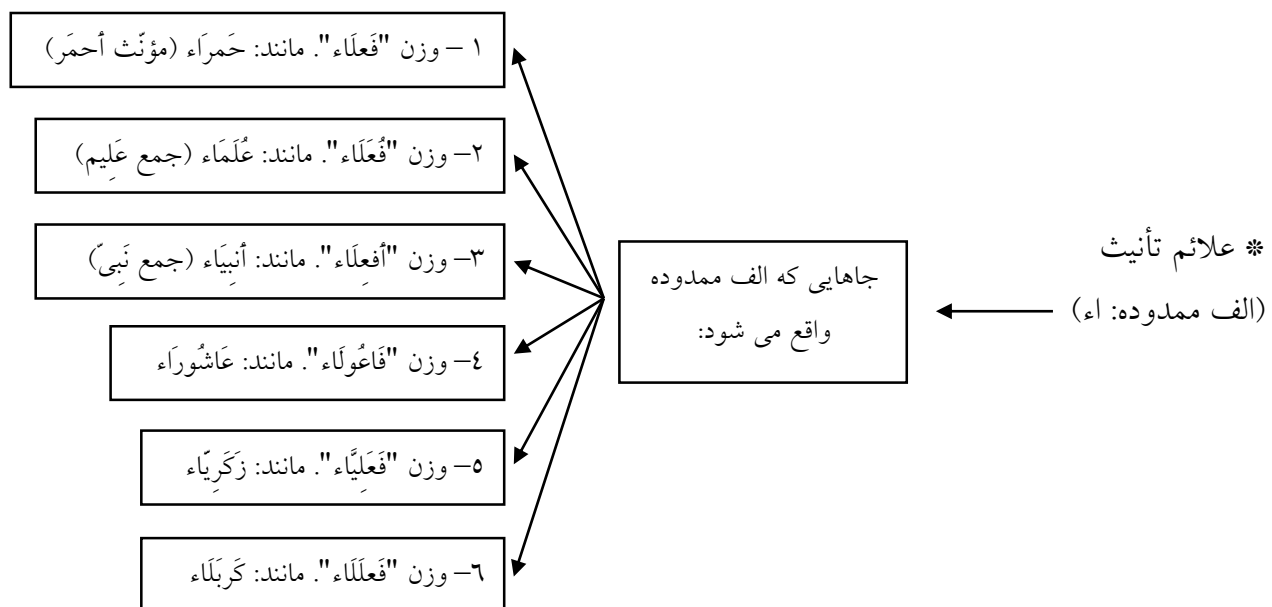
مانند: حُجْرَة، صَخْرَة، نِعْمَة، قُدْرَة، مَرْزَعَة، مَيْسِرَة
از همین قبیل است:

برخی از مصادر افعال (مجرد و مزید فیه)، اسماء مکان، اسماء زمان، اسماء آله
مانند: نِعْمَة، قُدْرَة، غُطُوفَة، مَحْمِدَة، مُحَاجَة، هِرْوَلَة، مَرْزَعَة، مَيْسِرَة، مُكْحَلَة و ...

۴۳ - مواضع قرار گرفتن علائم تأنیث (۲)



۴۴ - مواضع قرار گرفتن علائم تأنیث (۳)



۴۵- آنچه مؤنث و مذکرش دارای یک لفظ مشترک است

۱- مصدری که به قصد مبالغه آمده باشد. مانند: زیدٌ عدلٌ، هندٌ عدلٌ

۲- بیشتر وزنهای مبالغه. مانند: رَجُلٌ مَفْضَالٌ، إِمْرَأَةٌ مَفْضَالٌ

۳- وزن "فَعُول" به معنای فاعل. مانند: رَجُلٌ صَبُورٌ، إِمْرَأَةٌ صَبُورٌ

۴- وزن "فَعِيل" به معنای مفعول. مانند: رَجُلٌ جَرِيحٌ، إِمْرَأَةٌ جَرِيحٌ

۴۶- تساوی تذكیر و تأنیث

*برخی از کلمات به گونه ای هستند که مذکر یا مؤنث در نظر گرفتنشان اختیاری است:

۱- قیاسی

۱- اسم تمامی کلمات و الفاظ

۱- مذکر: به اعتبار لفظ

۲- مؤنث: به اعتبار کلمه

۲- اسم مناطق و بلاد که از علامت تأنیث خالی باشند

۱- مذکر: به اعتبار مکان

۲- مؤنث: به اعتبار بقعة

۳- اسم قبایل

۱- مذکر: به اعتبار لفظشان

۲- مؤنث: به اعتبار قبيلة

۴- اسم جنس جمعی خالی از علامت تأنیث

۱- مذکر: به اعتبار لفظشان

۲- مؤنث: به اعتبار جماعة

۵- اسم جمع (گروهی) آدمیان

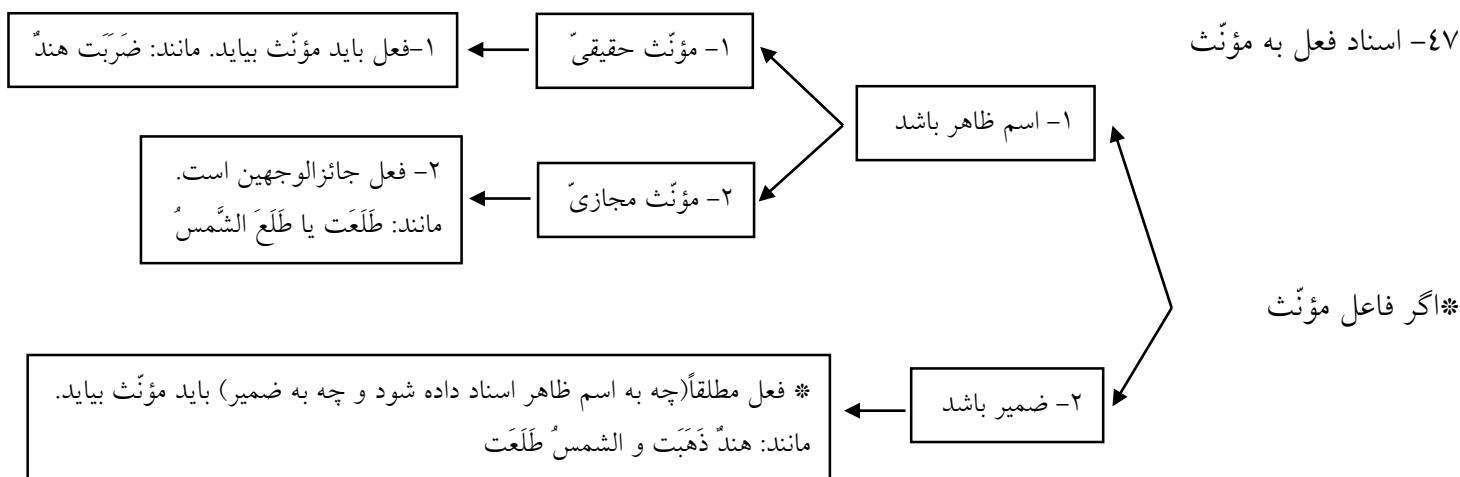
۱- مذکر: به اعتبار لفظشان

۲- مؤنث: به اعتبار قبيلة

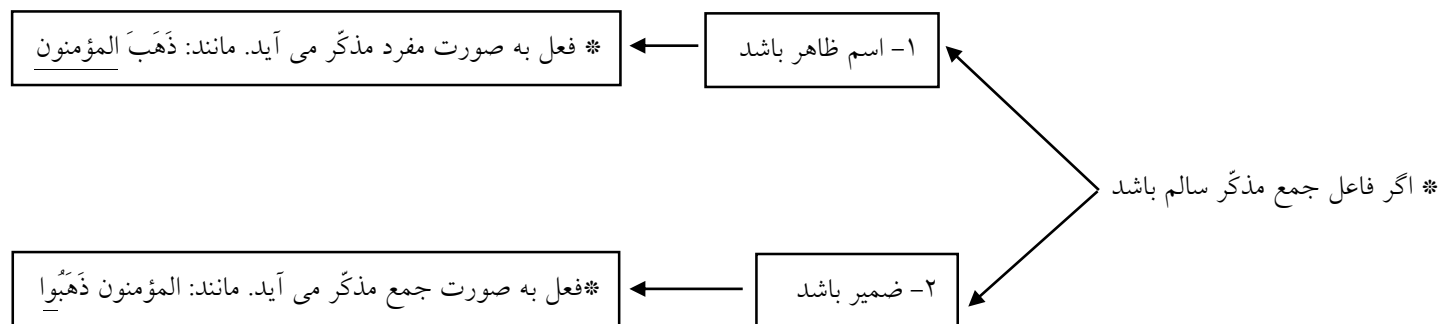
۲- سماعی

*برخی کلمات دیگر هم هستند که اعتبار تذكیر و تأنیثشان اختیاری است. مانند: حَالٌ، حَرْبٌ، خَمْرٌ، دَلْوٌ، رِيحٌ، سَبِيلٌ، سَكِينٌ، فَرَسٌ، كَبِدٌ و ...

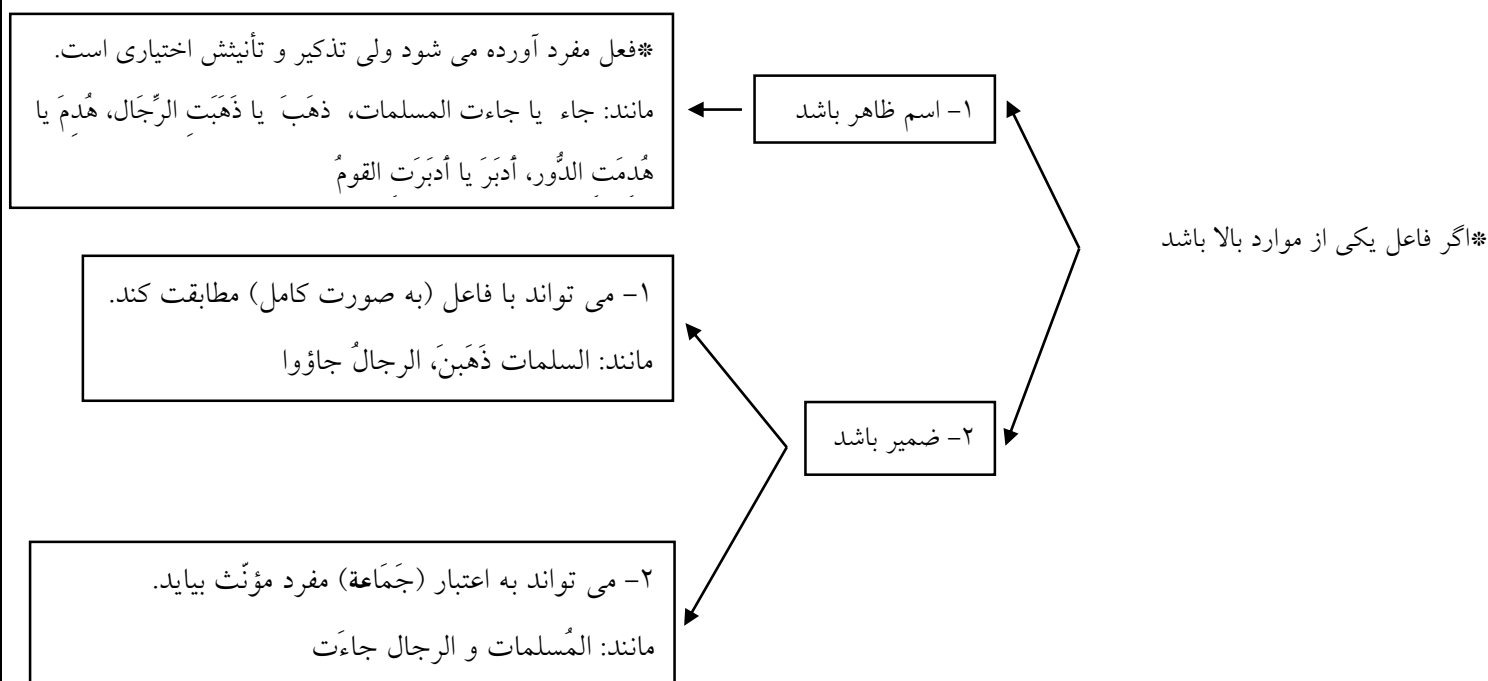
۴۷- اسناد فعل به مؤنث



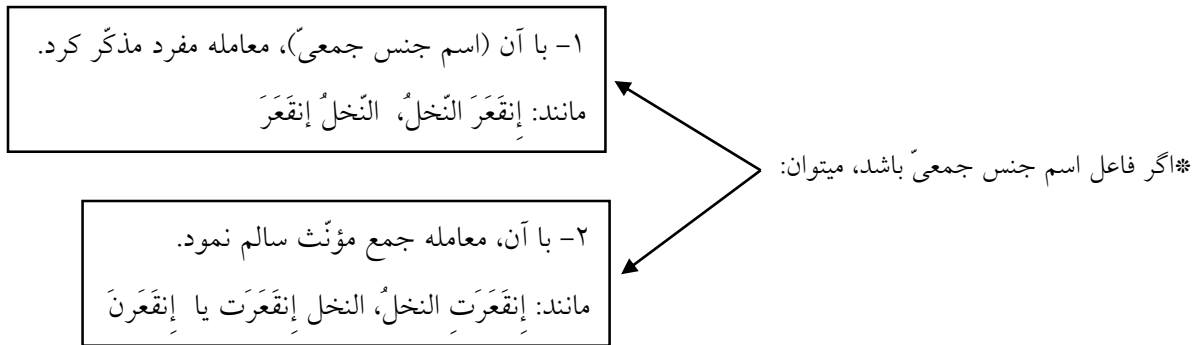
۴۸- اسناد فعل به جمع مذکر سالم



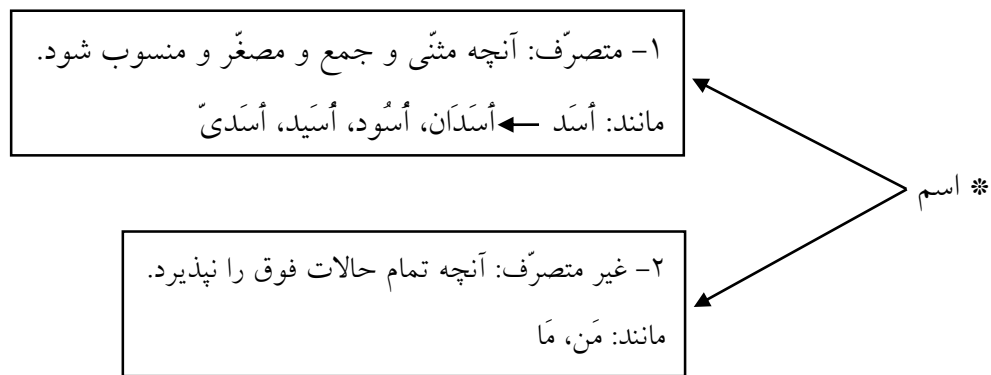
۴۹- اسناد فعل به جمع مؤنث سالم، جمع مکسر و اسم جمع



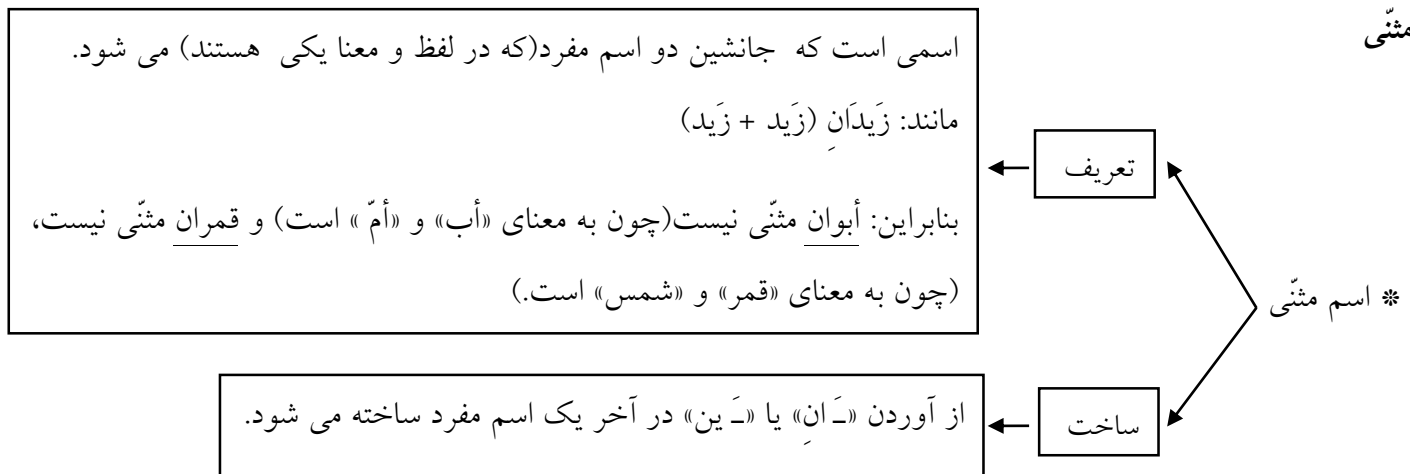
۵۰- اسناد فعل به اسم جنس جمع



۵۱- متصرف و غیر متصرف



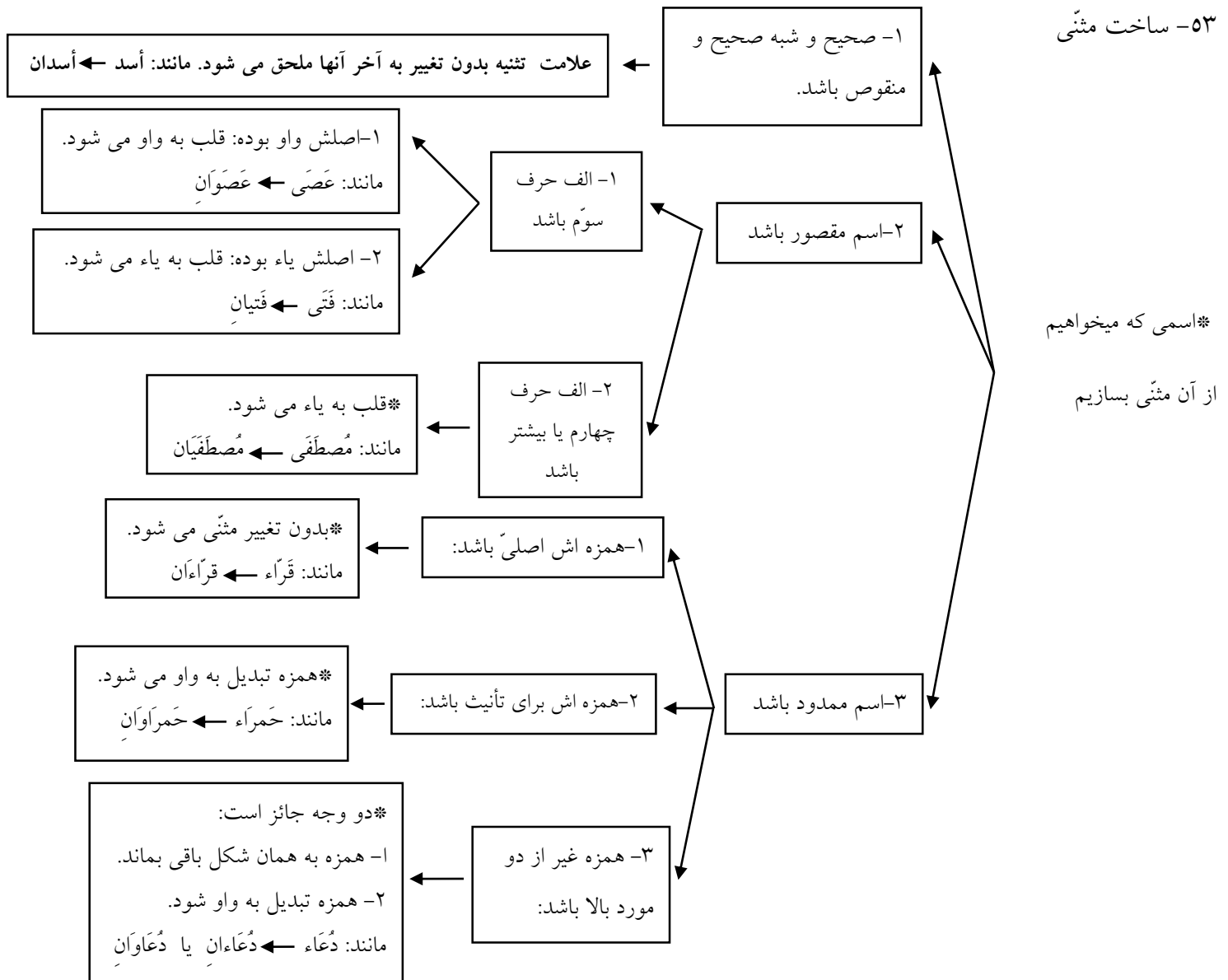
۵۲- مثنی



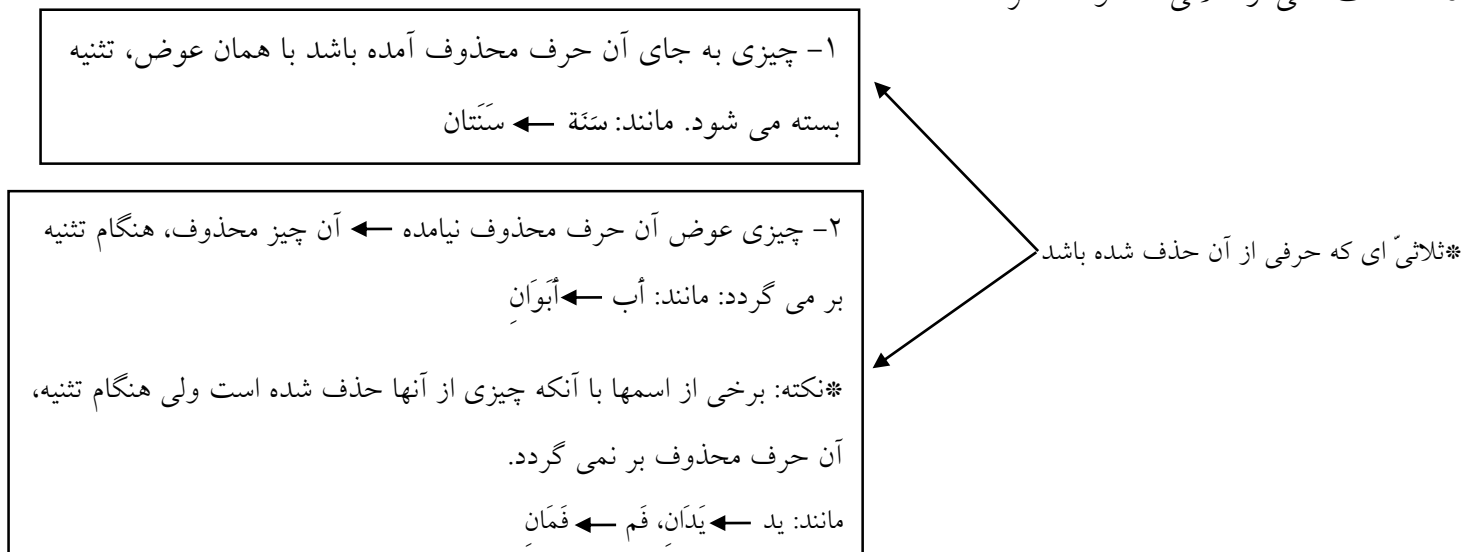
* نکته (ملحق به مثنی)

- هرگاه چیزی ظاهرش شبیه مثنی باشد ولی دارای قیود مذکور در تعریف مثنی نباشد، به آن مثنی نمی گویند بلکه آن را «ملحق به مثنی» می خوانند.
- چیزی که به مثنی نامگذاری می شود مانند: بحرین (نام کشور)، زیدان (نام فوتبالیست) و ... (که در واقع مفرد هستند)، نه مثنی به حساب می آید و نه ملحق به مثنی.

۵۳- ساخت مثنی



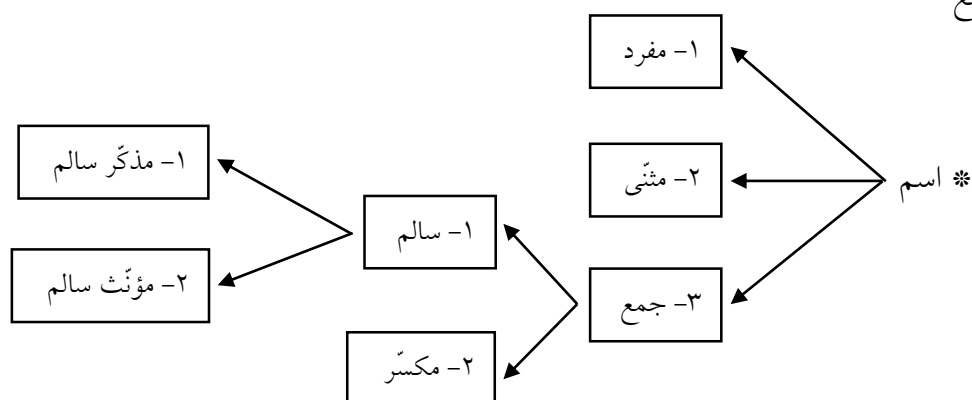
۵۴- ساخت مثنی از ثلاثی محذوف الحرف



*** نکته:**

- ۱* گاهی از اوقات، لفظ جمع هم مفید معنای مثنی می باشد. مانند: الزَّيْدَانُ فَرِحَ قُلُوبَهُمَا (در این مثال، واژه قلوب در ظاهر جمع است ولی چون برای دو نفر بکار رفته است مشخص می شود که به معنای مثناست)
- ۲* گاهی از اوقات، لفظ مثنی مفید جمع می باشد. مانند: لَبَّيْكَ (لَبَّ + لَبَّ = لَبَّيْ + ك) ولی منظور ما، مثنی نیست بلکه منظور، افاده معنای جمع و کثرت است.

۵۵- جمع



تعریف ← اسمی است که نیابت می کند از سه مفرد و بیشتر که از جهت لفظ و معنی متفق باشند.

ساخت ← با اضافه کردن (ون) یا (ین) یا (ات) به آخر مفرد (در جمع سالم) و یا تغییر بناء مفرد (در جمع مکسر) حاصل می شود.

۵۶- جمع مذکر سالم

۱- موصوف ← *باید: ۱- عَلم، ۲- مذکر، ۳- عاقل، ۴- خالی از تاء تأنیث، ۵- خالی از ترکیب (مزجی) باشد. مانند: زَید ← زَیدُونَ

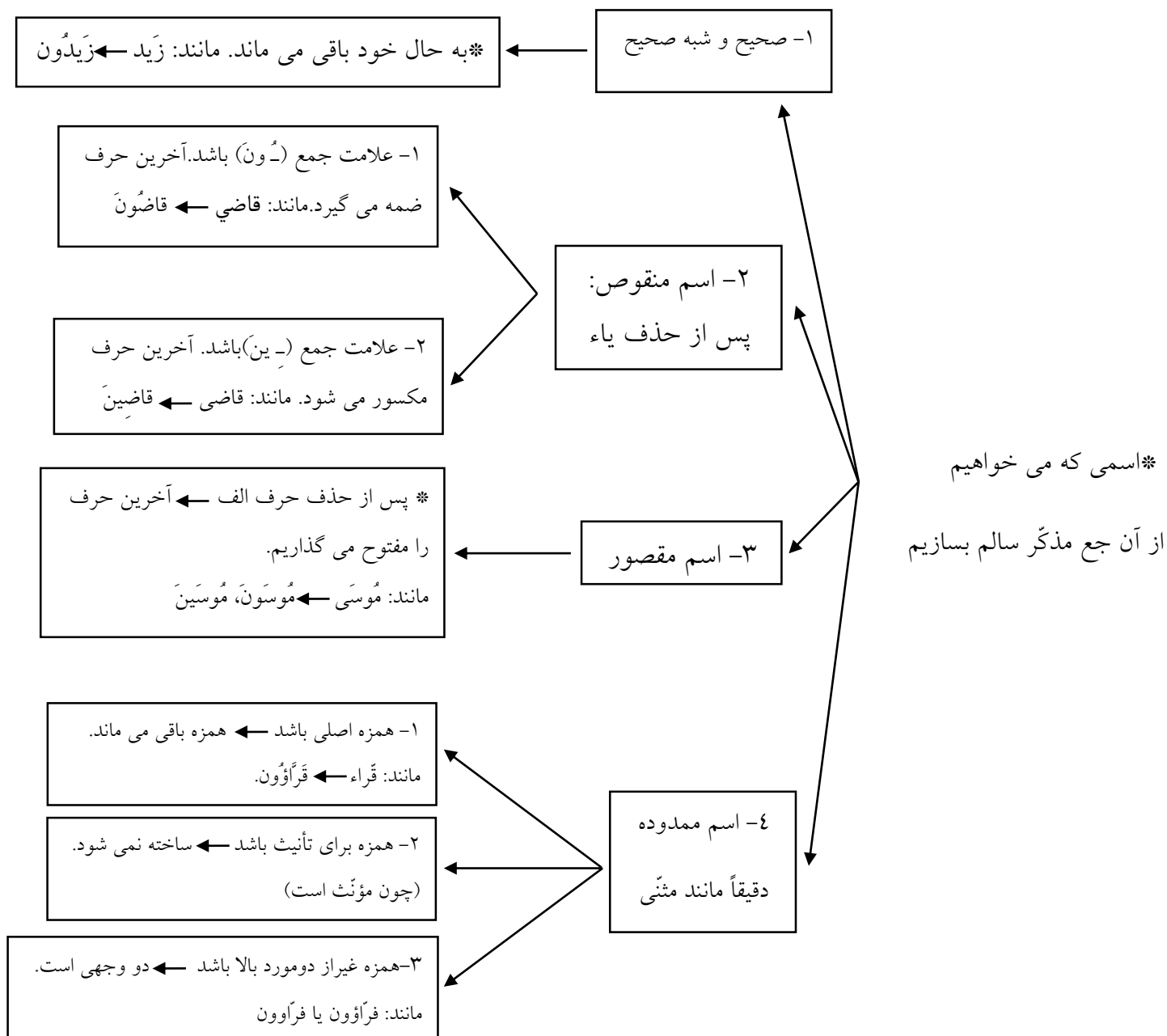
۲- صفت ← *باید: ۱- مذکر باشد، ۲- برای عاقل باشد، ۳- مؤنثش با تاء تأنیث باشد. (اگر أفعال تفضیل باشد لازم نیست مؤنثش به تاء باشد) مانند: عَلم (مؤنثش «عَالِمَةٌ» می باشد) ← عَالِمُونَ

*اسم هایی که قابلیت ساخت جمع مذکر سالم از آنها وجود دارد.

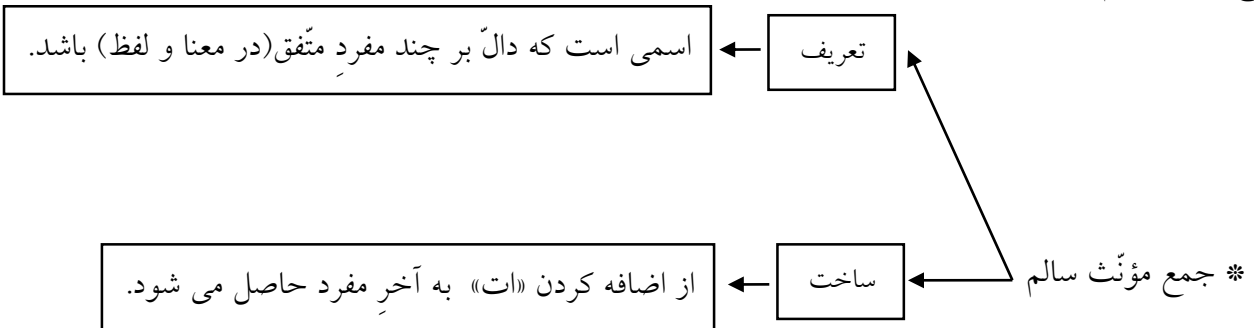
*** نکته:**

- ۱* از اسمی که مرکب شده است، جمع مذکر سالم ساخته نمی شود. مانند: سیبویه.
- ۲* أَفْعَل تفضیل (هرچند مؤنثش به وسیله ی تاء نیست) ولی جمع مذکر سالم از آن ساخته می شود. مانند: أَفْضَل ← أَفْضَلُونَ.
- ۳* اگر اسمی، ظاهرش مانند جمع مذکر سالم بود ولی دارای شرایط جمع مذکر سالم نبود، آن را ملحق به جمع مذکر سالم می نامند و به آن، جمع مذکر سالم نمی گویند. مانند: أَرْضُونَ (مؤنث است).
- ۴* اگر لفظ جمع مذکر سالم را روی چیزی نامگذاری کنیم، نه جزء جمع مذکر سالم حساب می شود و نه ملحق به جمع مذکر سالم.

۵۷- ساخت جمع مذکر سالم



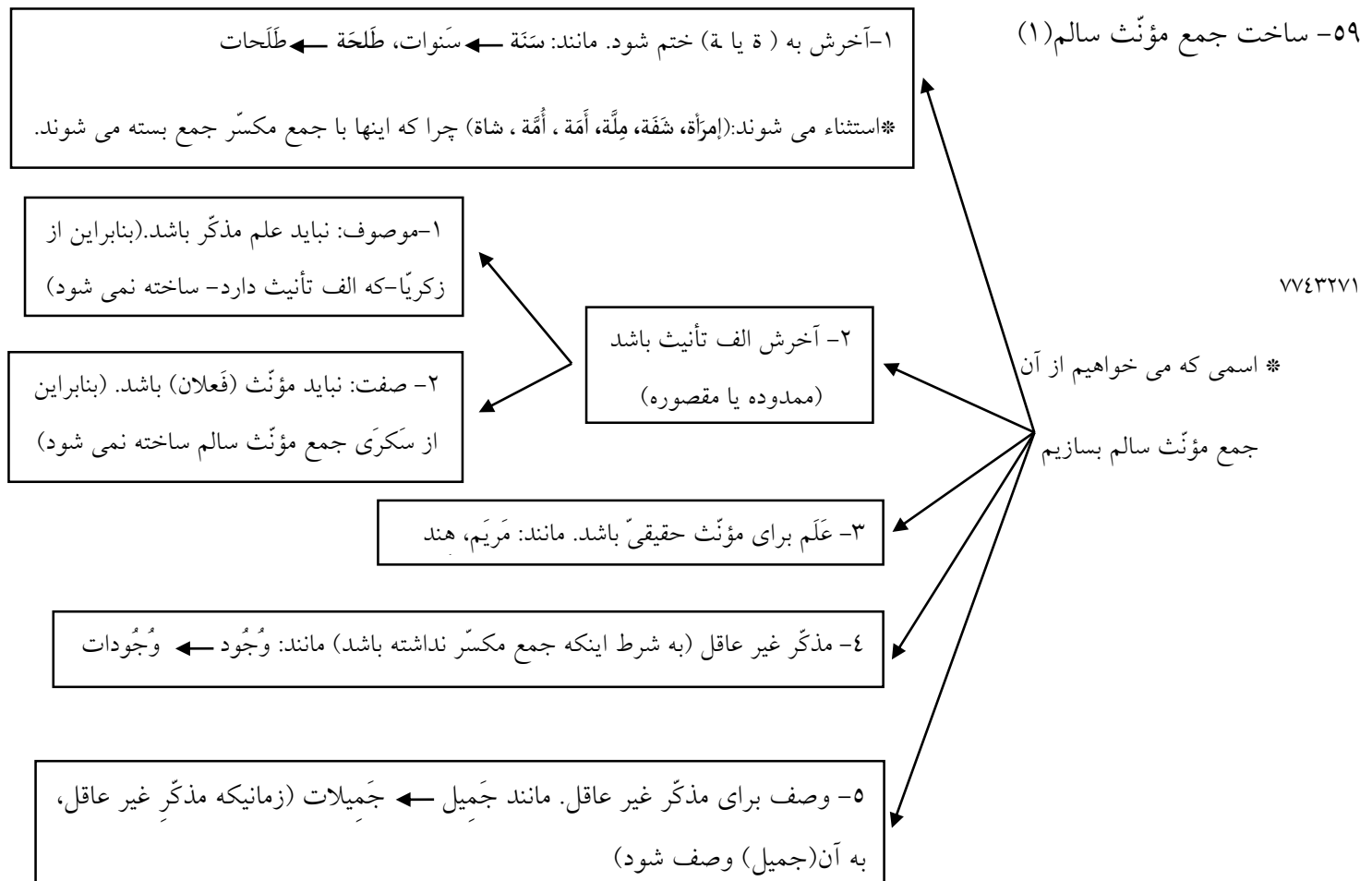
۵۸- جمع مؤنث سالم



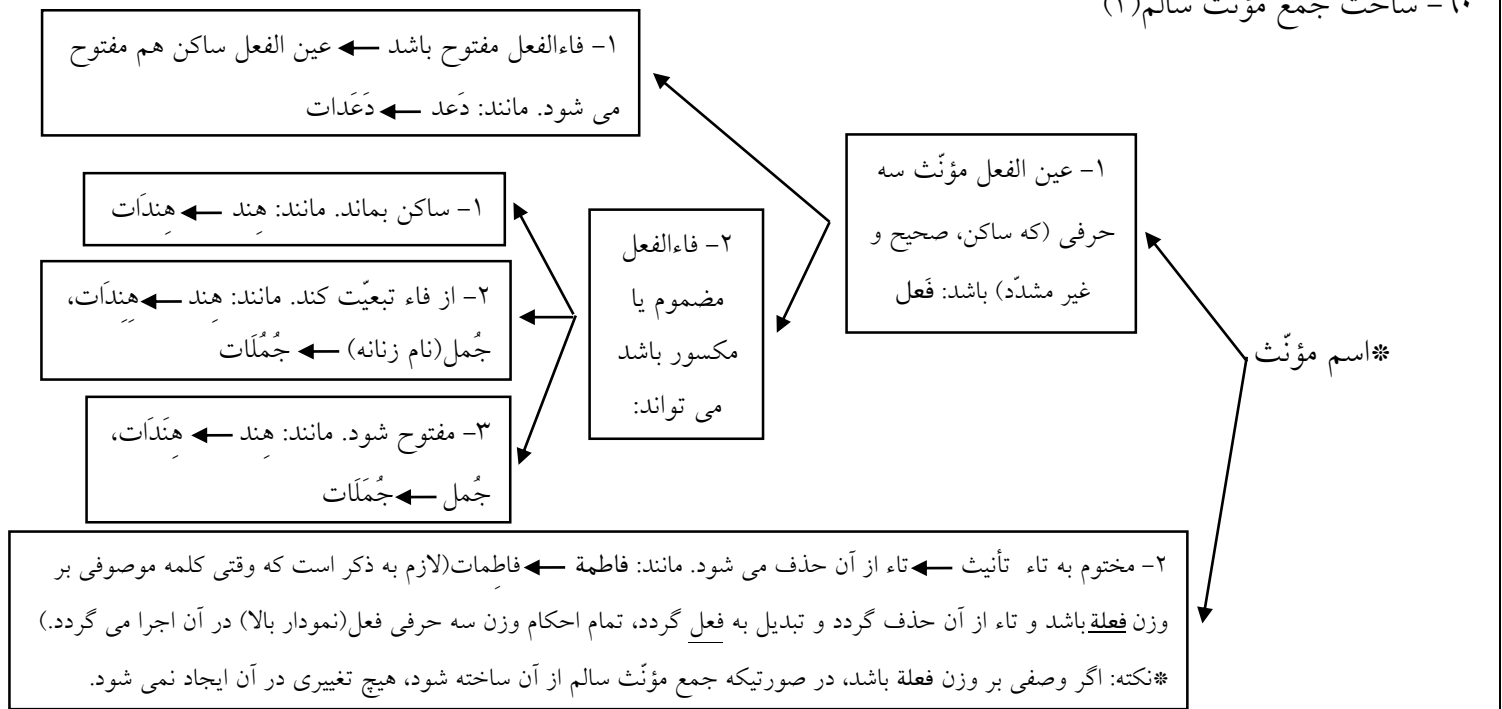
* نکته:

- ۱- چیزی که ظاهرش مانند جمع مؤنث باشد ولی شرایط تعریف را نداشته باشد، به آن «ملحق به جمع مؤنث سالم» می گویند، نه «جمع مؤنث سالم».
- ۲- اگر جمع مؤنث سالم برای چیزی نامگذاری شود، نه جمع مؤنث سالم حساب می شود و نه ملحق به آن.

۵۹- ساخت جمع مؤنث سالم (۱)



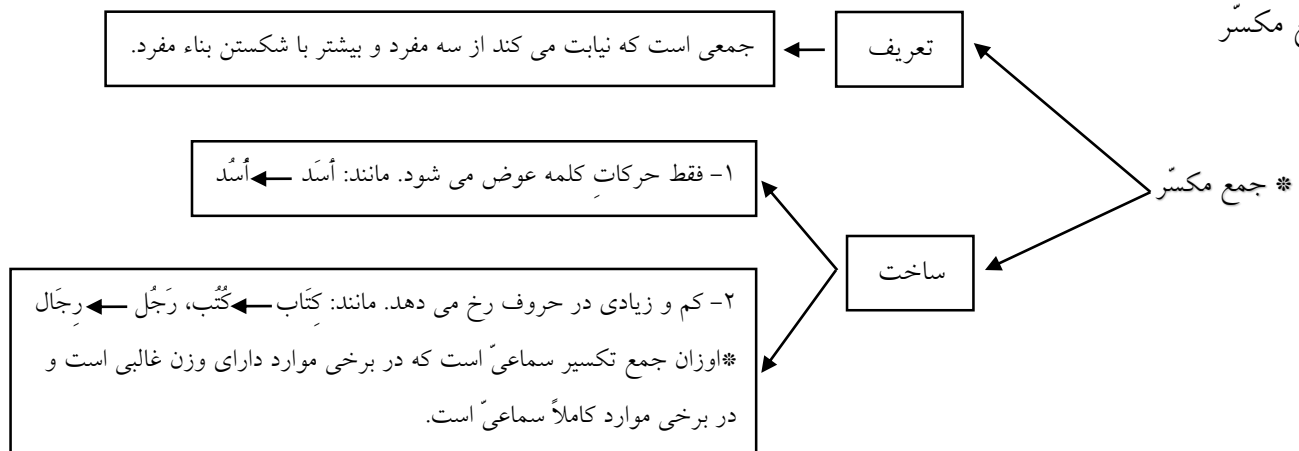
۶۰- ساخت جمع مؤنث سالم (۲)



* نکته:

- * اگر پس از حذف (ة)، اسم به مقصور یا ممدود تبدیل شد (فتاة و قِراءَة)، احکام ساخت جمع مؤنث سالم از مقصود و ممدود، درباره آن اجرا خواهد شد.
- * حکم ممدود و مقصور در بحث جمع مؤنث سالم، همانند حکم آنها در مثنی است.
- * هنگامی که از ثلاثی محذوف الحرف، جمع مؤنث سالم ساخته شود: گاهی حرف محذوفش برمی گردد و گاهی بر نمی گردد.
مانند: **لُغَات** ← **لُغَات**، **سَنَة** ← **سَنَوَات** (واویش برگشته است)

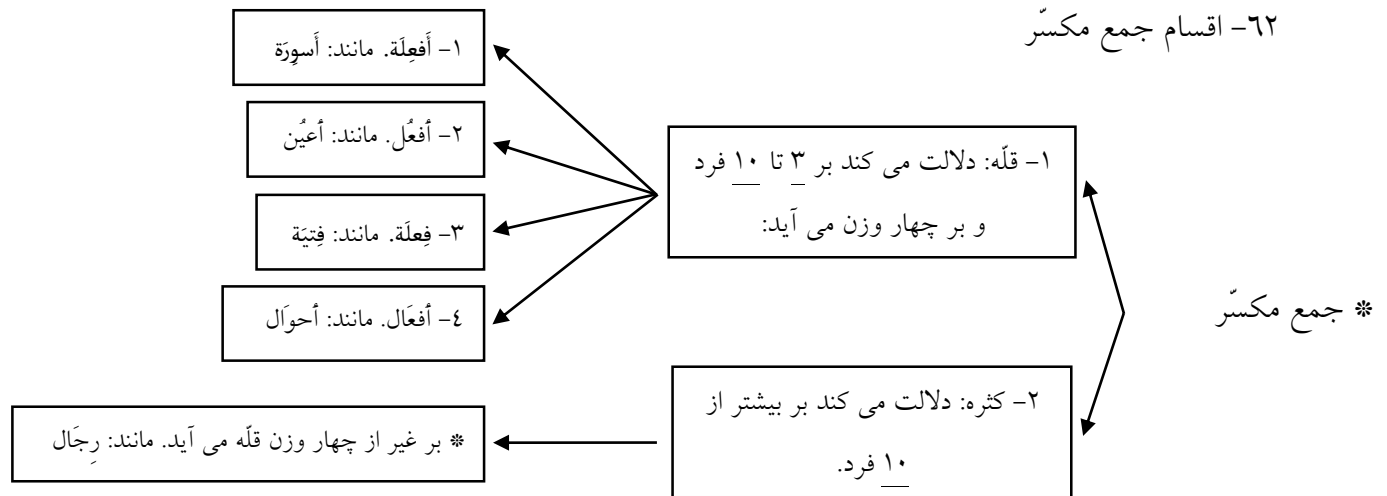
۶۱- جمع مکسر



* نکته:

- * گاهی یک مفرد دارای چند جمع تکثیر است (به چند وزن از جمع مکسر جمع بسته می شود) مانند: **شَرِيف** ← **أَشْرَاف**، **شُرَفَاء**.
- * علت این مطلب که: (جمع مکسر، مفردها را به اصل خود بر می گرداند) این است که با جمع مکسر بسته شدن اسمهای مفرد، شرایط اجرای قاعده های مختلف که باعث اعلال، ابدال و تعویض می گردید، برداشته می شود و دیگر دلیلی برای اجرای این قواعد در کلمه «جمع مکسر» وجود ندارد. (و اینطور نیست که عدم اجرای قواعد در جمع مکسر، بدون دلیل و صرفاً به خاطر تبدیل کلمه به جمع مکسر باشد).

۶۲- اقسام جمع مکسر



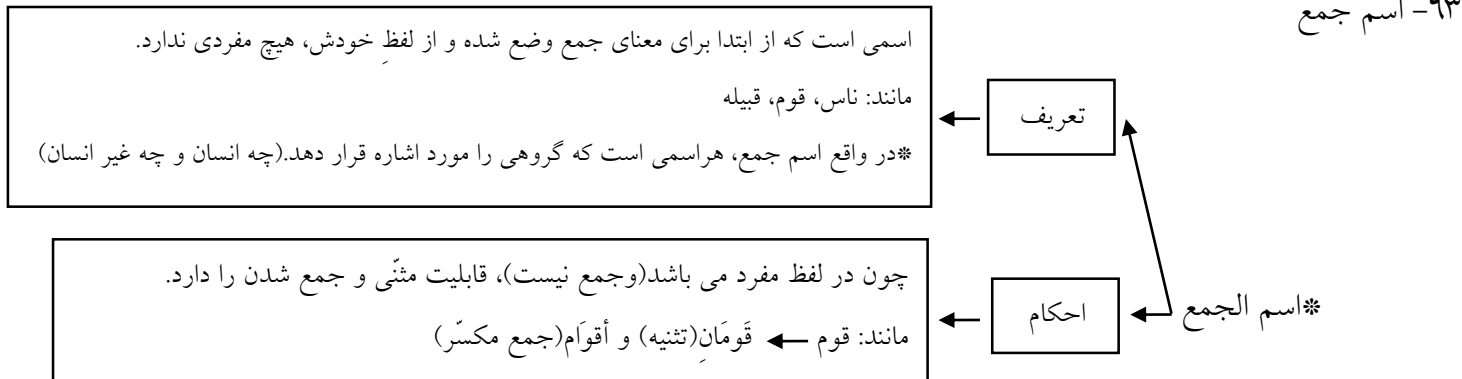
* نکته (جمع قله و کثره)

- ۱* تقسیم بندی جمع (به قله و کثره) زمانی است که یک اسم مفرد هم دارای جمع قله باشد و هم کثره که در این صورت اگر آن چهار وزن استعمال شود، دال بر جمع قله است و اگر غیر آن چهار وزن استعمال شود، دال بر جمع کثره است.
- ۲* اگر اسم مفردی، فقط جمعی بر وزن قله داشت یا فقط جمعی بر وزن کثره داشت، همان وزن مشترکاً هم برای قله استفاده می شود و هم برای کثره.
- ۳* گاهی اوزان جمع قله و کثره به جای یکدیگر هم استعمال شده اند. (در حالت قله، وزن کثره و در حالت کثره، وزن قله استعمال شده است.)
- ۴* ظاهراً جمع مذکر سالم، مشترک بین جمع قله و کثره می باشد.
- ۵* برخی از اسم های جمع، گویا دارای مفرد نیستند. مثال: أَبَابِيل، مَقَالِيد.
- ۶* گاهی یک اسم جمع را نام کسی قرار می دهند که در این صورت جمع به حساب نمی آید بلکه مفرد می باشد. مانند: أَسْمَاءُ (نام مردی)، هَوَازِنُ (اسم قبیله یا مردی)

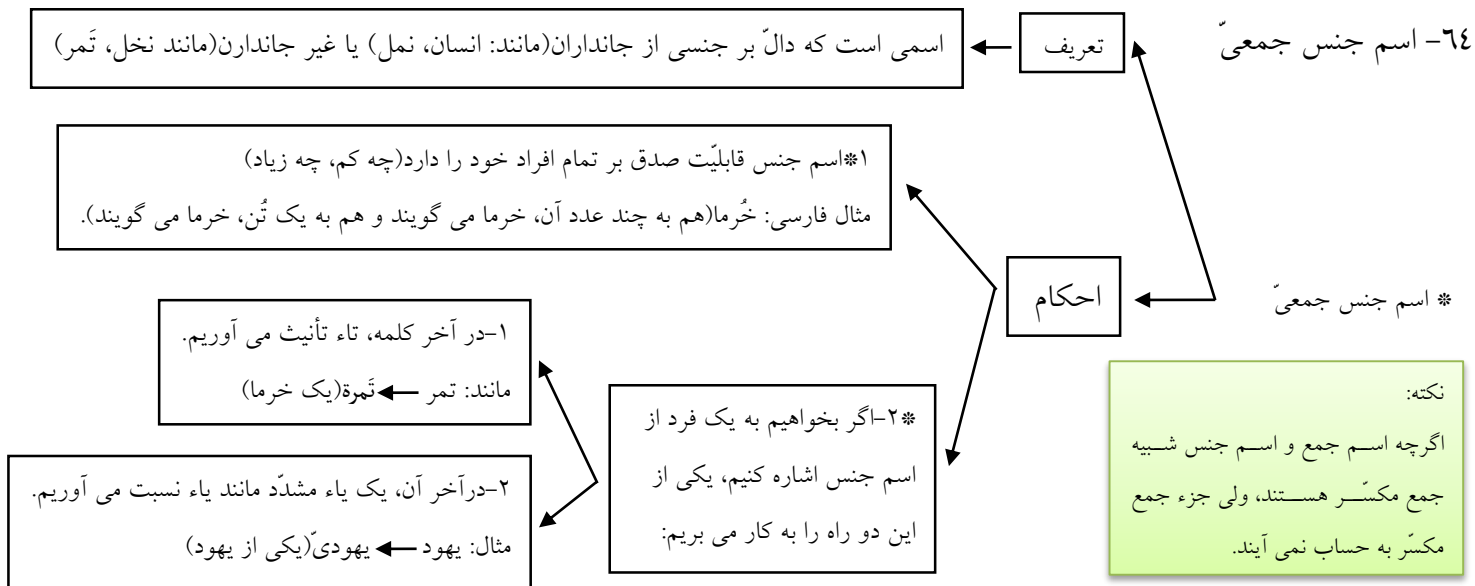
* نکته: (جمع الجمع: جمع منتهی الجموع)

- ۱* گاهی با جمع مکسر (به صورت لفظی) معامله مفرد می شود و در نتیجه از آن، جمع سالم یا جمع مکسر جدیدی ساخته می شود که به آن «جمع الجمع» می گویند که حداقل بر ۹ نفر دلالت می کند. {جمع مکسر (حداقل سه فرد) ضربدر جمع مکسر یا سالم (حداقل سه فرد) = حداقل ۹ فرد} مانند: قَوْلٌ ← أَقْوَالٌ ← أَقْوَابِلٌ، بَيْتٌ ← بُيُوتٌ ← بُيُوتَاتٌ
- ۲* اگر جمع مکسر بر وزن (أَفْعُلٌ) یا (أَفْعَلَةٌ) باشد، جمع الجمع آن بر وزن (أَفَاعِلٌ) می آید. مانند: سَوَارٌ ← أَسْوَرَةٌ ← أَسَاوِرٌ و جمع الجمع (أَفْعَالٌ) بر وزن (أَفَاعِيلٌ)، جمع الجمع (فِعَالٌ) بر وزن (فِعَاعِلٌ) و جمع الجمع (فِعَالَانٌ و فِعَالَانِ) بر وزن (فِعَاعِلَيْنِ) می آید.
- ۳* جمع الجمع دارای صیغه هایی است که آن صیغه ها را «صیغه های منتهی الجموع» می نامند و هرگاه یک اسم بر آن وزنها بیاید، می گویند آن اسم بر صیغه منتهی الجموع آمده است (چه جمع الجمع باشد و چه نباشد). مانند: أَكَالِبُ
- ۴* برخی از صیغه های منتهی الجموع عبارتند از: أَفَاعِلٌ، أَفَاعِيلٌ، فِعَاعِلٌ، فِعَاعِلِيلٌ
- ۵* قاعده کلی صیغه های منتهی الجموع این است که: به هر وزن جمعی که دارای الف جمع باشد و بعد از الف جمع، دو حرف آمده باشد و یا سه حرف (که دومی از آن سه حرف «یا» باشد)، صیغه منتهی الجموع گفته می شود.

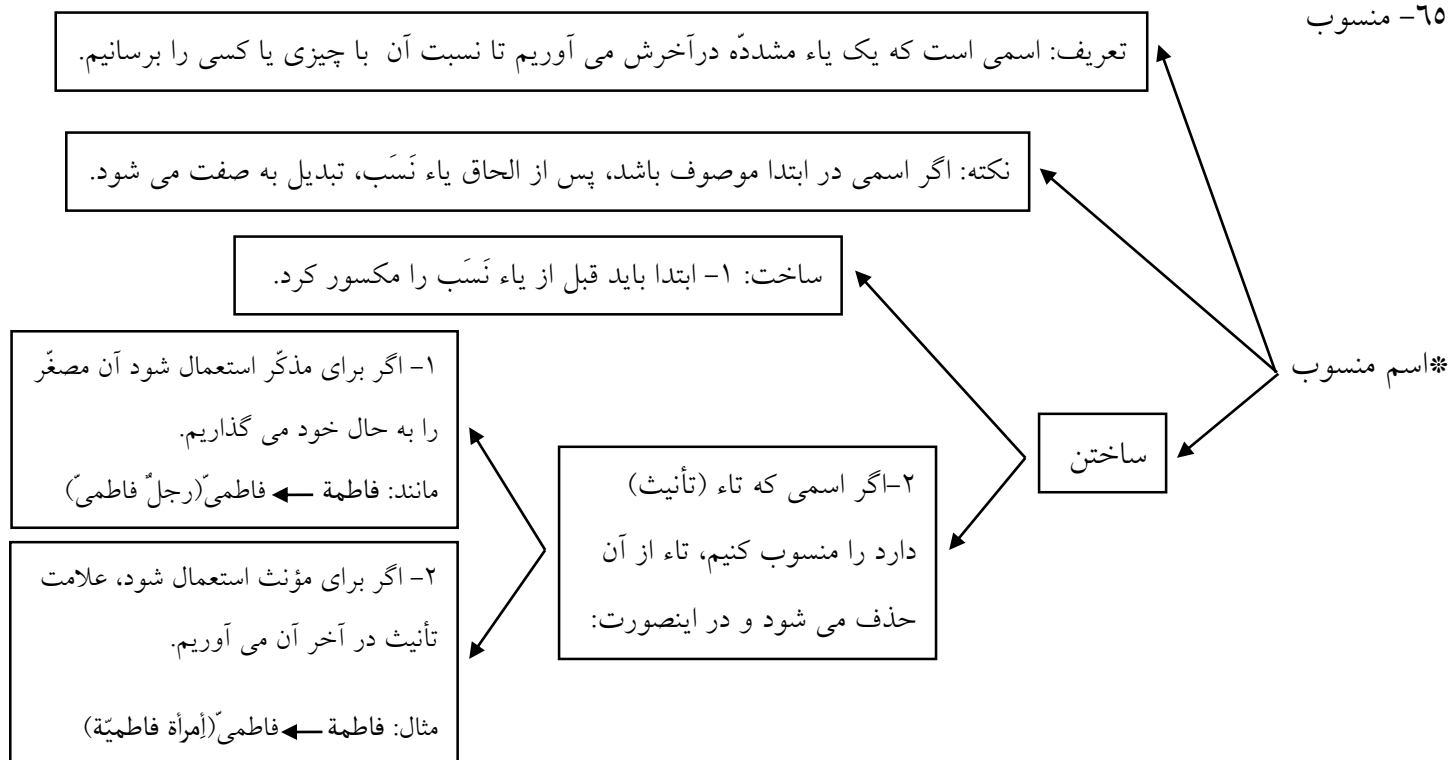
۶۳- اسم جمع



۶۴- اسم جنس جمعی



۶۵- منسوب



* اسم

۱- صحیح و شبه صحیح ← هیچ تغییری نمی کند. مانند: أُسَد ← أُسَدِيّ

۱- اگر در مثنی یا جمع مؤنث سالم برمی گردد ← اینجا هم بر می گردد. مانند: أب (أبوان: مثنی) ← أبوی، سَنَة ← سَنَوِيّ (سنوات: جمع مؤنث سالم)

۲- ثلاثی محذوف اللام

۲- اگر در مثنی یا جمع مؤنث سالم بر نمی گردد ← هم اختیار داری بازگردانی و هم میتوانی نیاوری ولی اگر بخواهی آن محذوف را برگردانی، فقط باید به شکل واو بیاوری هرچند در اصل واو نبوده باشد. مانند: إِبْن ← إِبْنِيّ، بَنَوِيّ - دَم ← دَمِيّ، دَمَوِيّ

۱- اگر الف، حرف سوّم بود ← تبدیل به واو می شود. مانند: رَبّاً ← رَبَوِيّ

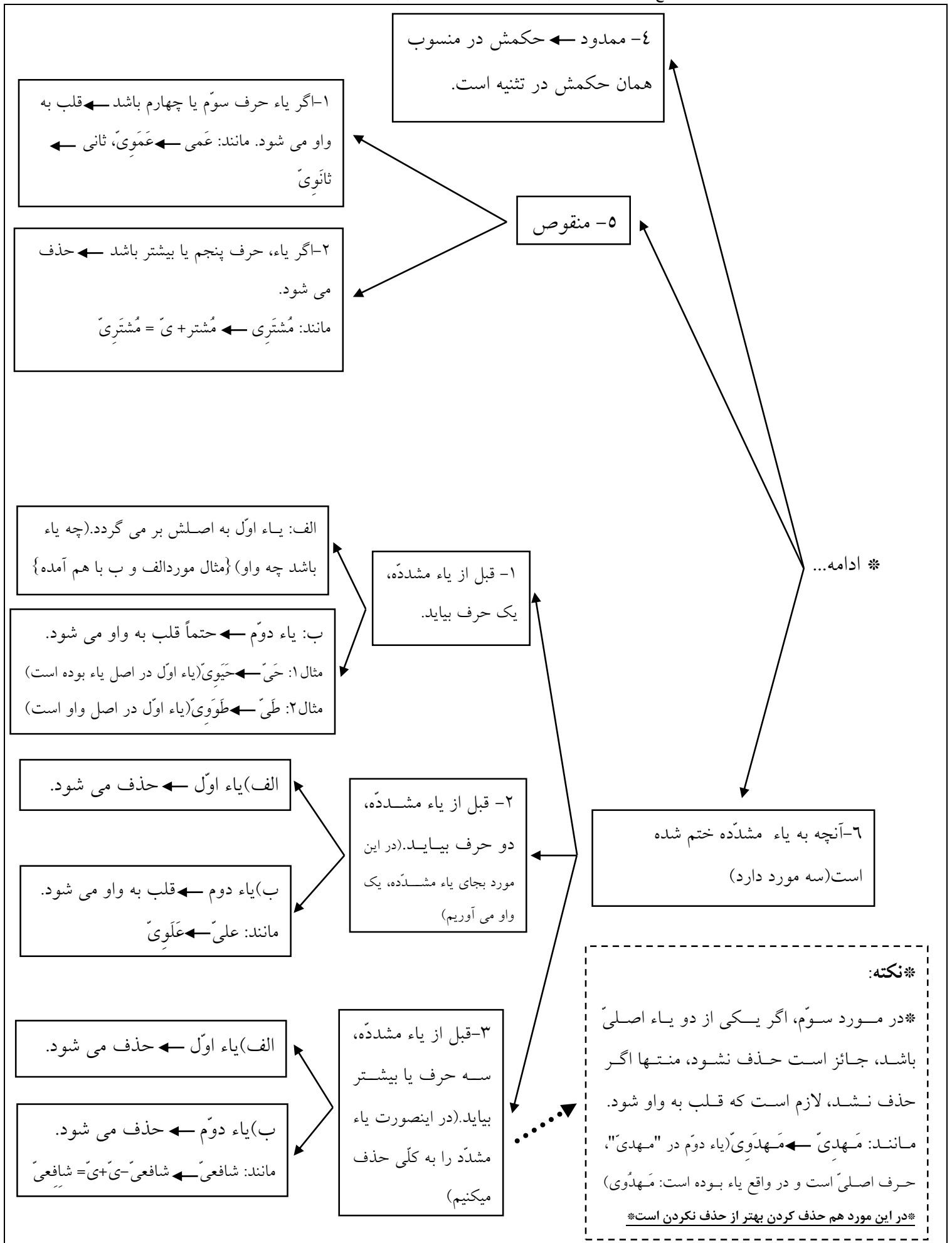
۳- مقصور

۲- اگر الف حرف چهارم باشد

۱- حرف دوّم ساکن است ← الف تبدیل به واو می شود. مانند: دُنْيَا ← دُنْيَوِيّ (دُنْيَاوِيّ هم جائز است)

۲- حرف دوّم متحرک است ← الف حذف می شود. مانند: بَرَدِيّ ← بَرَدِيّ

۳- اگر حرف پنجم یا بیشتر باشد ← الف حذف می شود. مانند: حُبَارِيّ ← حُبَارِيّ



*** نکته مهم:**

در تمام مواردی که گفتیم قبل از یاء نسبت واو منقلبه می آوریم (مثلاً دَمَوِي، رِبَوِي و...)، لازم است که قبل از واو را مفتوح کنیم. مگر اینکه قبل از واو، الف باشد (که نمیتوانیم آن را مفتوح کنیم. مانند: دُنْيَاوِي که قبل از واو مفتوح نشده است.) و یا اینکه واو، منقلبه نباشد (که در اینصورت هم قبل از واو را تغییر نمی دهیم. مانند: دَلْوِي که قبل از واو (ل) همانند قبل از منسوب شدن، به طور ساکن باقی مانده است.)

۱- عین الفعل آن حرف عله باشد. (که دیگر واو و یاء حذف نمی شوند).
مانند: طَوِيلَة ← طَوِيلِي (ياء وزن حذف شده است)

۲- کلمه، مضاعف باشد. (دیگر «واو» و «ياء» وزن حذف نمی گردد)
مانند: حَقِيقَة ← حَقِيقِي

۷- وزن (فَعِيلَة) و (فَعُولَة) ← هنگامیکه منسوب شود، حرف (ياء) و (واو) آن حذف میشود. مانند: مَدِينَة ← مَدَنِي؛ مگر اینکه:

*** نکته:** در مواردی که یاء و واو حذف می شود، عین الفعل مفتوح میگردد. مانند: مَدِينَة ← مَدَنِي (در صورتیکه در اصل مکسور بوده است)

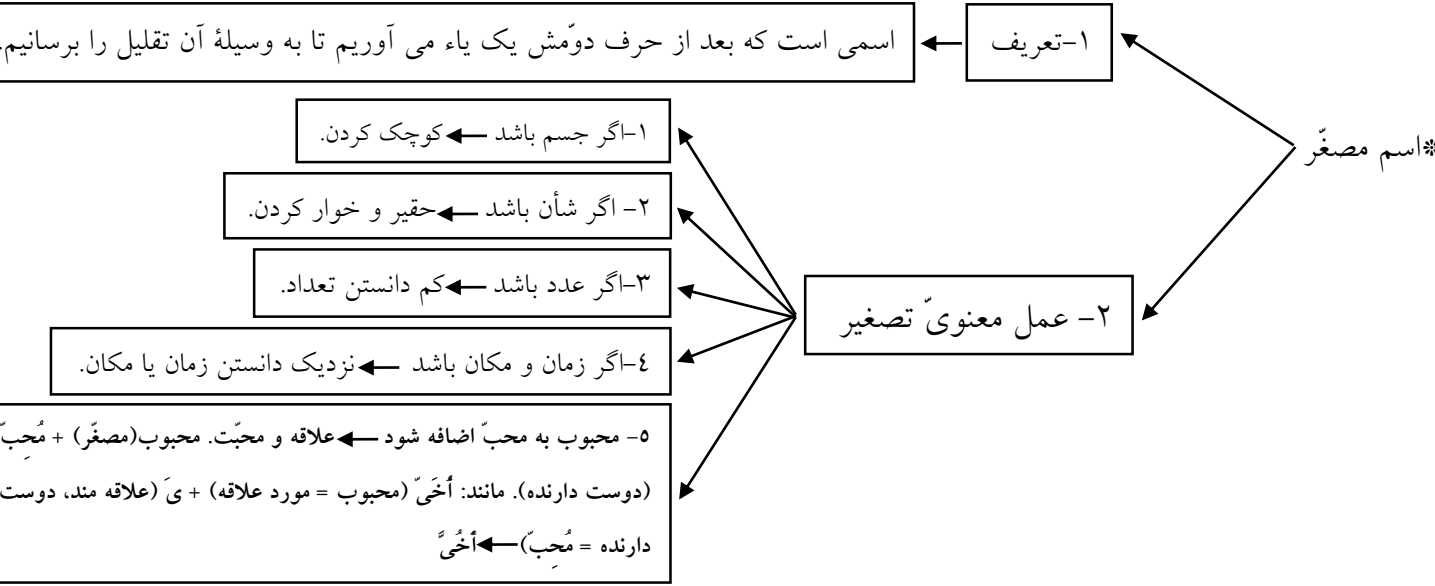
ادامه...

۸- وزن فَعِيلَة ← هنگام منسوب شدن «ياء» آن حذف می شود (مانند: جَهَنَّمَة ← جَهَنَّمِي)، مگر اینکه کلمه مضاعف باشد. مانند: اُمِيْمَة ← اُمِيْمِي (ياء حذف نشده است، زیرا عین الفعل و لام الفعل آن همجنس اند.)

*** نکته:** در تمام موارد هفتم و هشتم حتماً باید عین الفعل مفتوح گردد. (به مثالهای بالا توجه کنید)

*** نکته:** همانطور که در بحث مذکر و مؤنث گذشت، گاهی یک اسم با قبول تاء دارای معنای نسبت می گردد (أَفَاعِنَة) و برخی صیغه ها هستند که بدون اینکه در آخرشان یاء نسبت آمده باشد دال بر معنایی شبیه معنای نسبت (معنای حرفه یا دارا بودن چیزی) می گردند و غالباً وزن آن "فَعَال" می باشد. (مانند: عَطَّار به معنای عطر فروش یا دارای عطر)

۶۷- اسم مصغّر



*** نکته:**

- ۱- اسماء الهی، ملائکه، پیامبران و ائمه، هرگز مصغر نمی گردند.
- ۲- اسمی که دال بر بزرگی است و با تصغیر منافات دارد، هیچگاه «مصغر» نمی گردد. مانند: عظیم
- ۳- هر اسمی (هرچند جامد باشد) پس از تصغیر، تبدیل به وصف می گردد و نیز می توانیم بگوییم تبدیل به «وصف + موصوف» می گردد به عنوان مثال وقتی می گوئیم: «رَجُلٌ»، در واقع منظور همان رَجُل (موصوف) + صغیر (وصف) = رَجُلٌ صغیر می باشد.

۶۸- صیغه های مصغر

۱- فُعَيْل ← برای اسم های سه حرفی ← مانند: رَجُلٌ ← رَجَيْل

۲- فُعَيْلِل ← برای اسمهای ۴ حرفی که حرف چهارم آن عله نباشد. مانند: دِرْهَمٌ ← دُرَيْهَم

۳- فُعَيْلِلِل ← برای اسمهای چهارحرفی که حرف چهارم عله نباشد. مانند: دِحْرَاجٌ ← دُحَيْرِيج

*** صیغه های اسم مصغر**

*** نکته:** کسره ای که پس از یاء (در صیغه های شماره ۲ و ۳) می آید، به نام «کسره تصغیر» نامیده می شود.

۶۹- آنچه کسره تصغیر نمی گیرد

۱- اگر بعد از یاء تصغیر به علامت تأنیث بچسبید. مثال: طَلْحَةَ ← طَلِيْحَةٌ، سَلَمَى ← سَلِيْمَى

۲- اگر اسم عَلم یا وصفی باشد که به «ان»-فعلان- ختم شده. مانند:

عَلم: سَلْمَانٌ ← سَلِيْمَان

وصف: عَضْبَانٌ ← غَضِيَّان.

*** این موارد کسره تصغیر نمی گیرند**

علامت مثنی. مانند: بَحْرَانٌ ← بُحَيْرَان،
بَحْرَيْنٌ ← بُحَيْرَيْن.

۳- پس از یاء، به آخر کلمه علامت مثنی، یا واو جمع مذکر سالم یا الف جمع مؤنث سالم بچسبید. مانند:

واو جمع مذکر سالم.

مانند: العَمْرُونٌ ← العَمِيْرُون.

الف جمع مؤنث سالم.

مانند: دَوْرَاتٌ ← دَوِيْرَات

۴- اگر یاء تصغیر به الف وزن أفعال برسد (اسمی قبل از تصغیر بر وزن أفعال باشد) مانند: أَطْفَالٌ ← أَطِيْفَال

نکته:

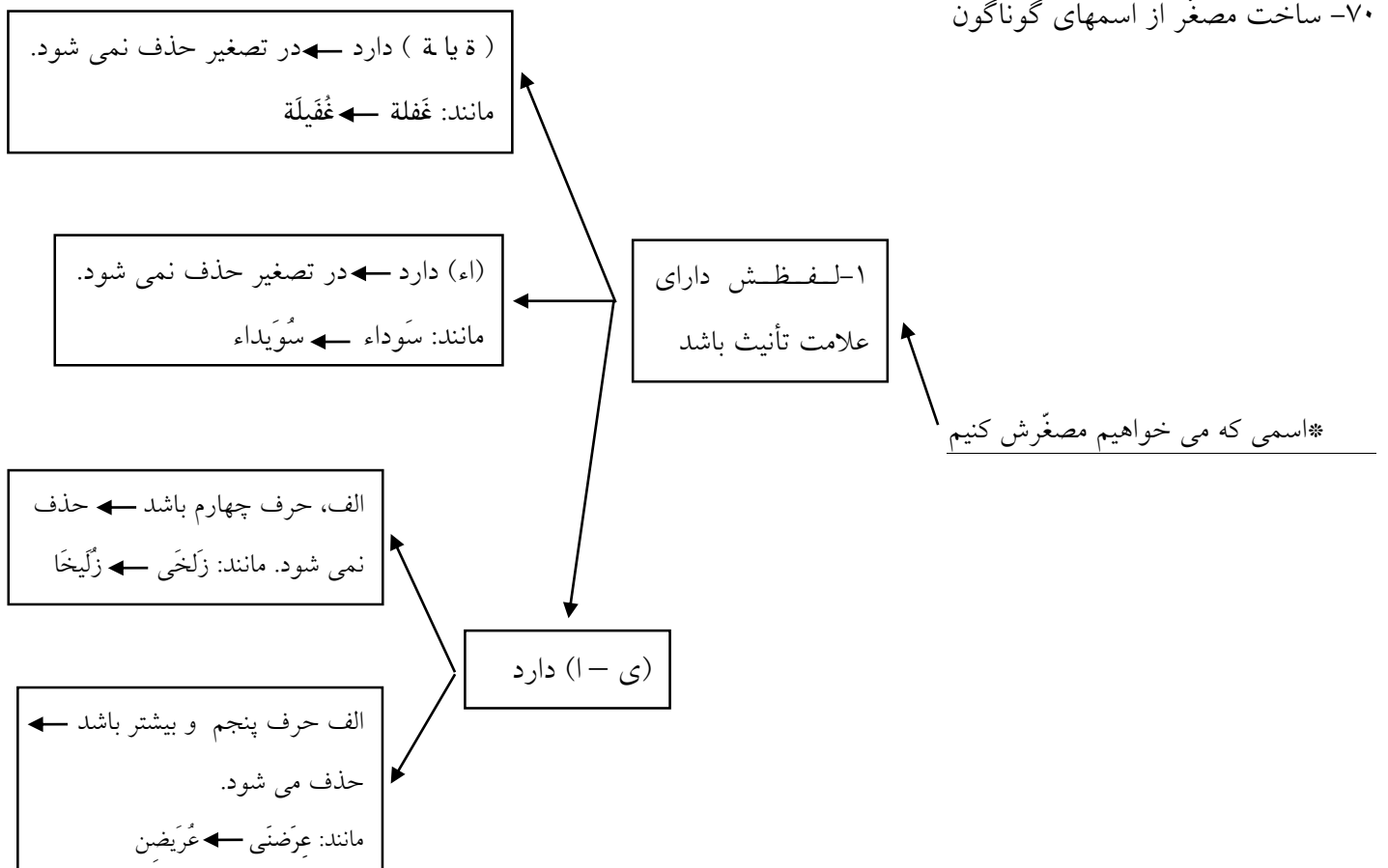
۱* مواردی که کسره تصغیر از بین می رود اینطور نیست که صیغه های جدیدی به (سه صیغه مذکور: فَعِيل، فُعَيْل، فُعَيْلِل) اضافه شده باشد بلکه حذف شدن کسره تصغیر، عارضی است و ما هم بیش از همان سه صیغه برای باب تصغیر (در علم صرف) نداریم.

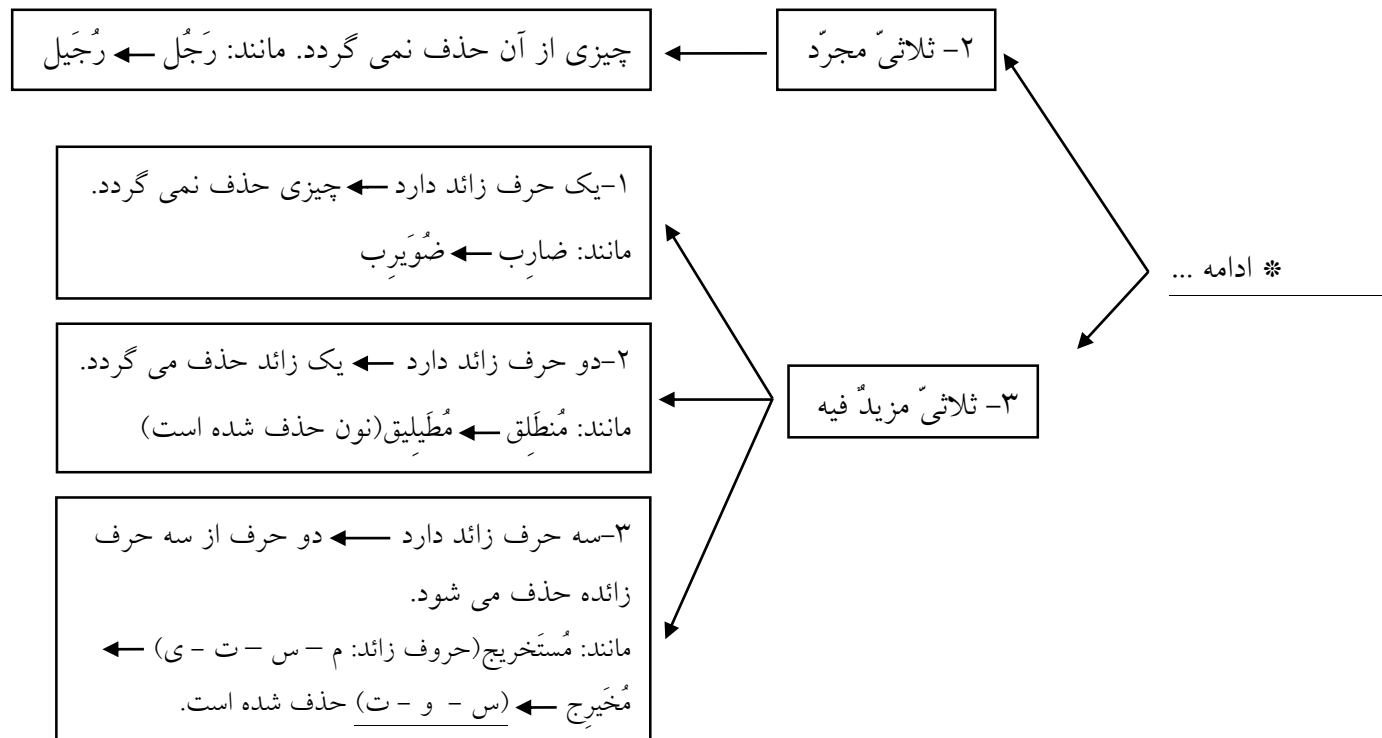
۲* گاهی اسم مصغّر، منسوب می شود که به آن «مصغّر منسوب» می گویند. مانند: مُشِيهِد ← مُشِيهِدِي و گاهی هم اسم منسوب، مصغّر می شود که به آن «منسوب مصغّر» می گویند. مانند: مَشْهَدِي ← مُشِيهِدِي - این نوع مصغّر (مصغّر منسوب) هم، صیغه جدیدی بر آن سه صیغه نمی افزاید.

- مصغّر منسوب و منسوب مصغّر دقیقاً به یک شکل هستند.

۳* این نکته قابل ذکر است که هر چیزی که قصد مصغّر کردنش را داریم، باید دارای چهار حرف یا کمتر باشد، بنابراین اگر دارای پنج حرف یا بیشتر باشد، باید در آن تغییراتی ایجاد کرد تا تنها چهار حرف باقی بماند [البته گاهی استثنائاتی وجود دارد و از چهار حرف بیشتر می شود].

۷۰- ساخت مصغّر از اسمهای گوناگون

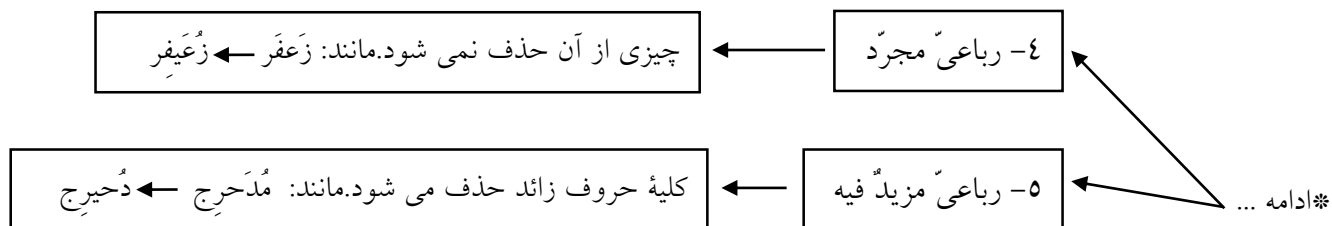




نکته:

۱* اگر خواستند یکی از دو حرف (در مورد شماره دو) یا دو حرف از سه حرف (در مورد شماره ۳) را حذف کنند، هرگز حرف زائده ای را که اول کلمه آمده است حذف نمی‌کنند. مثلاً در کلمه «مُنْطَلِق» که دو حرف زائد (م، ن) دارد، هرگز «م» را که در اول کلمه آمده، حذف نمی‌کنند و لزوماً «ن» را حذف می‌کنند و یا در کلمه «مستخرج» هرگز حرف «میم» که در اول کلمه آمده است را حذف نمی‌کنند.

۲* اسمائی مانند «مصباح» و «مسکین» که دارای حرف مدّی هستند و در تصغیر آنها، حرف مدّی پس از کسره تصغیر می‌آید، (مانند: مِصْبَاح ← مِصْبِیح، مِسْکِین ← مِسْکِین) حرف مدّشان هیچگاه در تصغیر حذف نمی‌شود (در واقع حروف مدّی که در آنهاست، جزء حروف زائده به حساب نمی‌آید.) و همواره به صورت یاء ظاهر می‌شود. (هرچند یاء نبوده باشد: قاعده ۹ اعلال عمومی)



نکته:

۱* استثناء: هر گاه اسم رباعی، «ان» بگیرد، در تصغیر آن «ان» حذف نمی‌شود. مانند: زَعْفَرَان ← زُعْفِرَان

۲* همانند نکته ۲ که در بحث ثلاثی مزید در صفحه قبل آمد، در رباعی نیز هرگاه حرف مدّی ای که باید در تصغیر، پس از کسره تصغیر قرار گیرد (مانند: عَصْفُور ← عَصْفِیر) جزء زائد به حساب نمی‌آید و حذف نمی‌شود (و به شکل یاء می‌آید).



نکته:

۱* چون بین تصغیر و جمع مکسر کثره تنافی وجود دارد، هیچ جمع کثره ای مصغر، و هیچ مصغری، جمع کثره بسته نمی شود.

۲* جمع تکثیر (کثره) نمی تواند مصغر شود و برای ساخت مصغر از آن، باید غیر مستقیم اقدام کنیم.

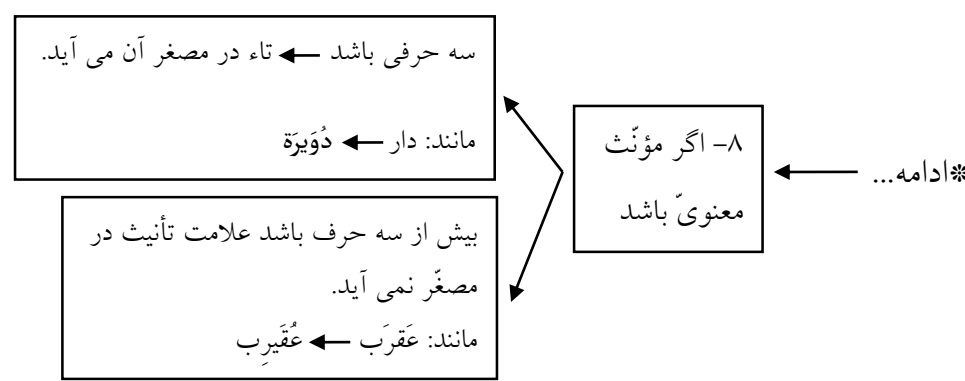
۳* برای مصغر کردن جمع کثره، یک راه حل وجود دارد که به بیان آن می پردازیم:

۱- مفرد جمع مکسر را بدست می آوریم (رجال ← رَجُل)، ۲- آن مفرد را مصغر می کنیم (رَجُل ← رَجِيل)، ۳- از آن مصغر، جمع سالم (مذکر یا مؤنث) می سازیم.

لازم به ذکر است که مذکر عاقل را با جمع مذکر سالم و نیز مذکر غیر عاقل و مؤنث (چه عاقل و چه غیر عاقل) را با جمع مؤنث سالم جمع می بندیم. مانند: رجال ← رَجُل ← رَجِيلون (چون مذکر عاقل است)

دَراهِم ← دَرِهَم ← دَرِيهِم ← دَرِيهِمَات (چون مذکر هست ولی عاقل نیست)

عُرَف ← عُرْفَة ← عُرْفِيَة ← عُرْفِيَات (چون مؤنث است)



نکته:

۱* برخی از اسمها به گونه ای هستند که در مصغّرشان کلیه حروف زائده حذف می شود و به این نوع از تصغیر، «تصغیر ترخیم» می گویند. مانند: حامد ← حُمید.

۲* در تصغیر ترخیم، حتماً یکی از دو وزن «فُعیل» یا «فُعَیلِل» به کار گرفته می شود. در این مورد، «فُعَیلِل» کاربردی ندارد.

۳* اسمهایی که در مفردشان، اعلال، تبدیل، تغییر، حذف یا ... صورت گرفته باشد، پس از تصغیر، به اصل اولیه خود بر می گردند. مانند: فَم ← فُویه، عَصَا ← عُصِیوَة (عُصِیَة)

* علت این امر اینست که پس از مصغّر کردن کلمه، عوامل اعلال، تغییر و تبدیل، خود به خود از بین می روند.

۴* هرگاه صفتی را مصغّر کنیم، این لزوماً به آن معنا نیست که صاحب آن صفت را تحقیر و کوچک کرده باشیم.

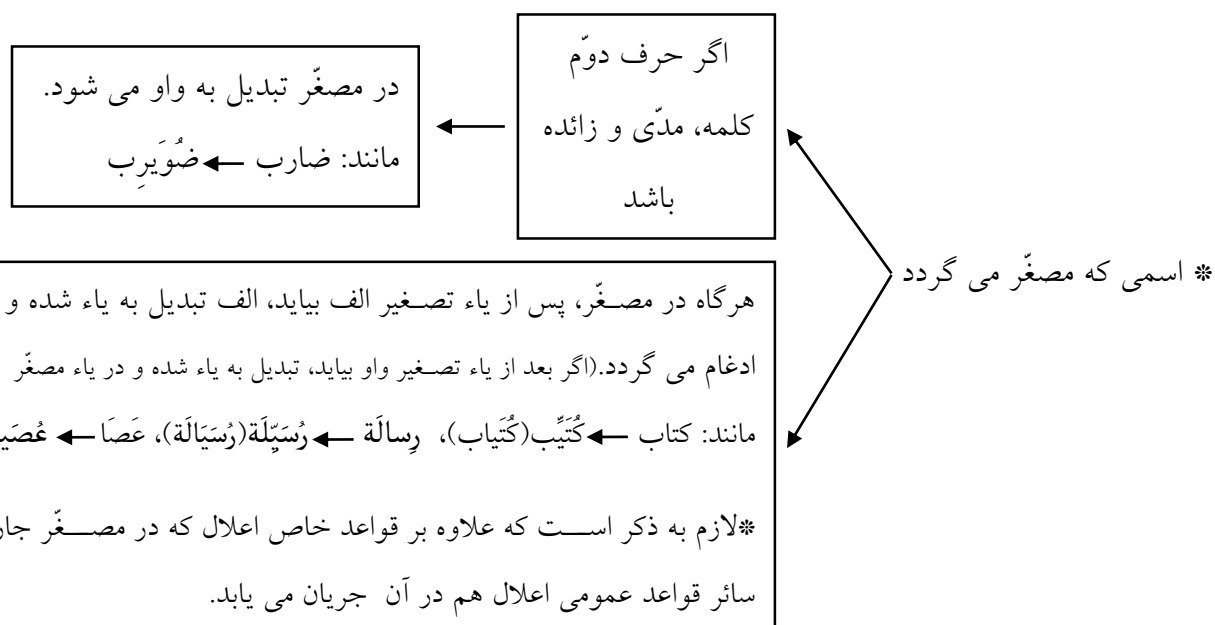
مانند: ضارب ← ضُویْرِب (ترجمه: مقدار زدن او کم بوده است)، أَحْمَر ← أُحْمِر (مقدار قرمزی اش کم بوده است)

۵* گاهی اسم مصغّر، نام شخصی قرار میگیرد که بر دو قسم است:

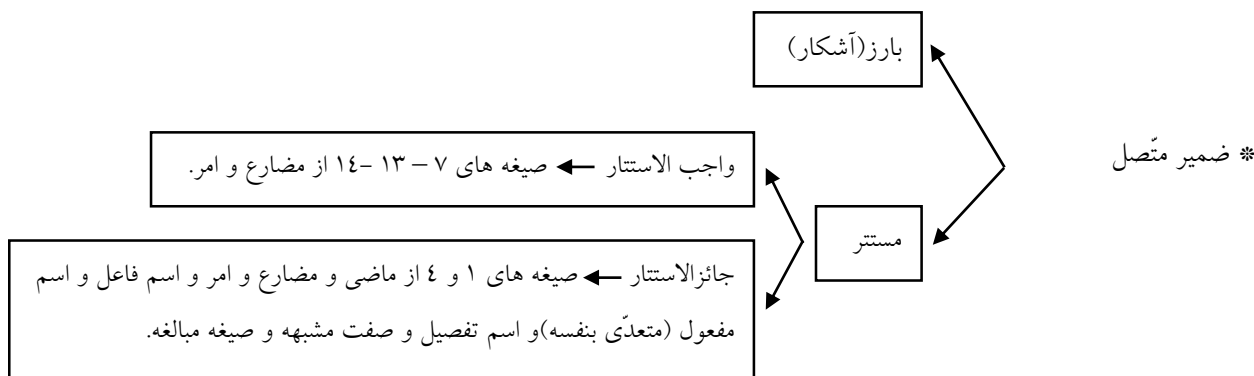
۱- آن مصغّری که اصلاً مکبّر ندارد. مانند: کُمیت (نام شاعر)

۲- آنچه مصغّر از یک مکبّر است ولی معنای تصغیر در آن لحاظ نشده است. مانند: سُلیمان، حُسین

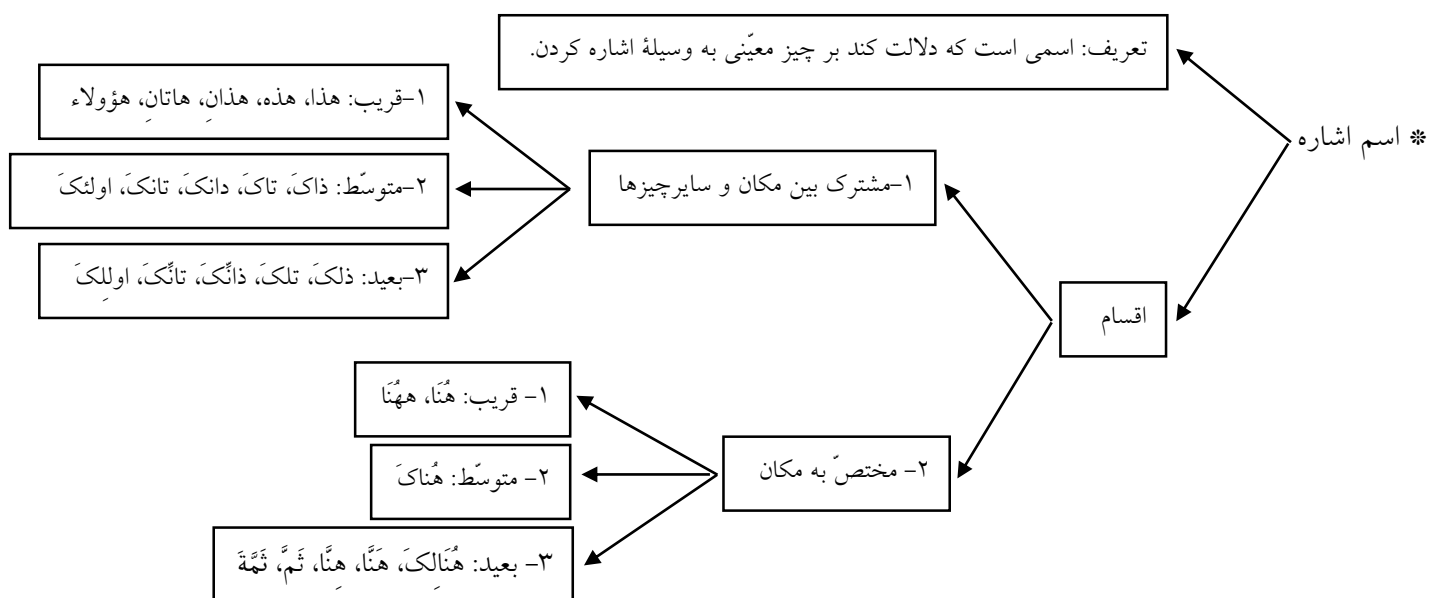
۷۱- قواعد اعلال مخصوص به مصغّر



۷۴- ضمیر متصل



۷۵- اسم اشاره



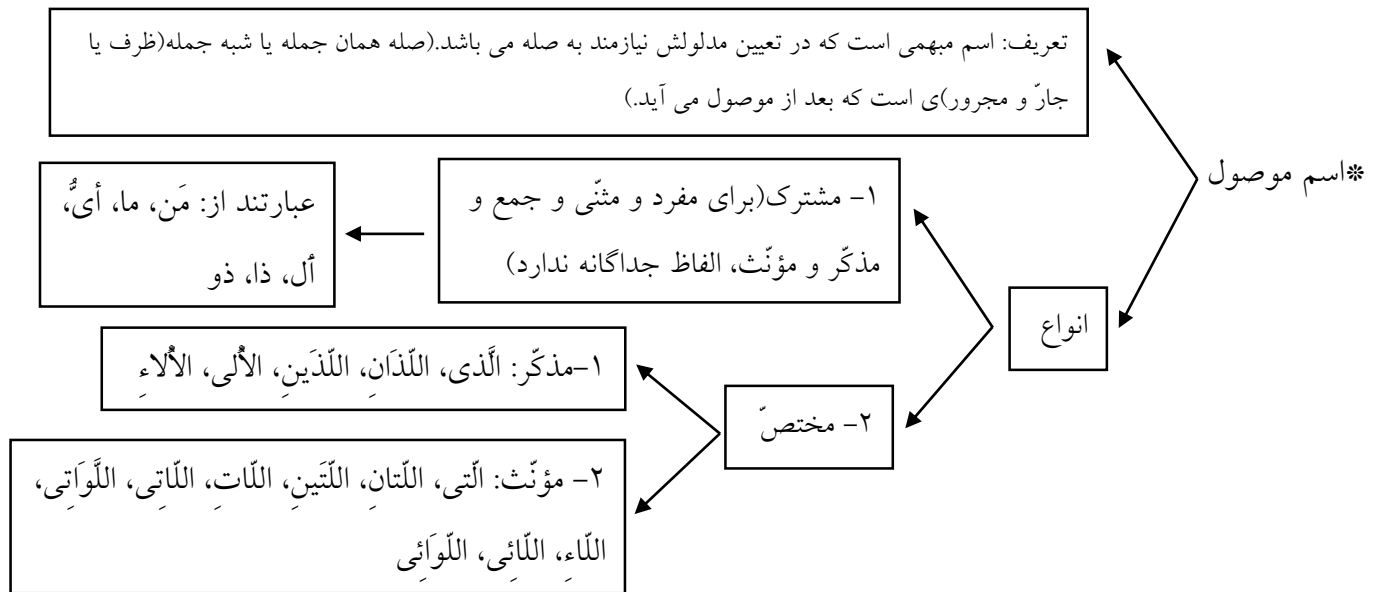
نکته:

۱* هرگاه در اسم اشاره «ک» باشد برای متوسط استعمال می گردد و هرگاه علاوه بر «ک»، «لام» هم با آن بیاید برای بعید استفاده می گردد.

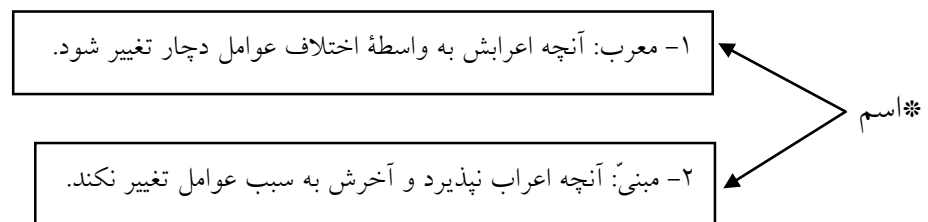
۲* اینکه کاف خطاب به کدام صیغه بیاید بستگی به مخاطب دارد.

مثلاً اگر مخاطب ما، مثنای مذکر یا مؤنث باشد می گوئیم: کُما و اگر مفرد مؤنث باشد می گوئیم: کِ و اگر جمع مذکر باشد می گوئیم: کُم.

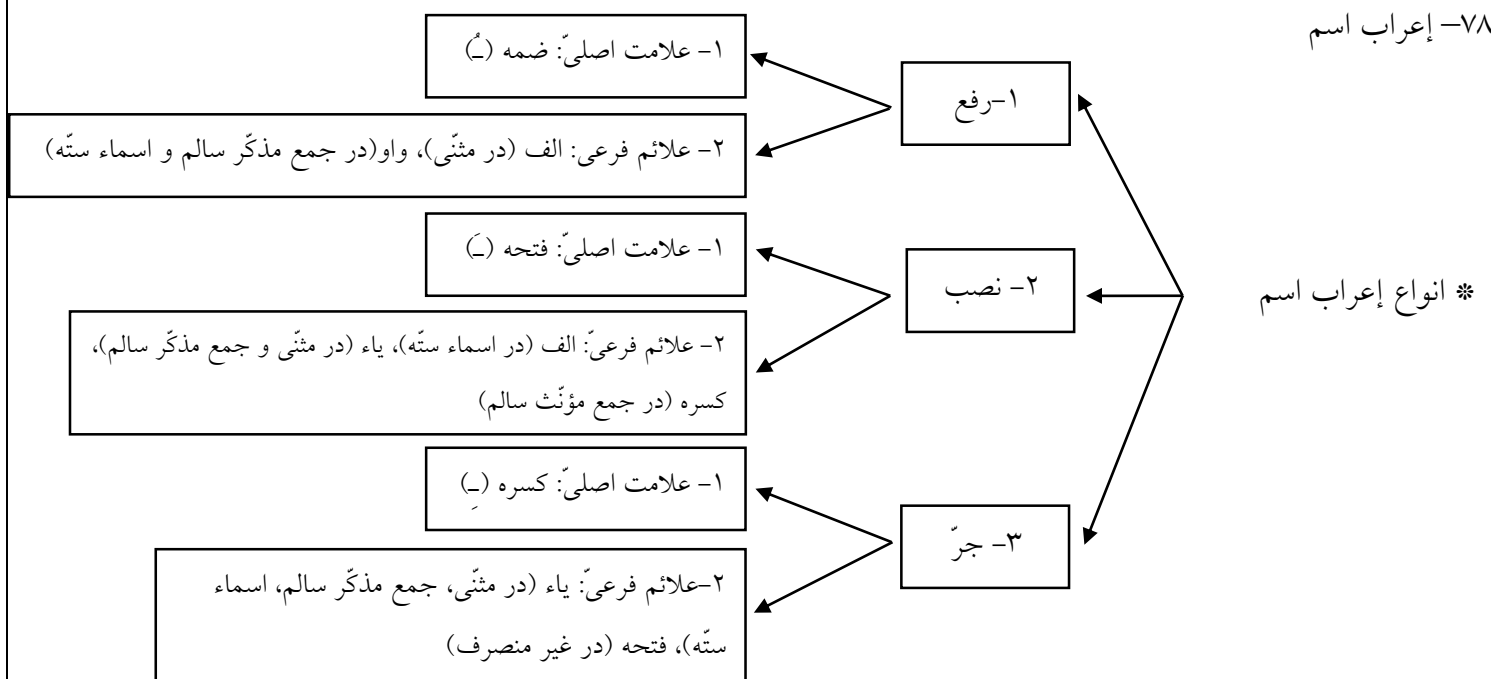
۷۶- اسم موصول



۷۷- معرب و مبنی

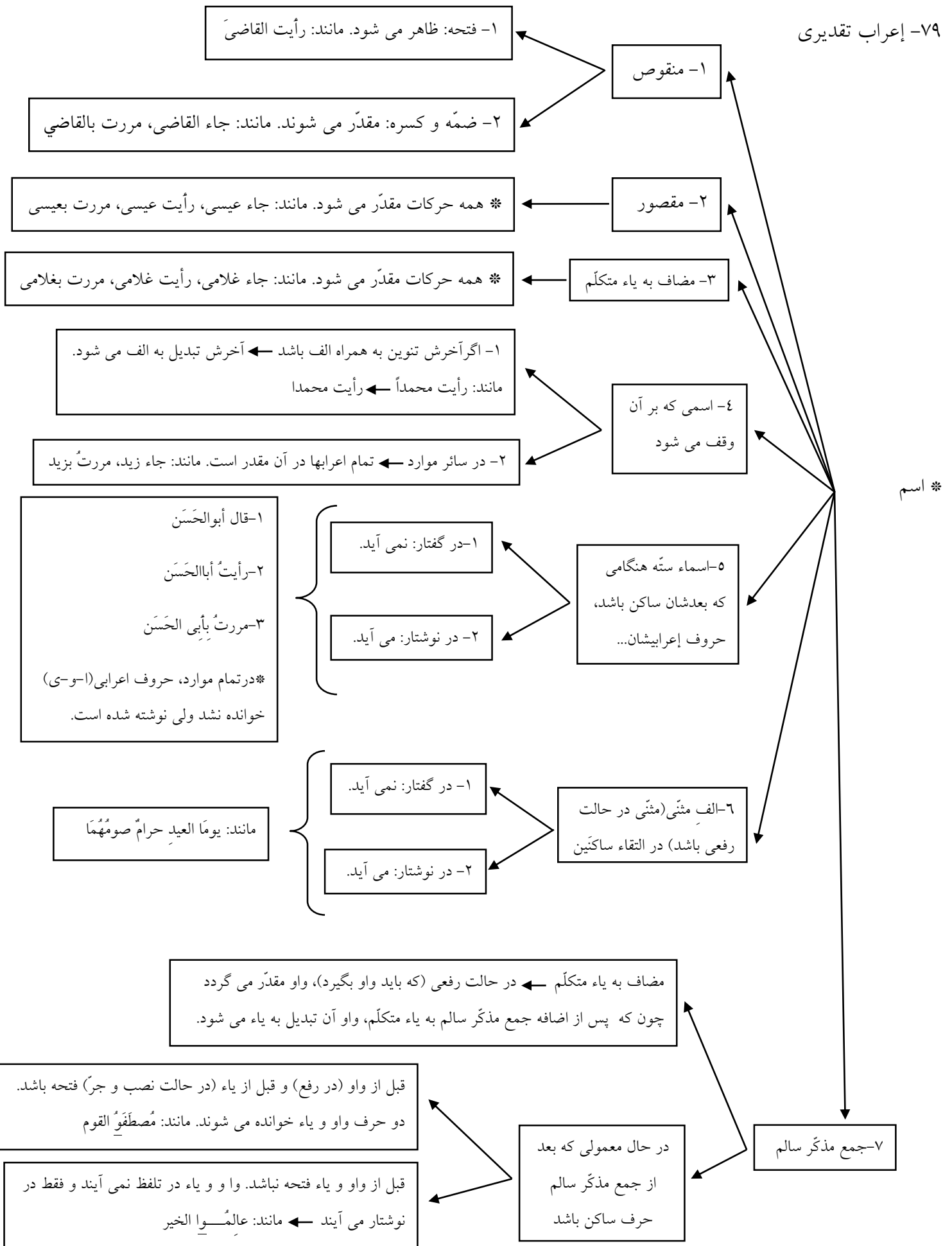


۷۸- اعراب اسم

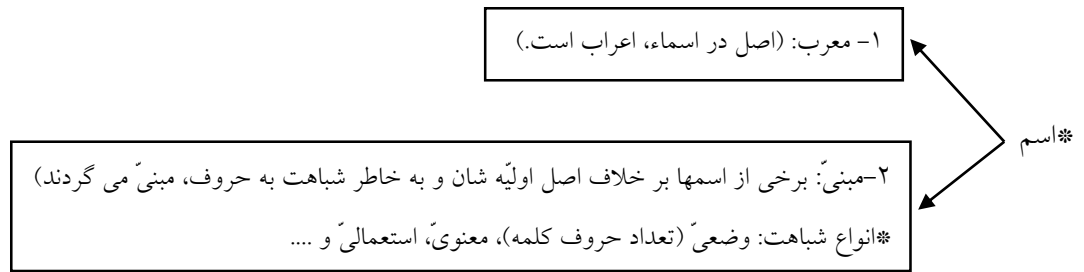


۷۹- إعراب تقدیری

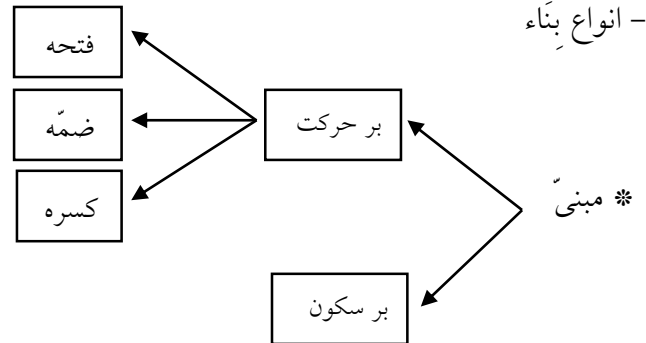
* اسم



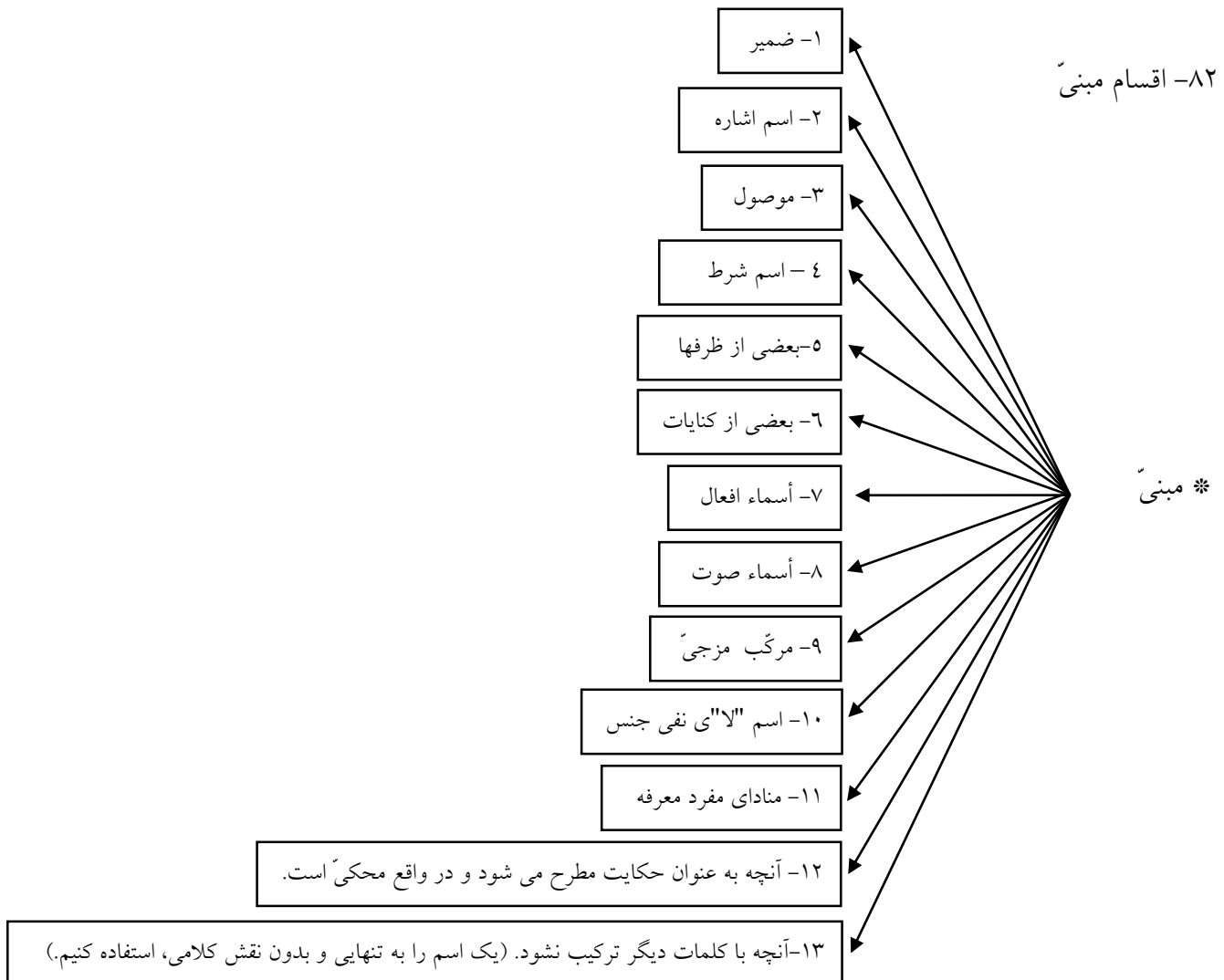
۸۰- مبنی



۸۱- انواع بناء



۸۲- اقسام مبنی



نکته:

۱* همه ضمائر مبنی هستند و آنچه در آخر آنها وجود دارد (از اختلاف نوع حرکات) به دلیل عامل نیست که اعراب به حساب آید بلکه همه آن حرکات، حرکات بنائی است نه اعرابی.

۲* همه اسمهای اشاره مبنی هستند جز (ذَانِ وَ ذَیْنِ) و همچنین (تَانِ وَ تَیْنِ) که در آن دو مورد، اختلاف نظر می باشد. نظر اول: معرب هستند. (به اختلاف عوامل تغییر می کند و در حالت رفعی با الف و در حالت نصبی و جرّی با یاء می آیند) نظریه دوم: مبنی هستند. (مبنی بوده و در حالت رفعی یک لفظ با عنوان (ذَانِ وَ تَانِ) و در حالت نصبی و جرّی یک لفظ جدید با عنوان (ذَیْنِ وَ تَیْنِ) وضع گردیده است).

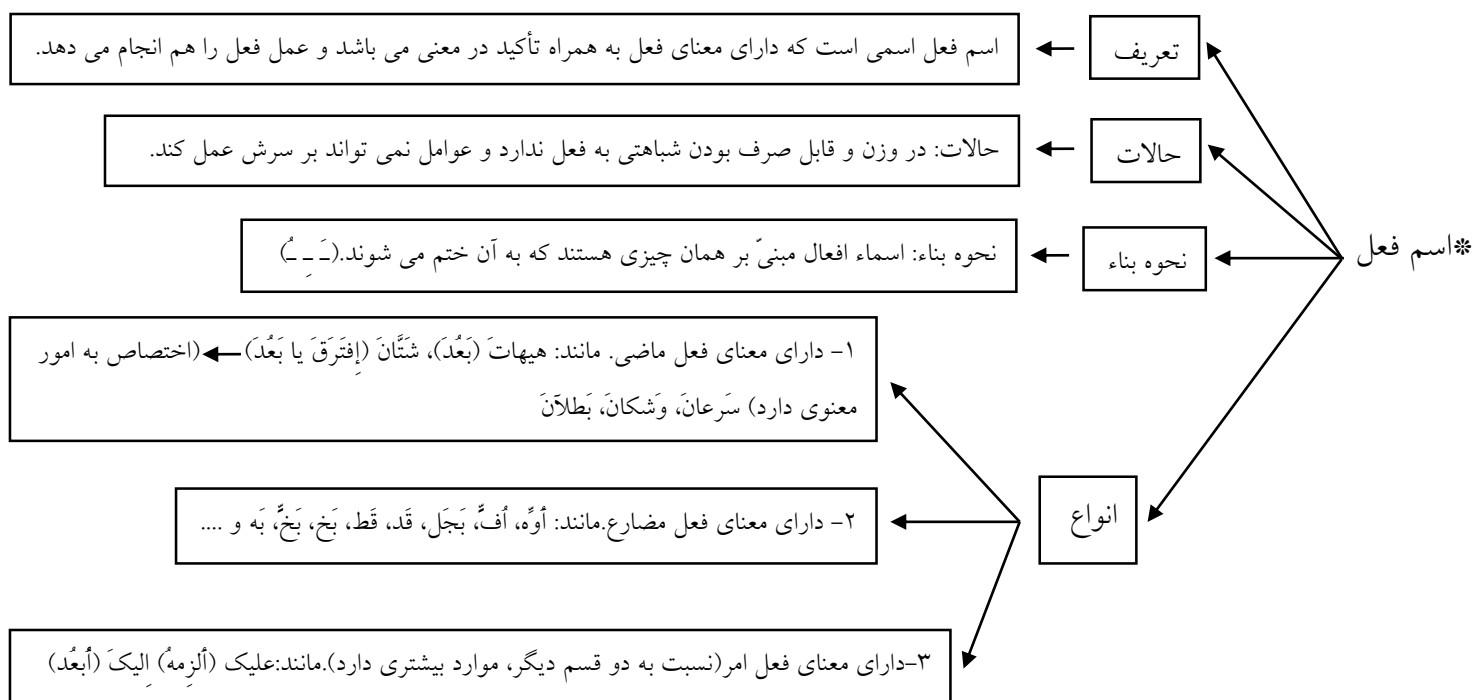
*نکته: گاهی ذان و تان (با الف) برای اعرابهایی سه گانه (رفع، نصب و جرّ) استفاده می گردند.

۳* تمامی اسمهای موصول مبنی هستند و همان اختلاف (موجود) در (ذَانِ وَ ذَیْنِ)، در (الذَّانِ وَ اللذَّیْنِ) هم وجود دارد. و قول بهتر این است که آن دو را معرب بدانیم.

۴* اینکه کاف خطاب به کدام صیغه بیاید بستگی به مخاطب دارد.

مثلاً اگر مخاطب ما، مثالی مذکر یا مؤنث باشد می گوئیم: کُما و اگر مفرد مؤنث باشد می گوئیم: کِ و اگر جمع مذکر باشد می گوئیم: کُمن.

۸۳- اسمهای افعال و اصوات



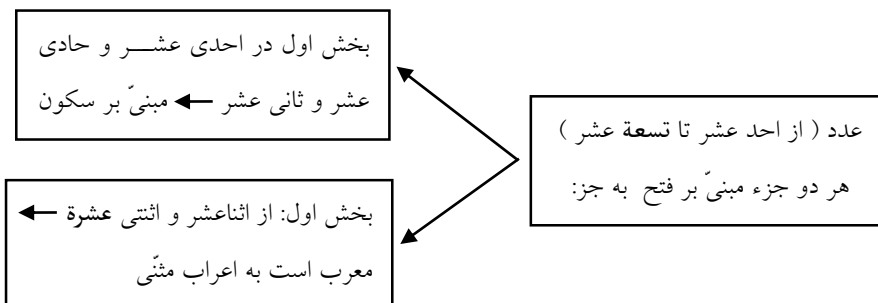
نکته:

- ۱* اسماء افعالی که به آخرشان کاف خطاب وصل می شود، با اختلاف مخاطب تغییر می کند همانند: اسماء اشاره.
- ۲* تنوین موجود در اسماء افعال، تنوین تنکیر است و اسم فعل که تنوین ندارد به معنای این است که معرفه می باشد.
- ۳* اسماء اصوات هم (در مبنی بودن) به اسماء افعال ملحق می شوند و مبنی بر همان چیزی هستند که به آن ختم می شوند.
- ۴* تعریف اسم صوت: اسمهایی هستند که از آن برای فراخواندن نوزادان یا غیر انسان (حیوانات) استفاده می شود یا حکایت (تقلید کردن) صدایی است که از حیوانات یا چیزهای دیگر منتشر می شود. مانند: غاق (کلاغ)، طق (زدن درب)

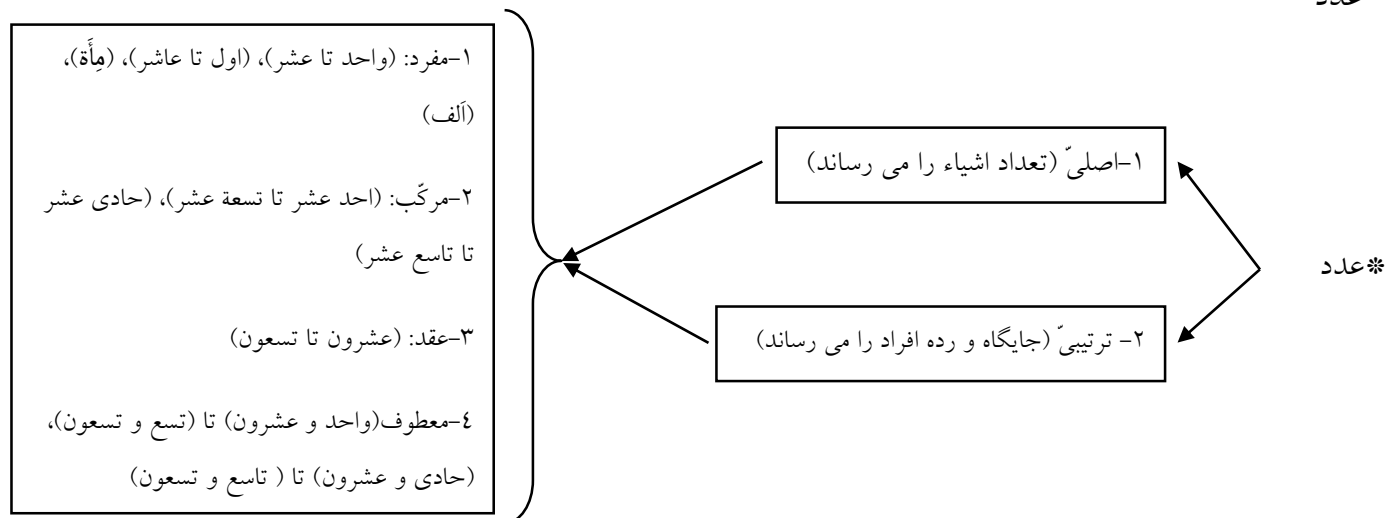
۸۴- مرکب مزجی

غیر عدد (مانند: بعلبک) جزء اول به همان شکل قبل از ترکیب تلفظ می شود و جزء دوم اگر (ویه) بود، مبنی بر کسر شده (مانند: سیبویه) و اگر (ویه) نبود سه قول است: ۱- اعراب (معمولی) می گیرد، ۲- غیر منصرف می شود، ۳- مبنی می شود.

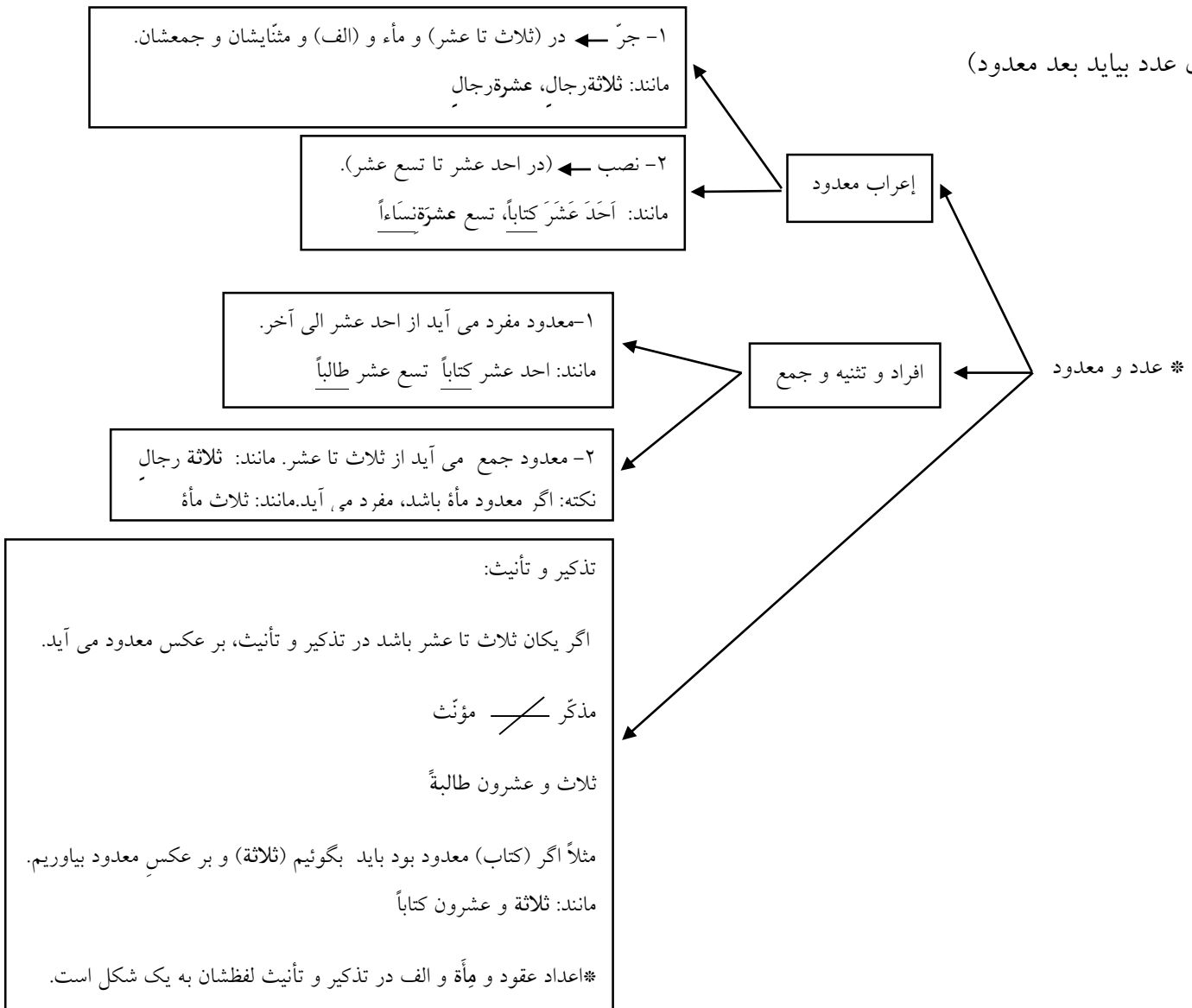
***مرکب مزجی**



۸۵- عدد



(اگر اوّل عدد بیاید بعد معدود)



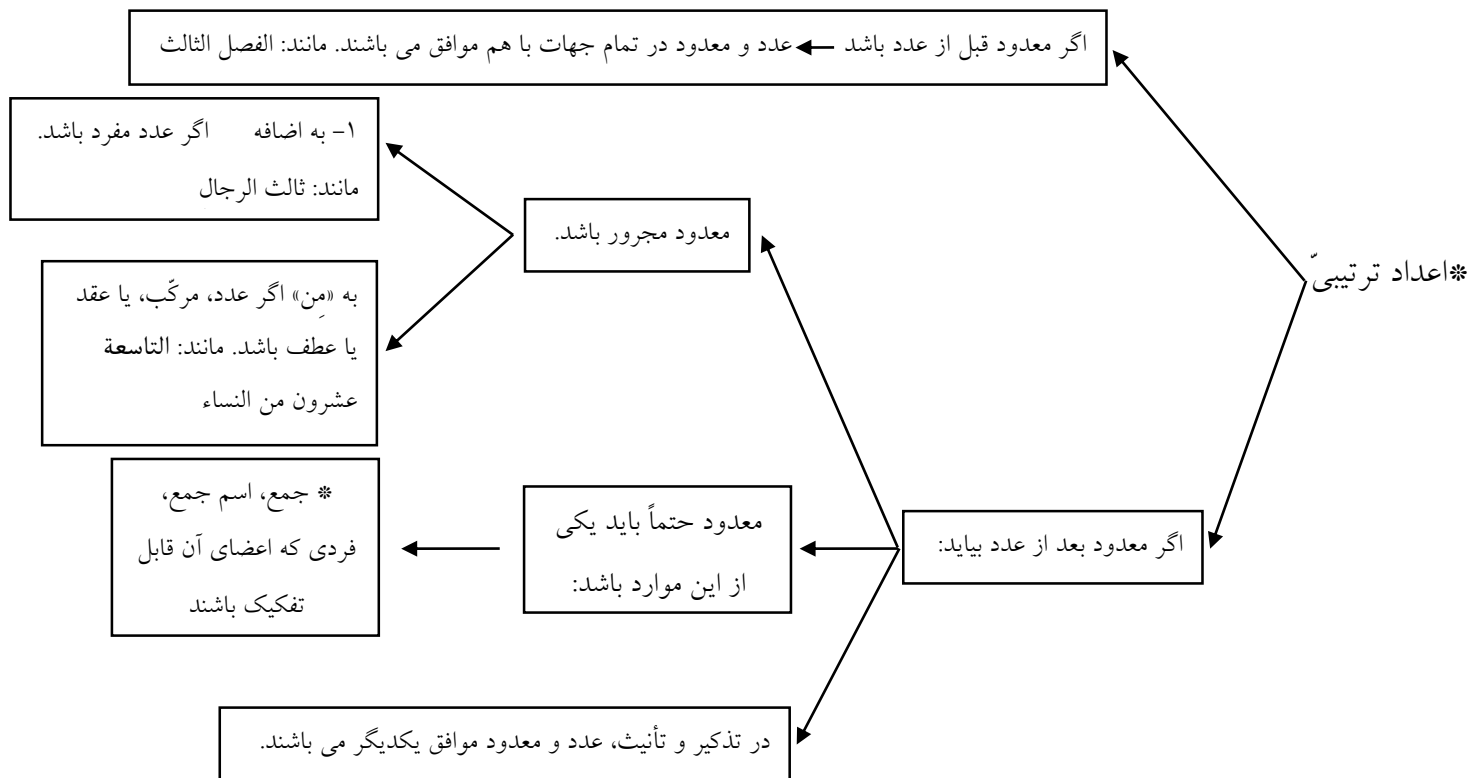
نکته:

۱* اگر معدود قبل از عدد ذکر شود، در تمام جهات با هم موافق می گردند. (اعراب- افراد و تثنیه و جمع- تذکیر و

تأنیث)

البته اگر عدد یکان، سه تا نه باشد در مورد تذکیر و تأنیث دو وجهی است؛ یعنی اگر معدود بیاید و بعد بخواهد عدد بیاید و عددها نیز یکانشان ثلاث تا تسع باشد، هم می تواند در مذکر و مؤنث بودن موافق باشد و هم مخالف.

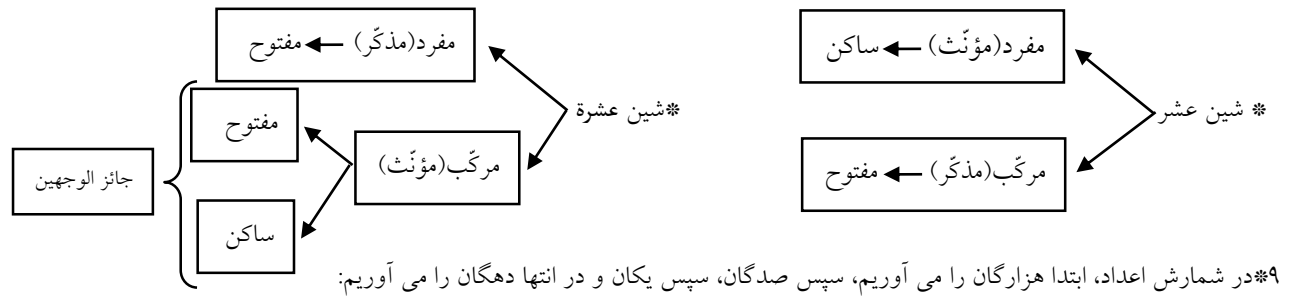
مانند: الصلوات الخمسة یا الخمس



نکته:

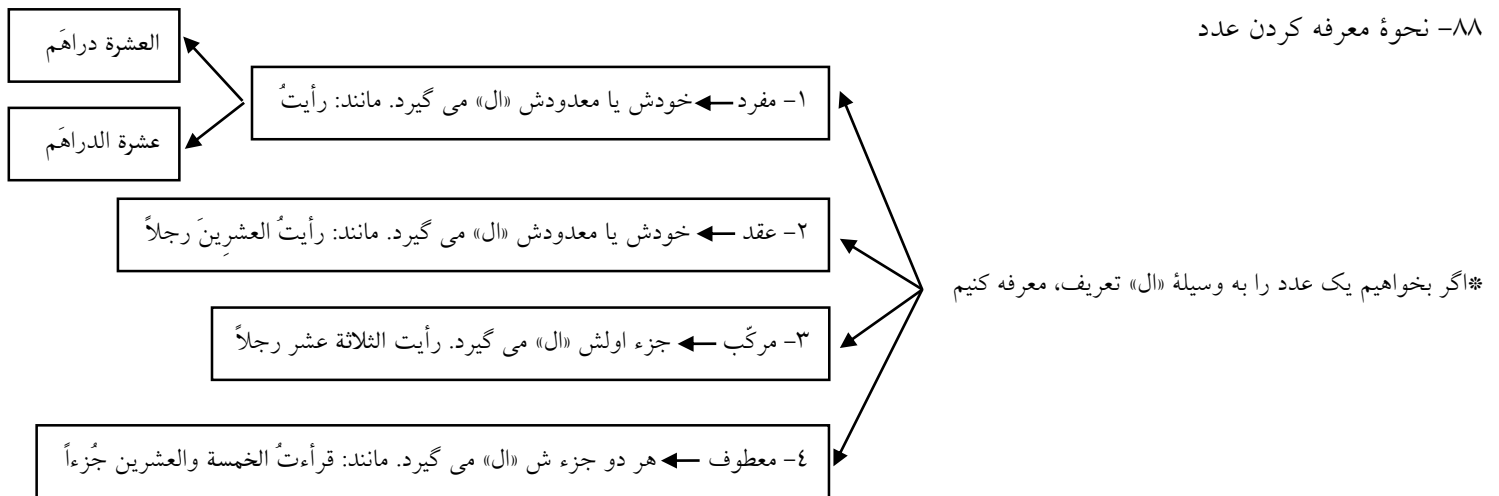
- ۱* لفظ واحد (مذکر) و واحد (برای مؤنث) هم برای عدد مفرد به کار می روند و هم برای معطوف ولی لفظ أحد (مذکر) و إحدى (مؤنث) برای عدد مرکب استعمال می گردند. (البته إحدى برای معطوف هم قابل استفاده است)
- ۲* برخی از اسم ها هستند که هم در باب عدد، هم می توان آنها را معدود مذکر در نظر بگیریم و هم معدود مؤنث:
 - ۱: مذکر حقیقی که مؤنث لفظی باشد. مانند: طلحة، ۲: مؤنث مجازی معنوی (بدون علامت تأنیث) مانند: دار، ۳: چیزهایی که در تذکیر و تأنیث مساوی هستند. مانند: طریق
- ۳* اگر یک عدد دو معدود مختلف داشت، در مقوله تذکیر و تأنیث به اولین معدود نگاه می کنیم. مانند: ثلاثة رجال و نساء (به رجال نظر کردیم و ثلاثة را مؤنث می آوریم).
- ۴* اگر معدود، اسم جمع یا اسم جنس جمعی باشد، در بسیاری از موارد به وسیله «من» مجرور می گردد. مانند: اربعة من القوم.
- ۵* بضع و بضعة بر تعداد مابین ۳ تا ۱۰ است و دقیقاً از همه جهات حکم ثلاث تا عشر را دارد. مانند: بضعة رجال.
- ۶* لفظ «تَيْف» برای این می آید که ما بین دو دهگان را برساند. (زیر ۱۰ تا) = (أندی) مانند: عشرون و تَيْف ← بیست و چندتا (به سی تا نمی رسد)
- ۷- لفظ "ثماني" اگر اضافه (به مؤنث) شود، اعراب منقوص (نصب ظاهری، رفع و جر تقدیری) را می گیرد ولی اگر اضافه نشود، اعراب غیر منصرف را می گیرد (زیرا از صیغه های منتهی المجموع است).

- ۸* همانطور که می دانید معادل عدد ده در زبان عربی لفظ عشر را برای مؤنث (برعکس) و لفظ (عشرة) را برای مذکر (برعکس) قرار داده اند ولی در یازده تا نوزده که لفظ (عشر) یکی از اجزاء ترکیب می باشد، (عشر) برای مذکر و (عشرة) برای مؤنث - طبق اصل - استعمال می گردد.
- حال باید بدانید که ماده عشر، هر گاه برای مؤنث بود (عشر در ده و عشرة در یازده تا نوزده)، به صورت ساکن می آید.
- و هرگاه برای مذکر بود (عشرة در ده و عشر در یازده تا نوزده)، به صورت مفتوح می آید.
- لازم به ذکر است که (عشرة در یازده تا نوزده) که برای مؤنث بوده و باید ساکن باشد به صورت مفتوح نیز استعمال می گردد.

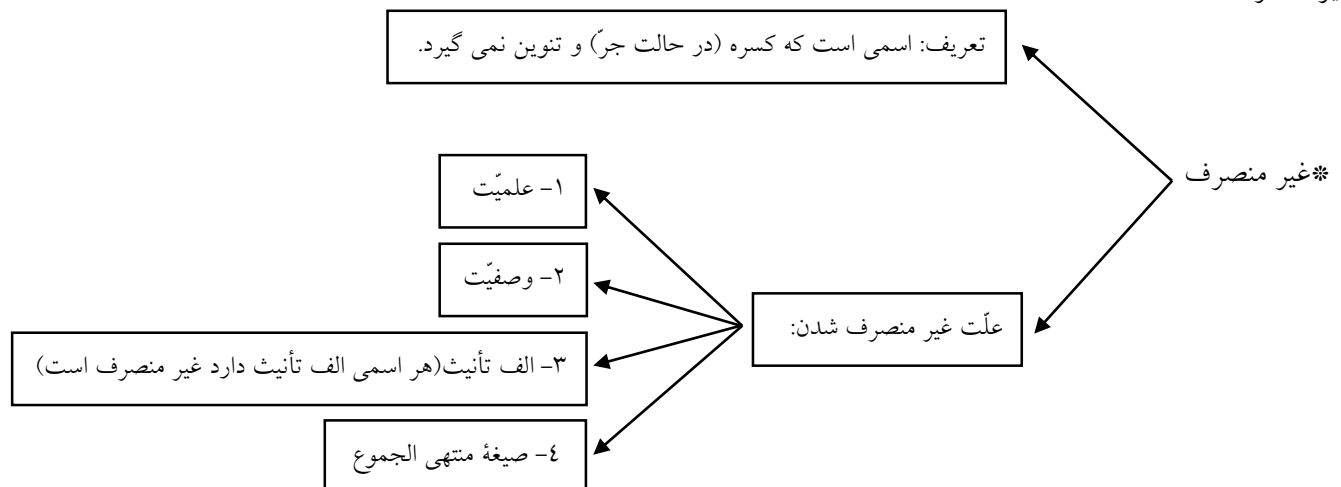


مثال: ۳۵۸۴ زن ← ثلاثة آلاف و خمسماية وأربع و ثمانون امرأة.

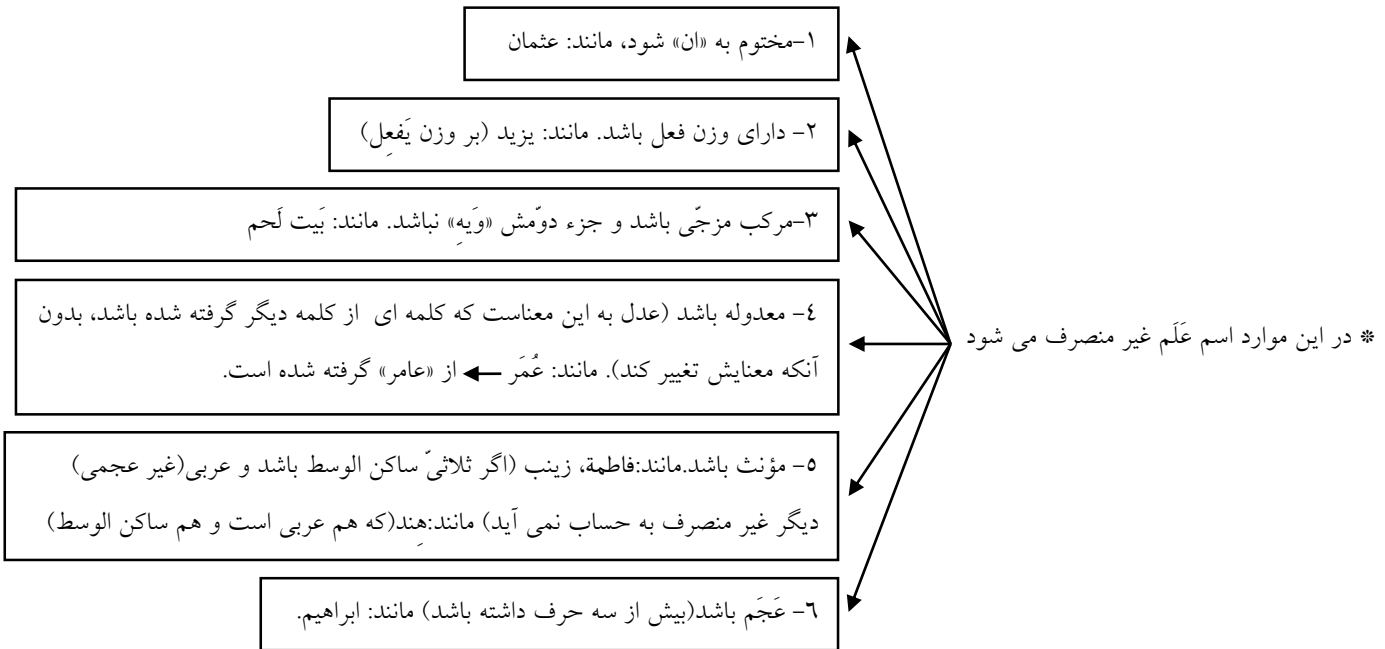
۸۸- نحوه معرفه کردن عدد



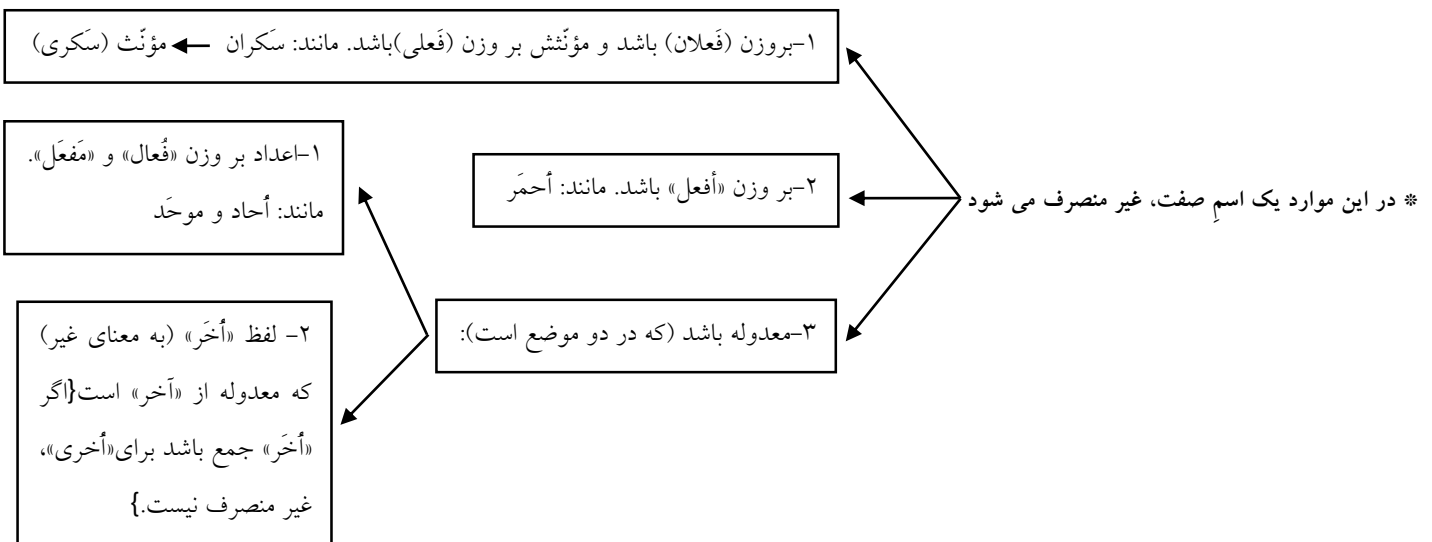
۸۹- غیر منصرف



۹۰- موجبات منع صرف (علمیت)



۹۱- موجبات منع صرف (وصفیت)



نکته:

* هر اسمی که الف تأنیث (چه ممدوده و چه مقصوره) دارد، غیر منصرف به حساب می آید و شرطی برای غیر منصرف شدن ندارد.

مانند: گُبری، خَضْرَاء

معرفی: به وزنهایی مانند مَفَاعِل، مَفَاعِلِ، فَوَاعِل، فَوَاعِلِ، أَفَاعِل، أَفَاعِلِ، فَعَالِل، فَعَالِلِ و شبیه اینها که معمولاً برای جمع به کار گرفته می شوند، صیغه منتهی الجموع" می گویند.

شرط غیر منصرف شدن:

نباید به آخرش «تاء» بچسبد. بنابراین لفظ أساتید غیر منصرف است ولی أساتذة غیر منصرف نیست.

*صیغه منتهی الجموع

نکته:

*۱- اسمی که غیر منصرف است، اگر اضافه شود (مضاف الیه بگیرد) و یا بر سر آن «ال» در بیاید، تبدیل به منصرف می شود و دیگر غیر منصرف نیست.

*۲- اسمی که غیر منصرف است، ممکن است در ضرورت شعری به صورت منصرف استعمال گردد. (تئوین یا کسره را هم

قبول کند)

تهیه و تنظیم: مهدی زراعتی رخشاندل

tashil.blog.ir

جهت تعجیل در ظهور آقا امام زمان (عجل الله تعالی فرجه)

صلوات

فهرست نویسی و انتشار: گروه طلبگی تا اجتهاد

tt-ej.ir